

Handwritten text on a small paper label attached to the spine, likely a library or collection mark.

۹۱۷

بازدید شد
۱۳۸۵

بازرسی شد
۸۵-۳۷



۱۰۴۶۷-۱۰۳

۱۵۰۳

کتابخانه مجلس شورای ملی

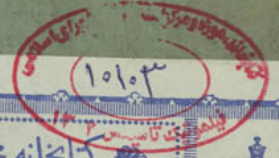
کتاب: تذکره رجال

مؤلف: _____

موضوع: _____

شماره ثبت کتاب: ۸۶۹۰۶

شماره قفسه: ۱۰۳۶۷-۱۰۳



خطی - فهرست شده
۱۲۷۲۸

۱۹۱

بازدید شد
۱۳۸۵

۱۰۴۳

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب زینت المجالس

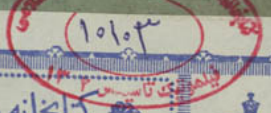

مؤلف

شماره ثبت کتاب

موضوع

شماره قفسه ۱۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰

برای استفسار

۸۵-۴
بازرسی شد

خطی - فهرست شده
۱۲۷۲۸



در تزیین ربیع الجاسم

بسم الله الرحمن الرحيم

خداوند مخصوص خدایت که در معرفت و تبارک بی آدم نموده در راهی هم در وقت و بصیرت
در این بر مکتوبان کنونی و دولت است و نجات را مخصوص محمد و آل محمد نموده و با کمال طهارت
علیهم السلام بر مکتوب دولت و هدایت را شفقت فرموده **و بر محمد** برانید که ای
مکتوبان که خالق عالم و صورت بی آدم و بیه آورنده خدایان از کم عدم در زمان مبارک
ملوح خود فرموده است **كُوْنُوا خَلْقًا مُّسَبِّحِينَ لَهُ** و **الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ**
یعنی با فریاد حق دهنش را بگر حجتی ای که بنده کی من کنده معلوم است که بنده کی کردن
و حق صادق می آید که آن نهم بود خود را بشناسد پس از این جهت معلوم فرمودند که
عرض از خلقت آن نسا حجتن خانی است و البته هر کس که خالق خود را شناخت
فناوت خالق خود را خواهد کرد چه که عبادت از لوازم معرفت است **سلسله** یا آنکه
بیب

بیب از خلقت انسان این بود که فیض از جانب خداوند عالمان شامل عالمان
نزد و اگر چنین نباشد که خدای عالمان را مطلق کرد که ما اول بشناسیم و بشنید سخن
از عبادت او بنیم این خیال است و سخن خلقت است چرا که خدای تعالی را مطلق کرده
بود که اول بشناسیم و عبادت او کنیم منتهی می بود بر خود ما البته این خیال را پس است
و این سخن سخن خلقت است پس حقیقت کار نیست که خدای تعالی را مطلق فرموده است
که فیض با برسد یعنی آنچه شریف و مضمون حریت هر دو دولت بر آن می کند که خدای
تعالی را مطلق کرده است که فیض با برسد و معنی آنکه فرموده است که حق دانان ازین
برای عبادت و معلوم فرمودند که مصل عبادت معرفت است که خدای تعالی فرموده
که از جمله مخلوقات است که در عالم پیا شده جن و انس و بیست شایسته من دارند و البته
چون خالق خود را شناخته عبادت خواهند کرد و آن فیض که منظور بود **بایست** آن
خواهد رسید پس معلوم شد که کتب ازین انسان این بود که فیض از جانب فیض
بایشان برسد و هر چه بقدر در امور عالم کنی فیض است حتی در دو چاری و آن نیز
فیض است بب یک چون دردی بر غرضی عارض میزد و تنای حجت می کند و چون آن
در در طرف شد و حجت حاصل شد آن از ان تحت فیض می برد چرا که اگر آن
در در غرض می شد و تمام حجت بود این فیض حاصل شد و این معنی در کتب
و قالب و گفته خواهد شد ان شاء الله تعالی **اما بعد** بدانکه از جمله اللطیف آنی تکلیف
می باشد که جناب ابدیت بندگانه تکلیف بطاعت کرده است و این لطیف است
بالاتر از همه لطایفی که خدای تعالی است بر بنده گان فرموده است چرا که عرض از خلقت
انسان این بود که فیض از جانب خداوند عالمان شامل عالمان نسا البته چون است
امر خدا کند البته بسبب آن اطاعت معرفت در کمال **سلسله** و در آخرت بنده

تستی لایق در سفر از خود آید شد و از نهای بهشت و لذت های ابدی فیض خواهند برود
فیضی که هرگز تمام شدن ندارد و چون لذت را نمی گذارد از مصیبت نمی آید آنچه خواستش
است باقی چیزیست و خدا اول از آن عمل منیع کرده است پس چون هر خواهی که آن را دارد
آن لذت را در لذت می برد و اگر بچسبند با ما آرزو در دل او نمائند تا وقتی که آن آرزو
بجای آید پس چون بهجت اسرار خدا کرد و خواستش خود را ترک کرده است در
دلش ماند چون مدت عمرش سپریسد و عالم بقای بهر لذت است که در آن آرزو
که داشته خود را برسد و لذت خواهد برد و آن لذت است که هرگز تمام شدن ندارد
پس هرگاه اول از بعضی خواستش مانع می کرد و در این دنیا هر لذت نامرئی برود و لذت
بی لذتی نیست **مسئله** مثل کسی خواهی دارد که غلبه با محرم کند پس اگر بغض
کرده باشد و نظر با محرم میکرد آرزو در دلش بیرون برود و در بهر لذت بی لذتی
نیز است چرا که ضابطه است که هر کس اطاعت امرای خود کند آن او را برود و
پس اگر تکلیف سخن نمی گوید که آن خدمت مشقت داشته باشد لایق مزین است
چرا که اگر مزه بی عمل باشد خفاف حکمت و عدالت است پس چون خدمت با او فرمودند
و اطاعت مشقت کشید البته لایق مزین است و معلوم است که مشقتی زیاده ترا از آن
نیست که کسی آرزو داشته باشد و قدرت بر آن داشته باشد که علی کجا آورد و پایب
هم داشته باشد و قدرت بر آن عمل داشته باشد و بعضی فرموده آن ای خود را ترک آن
عمل کند البته اینکار بسیار مشقت دارد البته آن باید بسبب مشقت کشیدن غلام خود
انعام را مزه عدل کند که آن مزه لذت بخش است بر از آن لذتی باشد که آن غلام ترک
کرد است و از آنچه حجاب احدیت چون خواسته است که بندگان فیض برند
و در عالم خلق فرموده است در سرت اول عالم روح بود پس قابله است و در عالم

تغذیه است

تغذیه است که روح و قابله است پس باید فری برود که آن حقیقت لذت و
الم را بجهت بوعده که در بهر لذت بود و در لذت است پس این بسبب در بهر لذت
و عادت و لذت نام و پاوش است و در لذت و لذت نام و پاوش است و در لذت و لذت نام
لذت را خلق کرده است و همین که آن وعده که در بهر لذت داده است لذت خواهد
داد و در چنین در دنیا و الهما و غذا میای چوب و در لذت در خوشن و سایر لذت
و دنیا را خلق کرده است و همین که عفت است آخرت هم چوالمی دارد و آن لذت دنیا با لذت
آخرت و الم دنیا با الم آخرت تفاوت کلی دارد چرا که دنیا نمونه است از آخرت
مسئله مثل کسی بی غی برود و از کلمات در حسین و نصرای اب و سایر در دنیا
و عمارت های عالی و سایر لذت های فیض میزد پس چوالمی خواهد که بشهر برود و بر
درستان خود نمونه می برد و آن نمونه یکدسته کلی است که از هر درختی یککلی
بیمند و دست می کند و برای درستان خود می برد که به است که در آن باغ الاتع
و باغین دکلمای باشد پس معلوم است که ممکن نیست که تمام باغ را عمارت و نهرا
اب و درختان در باغین مجموع را برای درستان با دردم چنین نمیند و لذت
بهشت که نمیند و لذت های دنیا نمونه است از آن لذت های دنیا که حریت دارد
شده است که چون مؤمن در قصر بهشت برخت زرد اند و در بهشت یکدسته دعا که
از اطراف شصت و شصت شش شوند و بر او سلام کنند و تبرک و مبارکباد گویند که
آگاه آن مؤمن چند که نوری تمام زمینها در یورای بهشت را پوشانند آن تجت
کند که آیا این چه نور است ملاکه گویند که حریت از حوریان بهشت است که بعد
نوری باشد و ما بر شده است که نجوت از پایب الحال در بر روی نوشته است
در روی تارویه است و از شرف تبسم کرد و چون در نهای از عالم باشد

این فرزندان انسانی اود هر چند پس چون انکس نظر کند و آن حریره را پسندد که یا
از هر طرف صورتش آفتاب و ماه طوع کرده است دیگرانی آن حریره در میان مجربها
پسندیده است که آن مجموعا بر از شک است و آن مجموعا در دست کیزان است
که اینک نیز آن کبریت که آن مؤمن از زمین ایشان حیران شود پس آن مؤمن
انگیزی سخت بر میزند که استقبال آن حریره کند آنحریره گوید که ای مؤمن تصدیق کن
که من بصدق تو را نمی بینم و آن حریره آید تا بیای سخت و آن مؤمن و آن حریره
دست در پیشش کند و دست تحت ولادت منزلت شود و تزیین آن کز ترا
دقیق سخا می نمید که خودت بان مطلب برسی دم چنین است الهما و عفو تها می
اقرت که الهما و عفو تها می و یا بلبت بر آن عفو تها می است چه که حریره آورد
شده است که هر کس غشی یکی دهد در وقت مردن طری از عو تها می جنتم نزد او آید
که کسی سبزه در او آید عفو تها می در شرف آن عفو تها می بعد زده نزع طری
و آن عفو تها می آن شخص را می که بلبت که اگر آن شخص زبانش باز باشد چنان
فریاد کند که جن دلس لاک شود پس آن شخص گوید که تو از کجا آمدی و چرا مرا
این عفو تها می یکی آن عفو تها می که کن فلان غشتم که بعد از شخص کفی ما عو تها می
که ترا بکنم و عذاب کنم تا روز قیامت تا آنوقت که مردم از حساب تو رخ نزن پس
هرگاه عفو تها می جنتم چنین باشد ما را می جنتم چگونه باشد و سلام است که عفو تها می
ما را می و یا عفو تها می است از ما را و عفو تها می جنتم رسد عذرا جاتی عالم بر نزع و محشر
بر این قیاس است تا بعد بر آید که ابتدا می عالم بس فیض بردن خلق بود که از
جانب خالق عالم فیضی حاصل خالق شود و چون فیض عالم بر روح برسد
و بعد قلب بر جوی نزار و پس بنا بر این در این مجلس بیان فیض ذکر می شود انشاء
تعالی

تعالی **فصل اول** در بیان عالم روح که نشاء اولی است **فصل دوم** در بیان عالم تکلیف
که روح با قلب است که آن را نشاء دنیا خوانند **فصل سیم** در بیان عالم تکلیفات
که قلب با روح مجزوی شود و آن را نشاء آخرت می گویند **فصل چهارم** در بیان
با ائمه طاهریین صلوات الله علیهم اجمعین ولادت جلال ایشان پس از آنکه
و خاتم را بطریق مختصا در نهایت وضوح بیان می کنم ان شاء الله تعالی **فصل اول**
در باب نشاء اولی است بر آنکه خالق عالم و مصور بری آدم در بر آورنده خلق از کم عدم در
فرمان مبارک مطیع خود یعنی قرآن مجید فرموده است **وَ اِذَا اخْلَقَ مِنْ نَفْسِ
بَعِيٍّ اَوْ دَمٍ مَرَّضٍ فَسَوْفَ نَدَبُ** و آنست که هم علی الفیض هم
آنست که بیگانه فالو ابلی با درکن ای محمد وقتی را که خداوند عالمیان هیچ
ارواح فرزند آن آدم را بر یکدیگر کشا هر کس که در او ایشان پرسید که ای فرزندان
آدم ای من پروردگار شماستیم هر دو جواب گفتندی تو پروردگار ما می دانی بدان
این معنی در جای خود شش ذکر خواهد شد ان شاء الله تعالی و بعد به آنکه نبی است
که عرض از خلقت وجود خلق عالم این بود که خداوند عالمیان ایشان را خلق کرد فیض
بر ایشان برساند پس بر آنکه البته باید کسی خوانان مطلبی باشد تا آنکه وقتی که بان
مطلب برسد فیض بر بردمانند کسی که لپار نشاء باشد در روز پسند کسی
دلپار خواهش با تب سرد داشته باشد پس چون آب سرد نبوده فیض
خواهر بردماند اگر کسی خوانان مطلبی نباشد هر چند برای او آن مطلب ممکن باشد
فیض نمی بردمانند کسی که در جلد رسته آن در میان سردا آب آبی باشد هیچ
فیضی از آن آب نمی برد چرا که آن آب مطلوب نیست و آب سرد مطلوب است
مشنگان است پس تا تشنگی بر کسی غالب نشود البته از خوردن آب سرد لذت نمی

چند دویم چنین هرگاه کسی سرش باشد هرگاه به آفتاب رود یا نیز یک آفتاب در روز کوی
آفتاب یا کوی آفتاب زنت می برد پس در جبهه آفتاب زنت در روز نهنگ
چنین هرگاه کسی سپاس خواستش جامع دارد چون خواستش خود را بجا آورد لذت
چنین هرگاه خواستش جامع ندارد اما در حالت خواب خواب دید که جامع میکند و در
آن حال نزال شد این شخص باید از شدت لذت می برد بلکه منایت که در دست دارد
که با پیشش پیوسته کند هم چنین است حال کسی که سپاس برنش بخورد پس چون آن
موضع را بچکان لذت می برد سایر که در تمام که در دنیا است هم چش لذت است
باین معنی که لذت نفعی که در دست باید دید چنانکه گفته اند که رحمت را از بعد جنت
دایره هر کس خوانان طلبی باشد نظیر آن مظلوب دارد در حال نظر سپاس که در دست
دارد و بزرگان گفته اند که نظار در درایت سپاس کاران و صحبت دارد شده است که آلاء
نظار از آفتاب من الموقت یعنی نظار در درایت تر از ترک است پس معلوم است که نظار
کشیدن هر مظلوب که در دست است بقدر لیاقت مظلوب پس چون بان مظلوب برسی
مان قدر لذت خواهی برد که در نظار آن مظلوب که در دست کشیدی مانند آنکه آرزو
داری که بزرگی از بزرگان دین مانند محمدی یا فقیهی یا پیشگامی بجای تو پای پیشت
تو پس چون از او کشفی که وعده کرده که فلان بش و فلان روز در فلان وقت
بنیاد تو خواهم آمد از آن لحظه تا وقتی که او آید همیشه نظار در دست داری و آن نظار را
از سپاری مورات و حیثیت کاسبی بزمیدار دولت خیار دارد که آیا این دنیا
درست بهم دهد یا نه پس نظار بقدر نشان همان همان که در دست داری پس چون
این دنیا حاصل شد و آن آرزوی تو بمل آید همان قدر لذت می بری که در دست
که در دست کشیدی پس معلوم است که جمیع خواهشها که آن در دست داری که با آن
توانی

خواستش برسد لذت می برد پس باید خلقت آن نجوی باشد که خواستش
مطلب بسیار داشته باشد و سبالی برای رسیدن مطلب برای او موجود شود که در
وقت رسیدن بان مطلب لذت بر برد پس خالق عالم ارواح این نجوی غنی
فرموده است که خواستش را طلبها دارند اما برای رسیدن بان طلبها محتاج سبب
می باشند و به سبب آن سبب مطلب برسد و از رسیدن مطلب لذت می برد
و آن خواهشها بسیار است و از جمله آن خواهشها که آن در دست خواستش درین دین است
و خوردن و شرب کردن و خواب کردن در راه رفتن و خوف زدن و جامع کردن و نشین
بودن با کوه کون چشم رسیدن طعامهای کوه کون و صورت آبی مختلف رنگهای سنگا
و حیوانات مختلف و دیدن غلظت و نوره و بلا و باطن و سایر آنچه در عالم امکان است
پس مناب رحمت ارواح این نژادش فرموده است که خواستها بان روح بود
آه سبب نه باشد که آن خواهشها به سبب آن سبب حاصل آید و لیکن وقت
مهم و وقت ادراک نه باشد پس این تسبیح و تعذیل ضای که در دست مصلح ارواح
در یک مکان بودند و چندین طایفه بودند و هر طایفه با هم رابطه داشته سالی نه باشد
و نام یکدیگر را می نهستند و لغت یکدیگر را می شناسند و با هم صحبت می نهستند
اما نجوی که تصور آن در این عالم ممکن نیست مگر بیک لحظه است که هر کس که در این
عالم با کسی الفت دارد البته کسی نیز با او الفت دارد و هر کس با کسی عادت نا
الیه آرزو با او عادت دارد و چنانچه علی بن ابی طالب فرمود که ألفقلب
بعقله یألف القلب یعنی دل بدل راه دارد و در وقتی که عبد الرحمن ابن عجم
معهون تا کل جاب علی بن ابی طالب با صحبت عرض کرد که فدای تو نموم
تا را پاره دست میدارم حضرت فرمودند که دروغی کوفی بگو کوفی هر چه در دل خود

ظفری کم در دل خود دوستی نمانی بنم و حدیث دارد شده است که اولاد و اولاد جیو ک
مجتلح ما نفاکت و منها ایشکف و ما انکرک منهنما اختلف غیر روح
خلقی عالم در تاد بود در در قالب تعریف نه باشد و هم با هم ریش و هم صحت بودند بجزین
بسیار بود پس چون از عالم روح عالم تکلیف آمدند در قالب تعریف کردند هر کدام
که در عالم در با هم شناسائی نه باشد در عالم تکلیف نیز با هم معرفت مزاج ندارند
پس معلوم است که در عالم روح هر یک از ارواح نامی و هشد که در عالم تکلیف بدان نام
مشهوری نوشته نام آنکه هر یک نیز در عالم روح همان ناما بودند که در دنیا همان نامها
مشهور شده نام و نشان ایشان نیز همان نامهاست که در عالم روح هشد
و نام هر یک از شیعیان و منافقان و کافران از آدم تا هضر از آن دنیا
همان نامهاست که در عالم روح هشد از چنانچه شیخ محمد صریحاً (صواعق فرموده
که من در عالم روح در وقتی که روح مجتهد بودم خطاب آنی رسید که ای محمد اگر خواهی
قابی بر تو خط کنم که آن قالب بفرمان تو باشد در آبران قالب استقامت دم و خنده
افعال بر تو خط کنم و هر خواهشی که داری از آن قالب بطلب آید اما ترا از بعضی افعال
منع کنم با وجودی که خواهش تو بان افعال باشد و ترا بر بعضی افعال امر کنم با وجودی
که ترا اسباب آوردن آن افعال شقت باشد و خواهش بان افعال باشد پس
اگر در عالم تکلیف حرکت خواهش خود کردی و اقامت امر کن کردی بر تو آهبا
و مردی ای بکنو خواهی رسید و اگر بفرموده من عمل کنی خواهش خود را بیل آوری
از تو مزاحمه خواهم که در دعوت است آبی خواهی کشید پس چون من این خطاب
را شنیدم با خود مگر می کردم که چه ضرور که عالم تکلیف بروم و قالب قبول
کنم و در اول بملکه پسند از مگاه است که ببقی است که در اولم پس بهتر است که در اول

قبول

قبول کنم و بهین حال مشغول تسبیح و تضرع غایب عالم بشم پس چون این کفر
در دل من گذشت حدای شنیدم که اگر شیخ محمد تهرانی که در دنیا رود و یکت
شرکت آب بلبسته بچنانند توانی میز است از آنکه ابرانا بود در عالم روح
بسیار و تقویس نه مشغول باشد پس چون این صدا شنیدم شرفمند بودم
ندم و قالب قبول کردم و با امید ثواب بدینا آدم و این معنی که در عالم روح هشد
روداده است امروز بجا هر دارم پس معلوم است که عالم ارواح ممکن فهم و ادراک است
دارند و سخن می گویند و عبادت خدای کنند اما بزبان حال که خدای دانند
و پس معلوم است که این سخن من که از عالم روح به عالم تکلیف می آید همان پیش
رنگان خود خبر دارند و از بازمانده کافران خود نیز خبر دارند اما چون بدینا آمدند
و مشغول این قالب شدند از یاد پیش رننگان خود میرند و از یاد بازمانده کافران
نیز می روند مثل آنکه کسی که در مجلسی نشسته و با هم نشینان خود صحبت دارند و
با ایشان هم سخن است و هم می شناسد پس با گاه بخواب می رود و در عالم خواب
بچ از آن هم صحبتان دم نشینان یاد ندارد و پس چون بیدار شود باز همان
رفیقان دم صحبتان دم نشینان خود می بیند و صحبت گذشته را یاد می آورد
فهم پیدا چه که در فطره است بشنیدم و آنکه همچنان چه در دنیا با بس بشنیدم در خواب
بیریم در شبستان عدم پیدا شدیم و باز در خواب بشنیدم **آه** بعد از آنکه در عالم روح
که در قالب لبی آید و عالم تکلیف بیامند و باز از عالم تکلیف به عالم آخرت میرند
مانند مثل جابقی است که در یک مجلس نشسته باشند و یکی از ایشان مجلسی برضی
در زبان عمارت عمارت دیگر رود و در دعای او با گویند که بان عمارت که بر
مباد و فلان عمل کنی که چون از آن عمارت مجلس با هر کردی اگر این عملها را کرده باشی

بزرگتر از مجلس خورده نمی دیم دوران عارت فلان عمل فلان کار که کنی چون مجلس
بزرگدی نزد ما عزیز و محترم بهشتی پس آن شخص اقرار کند و بهتای ایله ز قبول
کنده فلان مجلس پیران رود فلان عارت رود دنیا ز اورده نشای او پاره نیال
و بهشتی در اینجا بهشته با او گوید که ای شخصی بجا ط با در که پیشان تو را تو پان
گرفته که فلان عمل کنی فلان عمل کنی پس اگر این شخص عیقا و بسین این دارد
دانه افغانی که این شخصی میگوید دوری که در وقت ما این شخصی عمل کرد پس چون
بجانب رفتی خود بر کرد این ان اول تو از نشن کنده در مجلس خود او را جانی
دهند و اگر سخن آن خیر خواه را قبول کرد و هر چه خواست بهشت اجل آورد چون
مدت این مرد بسر رسید بجانب رفتی خود برکت این ان اول در مجلس خود
راه نمی دهند و عت با و نمی کنده و از صف این ان محرومی ماند پس از آنچه بفرق
این ان مبتلا می شود در میان هم بختان خالت زده می شود و عقوبتی از این
بهتر نیست که درستان قریم بود از عدلی که در بختان از سفر بر کشته باشند
او را بجانند جانند و از در گردان شوند و در ز سره و دشمنان خود او را جا دهند
پس چون عالم ارواح با هم رفیق دم صحبت بودند و جانب رول عالم جنب
علی ابن ابی طالب و سایر ائمه علیهم السلام با سایر پیمان او و میاد و علمی و شهنه
واقعا و مؤمنان در یک مجلس بودند پس هر کس از این ان که عالم تکلیف
می آید جانب رول عالم و سایر ائمه هر ی علیهم السلام با و سفارش می کنده
که در عالم تکلیف که بر روی مباد و ان فرمانی خدا کنی و نمازای پنجم روز ما را نمی بینی
و از با ما میردی و لیکن فلان شخصی که بخت خدمت در دنیا ز آرا نماید می کند

و ما را با نومی آورد و با پیر که سخن اول بقوله کنی و هر چه خدای تعالی ترا فرموده
است بجا باوری و از هر چه ترا نمی کرده است دوری کنی و برای که ما بر حال تو مطلع
میباشیم و برای پنجم و خداوند عالیه ان لحظه از تو عاقلست و ضمیر از انخانه
تو دارد و از قصد تو آگاه است و ما بر طاهر عمل تو است بهر ایم و خدای تعالی از
نظر هر تو هر دو ضمیر و است چه که نزد خدا هر دو باطنی نیست و باطن و ظاهر هر دو
مخلوق خداست پس البته هر کسی را که او خلق می کنده است و اینست خلاص این و حقیقت
بادی می کنده و بعد از آن از بعضی ارواح بجا جنب صلیب میل کنده و از اینجا
بجانب رحم مادری آید و از اینجا مشغول تالب میشود و با شوق تالب بر دنیا
می آید در دنیا از با در رفتی عالم روح برود پس این جهت جانب احتی
حجت خود را در دنیا با و تمام می کنده باین معنی که پیمان و امامان و علماء در عظما
پا را وی آورده که در عالم روح چنین و بهتیا بتر شده است و تو قبول کردی
و آیه قرآن نیز که آ می رسد بر سخن ایشان پس اگر قبول کرد و بفرموده خدا
عمل کرد بیکو کار شده در وقتی که زمان حیات از دنیا ای اول بر رسید با حضرت طت
که در ز در رفتی خود رو سفید و سه نفر از خود او بود و اگر سخن پیمان و امامان
و علماء در عظما را قبول کرد و خواستهای خود را بجا آورد چون مدت حیات
اول بر رسید با حضرت طت که در ز در رفتی سابق خالت زده و ششصد
خواهد بود و در در بزم خورده نماند و در ز سره و دشمنان محمدر نوز و هرگز
بجانبی برای او سخن نگوید پس اذاعت کنده کان خدا عتد خوانند بود **و آیه**
به آنکه نوز جانب محمد مصطفی چندین هزار سال پیش از خلقت او را خلق شد
چنانچه حضرت رول صلم فرمود که **اقول ما خلق الله نونیه یعنی ازل پیرا**

که خدای تعالی افریده زمین بود آن روز گفت هر سال در دریای رحمت غوطه
خورد و تسبیح و تقدیس خدای تعالی بگردد و بعد از آن هفت هزار سال در دریای
بکشت و بعد از آن هفت هزار سال در دریای عبودیت غوطه خورد و تسبیح و تقدیس
خداوند تعالی بگردد و بعد از آن هفت هزار سال در دریای محبت بود چنانچه آن
عجلت فرموده است که أَنَا وَ عَلِيٌّ مِنْ نُورٍ وَ لِحْدِهِ مِنْ عِلْمٍ از کینه افریده
شدم أَبَدِي به آنکه ارواح همه عالم هم نیز از نور جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله
خلق شده و در هر جناب طرز هرام نیز از نور جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله
بر آنکه نور جناب رسول خدا چون از دریای رحمت حرکت کرد نظرات آب
از آن نور ساطع شد و ارواح شیعیان بنا بر عقیده از آن نور خلق شدند و این عقیده
چنان است که چون جناب حق تعالی در جمیع ارواح را مکلف نام کرد آید و نام روح
مقدس است چنانکه حدیث وارد شده است که لَمَّا خَلَقَ اللَّهُ الْعَجَلَّ سَطَّطَهُ
نَمَّ فَالْأَيْسَلُ فَالْقَبْلُ نَمَّ فَالْكَذِبُ أَدْرَبُ فَالذِّبْنُ نَمَّ فَالذِّعْرُ
وَ جَلَّ بِي مَا خَلَقْتُ خَلْفًا هُوَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْكَ وَ لَا أَكْفَأُكَ
لَا لِأَبْنِي أَحَبُّ إِلَيَّ إِلَّا ابْنُ أُمِّهِ وَ ابْنَةُ ابْنِ أُمِّهِ وَ ابْنَةُ
أُمِّهِ وَ ابْنَةُ ابْنِ أُمِّهِ یعنی چون حق تعالی عقل را افرید عقل را سخن برد
اورد و فرمود که پیش پای پس بجنب بر عقل پیش آمد پس بقیه رفت پس
فرمود که قسم بیزت و جلال خودم که خلق را یا فریدم که در دست تر باشد بوی من
از تو و مرا در برستان خود کامل خوانم که بران ای عقل که تو امر و منی خوانم
کرد و اگر نافرمانی من کردی از تو عقوبت خوانم کشید و اگر فرمان برداری
من کردی تو مژد نیکو خوانم داد پس چون ارواح را با عقل وارد کرد خلق فرمود
بلی با اینان

پس فرمود
بمغیب برده

پس با این فرمود که من پروردگار شمایم و شما را از قدرت خود افریدم؛ پس
به ایند که شما را برای این افریدم که در عالم تکلیف بفرستم و شما را بلی عطا
کنم که با آن قلب فرخوشی که داشته باشید بمل آورید و با وجود این که تکلیف
بر قلب داشته باشید و قدرت بر همه افعال داشته باشید شما را بعضی افعال
اسرکنه و از بعضی افعال منی کنم و آن افعال را بکنند تا اینکه هر که که بفرموده من
عمل کند مقرب درگاه من شود و چون مدت عمر شما از دنیا با نهار رسد
و سخاوت حضرت آمدید شما را نعمتای ابدی عطا کنم که لذت آن بر بریه بهتر از آن
لذت آن که در دنیا برکت کرده اید و لذت آنای حضرت هرگز تمام شدن نخواهد
داشت و هر کدام که بفرموده من عمل کنند و خواست خود را بپوشانند و بر چه
عمر شما از دنیا با نهار رسد و سخاوت حضرت پاید باشد شما را عقوبت کنم و از آن
نبتا که بفرمان برداران عطا کرده ام شما را محروم کرده ام پس چون بتمام
تکلیف رویه با این عهد ما را از زمین فرابوشش کند و برای دیگر لطفی
مثل حال ثابت و باید که ظلم در حق ما نشود در دنیا پیغمبران و پسران و کنایان
بهای همتان برای شما خوانم فرستاده تا آنکه شما را آگاه کند که با من در این
دشمن چنین عهدی کرده اید پس هر که ام بسخ پیغمبران و پسران این راه حق
و کتاب من همقا دگر دید شقی و بدعت بقت بوی من خواهد شد ای این
سخن که من به شما خوانم که در عین لطف و مهربانی خواهد بود در باره شما
یکستم در حق شما خواهد بود چون خطاب با ارواح رسید هم عرض کردند که ای
پروردگار ما از جانب تو لطف و شفقت است بعد از آن خطاب الهی در رسید
که ای ارواح بنی آدم این نوز بزرگوار جناب محمد مصطفی است داین پیغمبر و

دبر که به نام است و چون عالم تکلیف بر پا شود از عهد آدم چنین بفرمایند
خرستم که بر مردم مژده زمان رسالت آنحضرت دهند و آنحضرت را در منزلت
تکلیف برینا خوانم فرستادند و او را به پیغمبری از جانب من قبول دارم عرض
کند که چه کردی پروردگار چشم ما بپوشد و روشن است و ما او را به پیغمبری قبول ایم
بعد از آن خطاب الهی رسید که ای ارواح بنی آدم این نور منست و دیگر که در پیوسته
نور منست آنحضرت است نور جاب علی بن ابی طالب است در وقتی که مدت
عمر جاب محمد مصطفی از دنیا با شمارسد او را وحی و جانشین او خوانم که در وقت
خود خوانم که ای ما با مات ولایت و افتاد دارم هم عرض کردند که پروردگار
اگر صرف دولت مات که آنجاست مولود امام بشیمل خطاب الهی رسید که بعد از آن
جانب دو فرزند بزرگوار او که این دو نور منست آنکه امام حسن و امام حسین
باشند و امام زین العابدین و بعد از آن امام زین العابدین و یکسک
اگر زمانه دوازده امام جاب احدیت نام برد و نور من است را با ایشان نمودند و او را
کردند که با مات ایشان را ضمیمه و پیوسته ای غیر ایشان نخواهم گرفت بعد از آن جاب
احدیت خطاب فرمود که ای بنی آدم گواه باشید هر یک بر دیگری و طاعت بطلان
و قتل بر قتل و بر یکدیگر گواه باشید که اقرار دارم بر بوبیت من در رسالت رسول
من جاب محمد مصطفی و با مات دوازده امام پس ایشان بر یکدیگر است هر
شده و جاب احدیت نور منست رسول خود را با نور منست دوازده امام فرمود
صبح بنی آدم باز داشت و فرمود که ای فرزندان بنی آدم گواه باشید بر یکدیگر
هر کشفند که ایم ای پروردگار ما بعد از آن خطاب الهی رسید که آنگاه که
یعنی ای ما من پروردگار شما هستیم یا نه هر کشفند بلای پروردگار ما خطاب الهی

رسید که آنگاه که این حدیث است که می آید جاب محمد مصطفی و پیغمبر است
یازده هر کشفند بلای پروردگار ما این جاب پیغمبر بود از جانب نور قبول دارم بعد از آن
خطاب الهی رسید که آنگاه که این حدیث است که می آید جاب محمد مصطفی و پیغمبر است
خود بعد از حیات محمد قبول دارم هر کشفند بلای پروردگار ما بعد از آن خطاب
تالی یکسک دوازده امام را بر ارواح بنی آدم عرض کرد که ای ما بیت این نور قبول
دارم هم عرض کردند که بلای پروردگار ما قبول دارم در ضعیفیم بعد از آن امر
جباب احدیت شد که با این بزرگواران همیشه بر شما مقدم باشند و شما را
و زمان بر روی ایشان نازد جاب من بر خود واجب کرد و امید باید بر ایندای پیغمبر
حق دانست شما را تا بحسابی عطا خواهم کرد اما ای حسبیان پس شما را
تالی از آنست عطا خواهم کرد که آن قلب در معرفت شما باشد و اما ای باعت
انسان شما را تالی از آنست عطا کنم که آن قلب در معرفت شما باشد و بعد از آن
باعث جن دانست که این تالی که بشما خواهم داد هر علی که خواهی دهی داشته
باشید بجز اراده نشان عمل از آن قلب صادر شود و با وجود آنکه قلب بفرمان
شماست قوت در که معنی در دانش خوب و بد را همیشه عطفه که بعد از آن
حق و باطل باشد بشما عطا خواهم کرد پس هر کس که اطاعت عقل کند البته عقل
او را بر حق را انسانی کند و هر کس ترک فرمان برود ای عقل کند بر او باطل
خواهد رفت و بر ایندای ز سره جن دانست که عقل و عمل مندی یکدیگر می باشند و هر جا
که عقل جا که در معرفت در هر چه که در عمل را در اینجا معرفت و تسلط نیست و بعد از آن
ای ز سره جن دانست که عقل را شکری باشد از کونی و حیرات و عمل را نیز شکری
باشد از بری و سرور با این معنی که هر صفتی اینک که در عالم است با عقل

مسیح

در صفت بری که در علم است؛ جهل است پس هر کس که تابع عقل می شود بکلی آنچه
رسید و هر کس که تابع جهل شود بکلی بر میان آنچه رسیده و بر ایند ای زمره جن دانس
که دیگر عقل باشد و هیچ خلقت است که هیچ اختلافی نماند و لشکر جهل نیز مضاد
هیچ خلقت است که هیچ آن مخلوقا ضرر رساننده است و هر کس از خلقتا که عقل است
غیبه آن خلقت با جهل است پس بر ایند ای زمره جن دانس که صفت بکلی کاری
در زیر عقل است و صفت به کاری در زیر جهل است پس هر کس تابع عقل است
بکلی کاری و هر کس تابع جهل است به کاری و بر ایند که ایان عقل است و کفر با جهل
پس هر کس تابع عقل شود مؤمن خواهد بود و هر کس که تابع جهل شود کافر خواهد بود
و بر ایند که عقیدت کردن عقل است و کفر شدن تابع جهل است پس هر کس که تابع
عقل شود عقیدت خواهد کرد و بجهل آوری که در برسات پیمان من مخصوص جناب
عهد مصطفی که پسر ائمه است و در آن است در آن روز امام که اول ایشان جناب
علی بن ابیطالب است و در آن ایان جناب صاحب الامر ادری راه حق است
و بعد از جسمانی در سایر آنچه از وی پیمان نازل شود و هر کس که تابع جهل شود
بنام این امورات مکر خواهد شد و بر ایند که امید داری بر حق من تابع عقل است
و نا امید ی تابع جهل است پس هر کس که تابع عقل شود امید دار بر حق من خواهد
بود و هر کس که تابع جهل شود از رحمت من نا امید خواهد بود و بر ایند که عدالت
تابع عقل است و ستم تابع جهل است هر کس که تابع عقل شود عدل خواهد بود
و هر کس که تابع جهل شود ستم کار خواهد شد و بر ایند که راهی بودن بقضا
من از عقل است و خشم که نشن تابع جهل است پس هر کس که تابع عقل شود در حق
تقدیر ادا شده رخا خواهد بود و هر کس که تابع جهل است لیب امری که کما فی
و این

خویش او نباشد خشم خواهد گرفت و بر ایند که سکر که اری تابع عقل است کفر آن
تابع جهل است پس هر کس که تابع عقل شود بر نعمتای من شکر خواهد کرد یعنی هر نعمتی
که با عدل کرده ام و هر جا امر کرده ام آن نعمت با صراف خواهد کرد و هر کس که تابع
جهل شود کفران نسبت من خواهد کرد یعنی نعمتای مرا در غیر موضعش ضایع خواهد
کرد و بر ایند که طمع بر حق من کردن تابع عقل است و نا امید شدن از رحمت من تابع
جهل است پس هر کس که تابع عقل شود طمع بر حق من خواهد داشت و هر کس که تابع جهل
شود از رحمت من نا امید است و بر ایند که توکل با عقل و صحت تابع جهل است پس هر کس
تابع عقل شود توکل بر حق خواهد کرد و هر کس که تابع جهل شود توکل بر حق نخواهد داشت
و بر ایند که سرایان تابع عقل است و بی رحمی تابع جهل است پس هر کس که تابع عقل
شود سرایان خواهد بود و هر کس که تابع جهل شود بی رحم خواهد بود و بر ایند که ملائمت
تابع عقل است و غضب تابع جهل است پس هر کس که تابع عقل شود ملائم و مهر با
خواهد بود و هر کس که تابع جهل شود غضبناک و بی رحم است و بر ایند که علم تابع عقل است
و نا آلی تابع جهل است پس هر کس که تحصیل علم کند تابع عقل خواهد شد و هر کس
تابع جهل شود نادانی بهم خواهد رسانید و بر ایند که فهم تابع عقل است و عاقت تابع
جهل است پس هر کس که تابع عقل شود فهم بهم خواهد رسانید و هر کس که تابع تو احمق خواهد
بود و بر ایند که عصمت تابع عقل است و بی عصمتی تابع جهل است پس هر کس که تابع عقل
شود عصمت خواهد داشت و هر کس که تابع جهل شود بی عصمت خواهد بود و بر ایند که کرم
تابع عقل است و عنایت بر نیا کردن تابع جهل است پس هر کس که تابع عقل
شود عنایت بر نیا سخا خواهد کرد و هر کس که تابع جهل شود میل بر نیا خواهد کرد
و بر ایند که مدارا با عقل است و تند خوئی تابع جهل است پس هر کس که تابع عقل شود

مدار خواهد کرد و هر کس تابع جل بود بر خوبی خواهد کرد و بد اینند که از لیسۀ عقابت
کردن در رسیدن از دشمن تابع عقل است و جرئت دلی پروانی تابع جل است
پس هر کس تابع عقل شود از لیسۀ خواهد کرد و هر کس تابع عقل شود جرأت بهم رساند
چون پروا نرود و بد اینند که توابع کینه دشمنه لغنی تابع عقل است و بگزود کردن
یکی تابع جل است پس هر کس که توابع عقل شود توابع کینه دشمنه لغنی
شد و هر کس که تابع جل بود بگزود کننده و در کیش خواهد شد و بد اینند که کار با عیال است
کردن از عقل است و شتاب کردن از جل است پس هر کس تابع عقل شود کار با
عیال است خواهد کرد و هر کس تابع جل شود شتاب خواهد کرد و بد اینند که علم در زبان
یعنی از جا بیرون زرفتن در وقت غیب از عقل است و سخاست یعنی از جا بیرون
رفتن از جل است پس هر کس تابع عقل شود عظیم و بر داری بهم رساند و هر کس
که تابع جل شود از جا بیرون خواهد رفت و بد اینند که خاموش بودن از هرزه گویی
از عقل است و هرزه گویی از جل است پس هر کس که تابع عقل شود هرزه نخواهد گفت
و هر کس که تابع جل شود هرزه که خواهد شد و بد اینند که اطاعت اهل شرع کردن از
عقل است و در کتبی از حکم اهل شرع از جل است پس هر کس که تابع عقل شود اطاعت
اهل شرع خواهد کرد و هر کس که تابع جل شود از حکم اهل شرع که در کتبی خواهد کرد و بد اینند
که عقاود آوردن بکلام خدا و احادیث رسول خدا و احادیث ائمه هدی از عقل است
و شکت آوردن از جل است پس هر کس که تابع عقل شود عقاود بکلام خدا و احادیث
ائمه هدی اعلام اسلام خواهد آورد و هر کس که تابع جل شود شکت بکلام خدا و
احادیث ائمه هدی خواهد آورد و بد اینند که صبر تابع عقل است و فرغ تابع جل است
پس هر کس که تابع عقل شود فرغ دلی و باقی در بلایا و محنتها صبر خواهد کرد و هر کس

تابع

تابع جل بود فرج دلی تابعی خواهد کرد و بد اینند که گذشت کردن از بد کاران از
عقل است و انتقام کشیدن از جل است پس هر کس که تابع عقل شد از تقصیر کارگان
خواهد گذشت و هر کس که تابع جل شد انتقام از بد کاران خواهد کشید و این
معنی چنین است که اگر عقل بشنود انتقام را بجای که از آن که خدا بفرزاد ایشان
انتقام خواهد کشید و بد اینند که توقع کردن بجنی از عقل است و خود را محتاج بجنی کردن
از جل است پس هر کس که تابع عقل شد توقع از خلق نمیکند و هر کس تابع جل شد
خود را محتاج بجنی خواهد کرد و بد اینند که گفت کردن در امری از عقل است و سهو
و فراموشی از جل است پس هر کس که تابع عقل شود در هر کاری از امور دنیا و آخرت
تفکر کند و هر کس تابع جل شد در هر کاری که باشد سهو خواهد کرد و بد اینند که نفاقت
کردن پان خدا و سایر مستقرقات از عقل است و فراموشی کردن از جل است
پس هر کس که تابع عقل شود پان خدا را از با دشمنان خواهد کرد و تقرف دارد
که خدا با و امانت سپرده است از عضا و جوارح و مال و زن و فرزند و سایر
مستقرقات خود و بر احوال نطف خواهد کرد و هر کس که تابع جل شود از پان خدا و
امانت داری خود فراموش خواهد کرد و بد اینند که الفت بخواهان مؤمن خود
کردن از عقل است و قطع رحم اهل ایمان کردن از جل است پس هر کس که تابع
عقل شود قطع رحم از اهل ایمان خود نخواهد کرد و هر کس تابع جل شود قطع رحم
از اهل ایمان خواهد کرد و بد اینند که قناعت کردن از عقل است و حرص از جل است
پس هر کس که تابع عقل شد قناعت است و هر کس که تابع جل شد حرص میزند و
بد اینند که موهبات یعنی از مال خود برادران مؤمن رسد دادن از عقل است
و منع کردن برادران مؤمن را از رسد مال خود از جل است پس هر کس تابع

عقل شد از مال خود به برادران برادران مؤمن خود رسد خواهد داد و هر کس تابع
جمل شد نظر برادران مؤمن خود از مال خود منع خواهد کرد و هر که با آن سخن خواهد
داد و بداند که دوستی تابع عقل است و دشمنی تابع جمل است پس هر کس تابع عقل
شود هر کس از او دست دارد و هر کس که تابع جمل شود هر کس از او دشمن دارد یعنی هر
کس که قوت دشمنی با کسی ندارد بداند که دانا کردن بوعده از عقل است و دانا کردن از جمل
پس هر کس که تابع عقل شد دانا خواهد بود و هر کس که تابع جمل شد کما خواهد بود بداند
که اطاعت و فرمان برداری خدا از عقل است و نافرمانی از جمل است پس هر کس که تابع
عقل شود اطاعت خواهد کرد و هر کس که تابع جمل شود نافرمانی خواهد کرد و بداند
که نوافض و فرجی کردن بر نگاه خدا از عقل است و خود را بلند مرتبه دانستن از جمل
پس هر کس که تابع عقل شد نوافض و فرجی خواهد کرد و کسی که تابع جمل شد
خود را بلند مرتبه خواهد دید و بداند که سلامتی دین و ایمان درین از عقل است و بلا
دین و ایمان درین از جمل است پس هر کس که تابع عقل شود دین و ایمان در پیش
سبب است خواهد ماند و هر کس که تابع جمل شود دین و ایمانش سلب خواهد شد
و بداند که دوستی با خلق در راه خدا از عقل است و دشمنی و دشمنی با خلق بی آنکه خدا
فرموده باشد از جمل است پس هر کس که تابع عقل شود دوستی با خلق خواهد کرد
در راه خدا و هر کس که تابع جمل شود دشمنی با خلق خواهد کرد بی فرموده خدا بداند
که رحمت گفتن از عقل است و دروغ گفتن از جمل است پس هر کس که تابع
عقل شد رحمت خواهد گفت و هر کس که تابع جمل شد دروغ خواهد کرد و بداند که متابعت
دین حق از عقل است و متابعت باطل از جمل است پس هر کس که تابع عقل شد متابعت
دین حق خواهد کرد و هر کس که تابع جمل شد متابعت باطل خواهد کرد و بداند ای زمره
بنی دانی

حق دانس که ایمان دراری از عقل است و بیعت کردن از جمل است پس هر کس
تابع عقل شود ایمان را مسرعات خواهد کرد و هر کس که تابع جمل شود بیعت خواهد
کرد و بداند که خلاص یعنی خالص کردن عمل از عقل است و دریا و جنس عمل کردن از جمل
جمل است پس هر کس که تابع عقل شود عمل خواهد بود بجهت ربی مردان یعنی بسبب
دین مردان سبب حاجی آورد و بداند ای زمره جن دانس که دانا شدن از عقل است
و نافرمانی از جمل است پس هر کس که تابع عقل شود دانا خواهد بود و هر کس که تابع
جمل شود بی فهم خواهد شد و بداند که فهم از عقل است و کم زبانی از جمل است
پس هر کس که تابع عقل شود صاحب فهم خواهد شد و هر کس که تابع جمل شود کم زبانی
خواهد شد و بداند که خدا شناسی از عقل است و مسکرتان از جمل است پس هر کس
تابع عقل شود خدا را خواهد شناخت و هر کس که تابع جمل شود سبزه آند خود مسکرتان خواهد
شد و بداند که کسوف دعا کردن و مصالحه کردن از عقل است و دعوی کردن از جمل
پس هر کس که تابع عقل شود مصالحه خواهد کرد و دعوی نخواهد کرد و هر کس که تابع
جمل شود دعوی را بر صیغ خواهد کرد و بداند که یکی برادر مؤمن را با دیگران ظاهر
کردن از عقل است و چپ جوئی از جمل است پس هر کس که تابع عقل شود یکی
برادران مؤمن را بر دیگران ظاهر خواهد کرد و بداند که هر کس که تابع جمل شود
چپ جوئی برادران مؤمن خواهد کرد و بداند ای زمره جن دانس که پنهان
کردن چپ اهل ایمان از عقل است و نظر کردن چپ اهل ایمان از جمل است
پس هر کس که تابع عقل شود چپ اهل ایمان را پنهان کند و هر کس که تابع جمل
شود چپ اهل ایمان را ظاهر خواهد کرد و بداند که نماز کردن از عقل است و ترک
نماز از جمل است پس هر کس که تابع عقل شود نماز را با خلوص سجا آورد و هر کس که تابع

جمل نژاد ناز سزگ کند که منبع کند و بد ایند که اساک کردن یعنی اعصاب جوارح را
بذمیت خدا نگاه و بشش از عقل است و اعضا جوارح را بمصیبت رسا کردن از
عقل است پس هر که تابع عقل شود بعضا جوارح را از مصیبت خدا نگاه خواهد
پس هر که تابع عقل شود بعضا جوارح را از مصیبت رسا خواهد کرد و بد ایند
که جادو در راه خدا کردن از عقلت و سزگ جادو کردن از جمل است پس هر که تابع
عقل شود با نفس خود در راه خدا جادو خواهد کرد و با دشمنان دین نیز بفرمان
بفرمان با آنکه عظیم است جادو خواهد کرد و هر که تابع عقل شود سزگ جادو خواهد
کرد و بد ایند که حج کردن از عقل است سزگ کردن حج از جمل است پس هر که
تابع عقل شود چون استطاعت بهم رساند حج خواهد کرد و هر که تابع عقل شود
سزگ حج خواهد کرد و سزگ حج را در مال دنیا را بهرگز بهر حج خواهد داشت
و بد ایند که راز کسی را پنهان کردن از دیگران از عقل است و معنی جمل از جمل است
پس هر کس تابع عقل شود راز مردم را نزد کسی ظاهر نخواهد کرد و هر کس که تابع
عقل شود راز مردم را نزد دیگران ظاهر خواهد کرد و سفسفی جمل خواهد کرد و بد ایند
که یکی با مادر پدر کردن از عقل است و عاق دالین شدن از جمل است پس
هر کس که تابع عقل شود یکی با پدر و مادر خواهد کرد و هر که تابع عقل شود
عاق پدر و مادر خواهد شد یعنی جمل با ایشان خواهد رسد و بد ایند که در حیات
ایشان نخواهد بود از وفات ایشان پس بسبب عاق ایشان خواهد شد
و از رحمت خدا دور خواهد شد و بوی بهشت بتمام او نخواهد رسید و بد ایند
ای ز سر شریف و دانش که خلاصی در عمل از عقل است و در بار جمل است پس هر که
تابع عقل شود خلاصی در عمل دارد و هر کس که تابع عقل شود در بار خواهد داشت
و بد ایند

و بد ایند که امور شرع تابع عقل است و سزگ است یعنی امور خلاف شرع تابع جمل است
پس هر که تابع عقل است امور شرع را سبب می آورد و هر که تابع جمل شود خلاف
شرع را سبب خواهد کرد و او را بد ایند که بهر امر کاری از عقل است و بد ایند که از جمل است
پس هر که تابع عقل شود بهر امر کاری خواهد شد و هر که تابع جمل شود بد ایند
خواهد شد و بد ایند ای ز سر شریف و دانش که انصاف دادن از عقل است و رحمت
از جمل است پس هر که تابع عقل شود انصاف خواهد داشت و هر که تابع عقل
شود رحمت خواهد داشت و معنی رحمت آن است که کسی تقصیر کار بشد و خواهد کرد
تقصیر خود را بر گردن دیگری ثبت کند و بد ایند که رحم بر بزرگستان کردن از عقل
است پس از جمل است پس هر که تابع عقل شود رحم بر بزرگستان خواهد کرد و هر که
تابع جمل شود ستم بر بزرگستان خواهد کرد و بد ایند که پاکیزه کی از عقل است
و گناه گشت و چه گنهی از جمل است پس هر که تابع عقل شود عفو و جوارح و ظاهر و طبعش
را پاکیزه خواهد بود و هر که تابع جمل شود بگناهت خواهد بود و بد ایند که حیا از عقل
است و بی حیائی از جمل است پس هر که تابع عقل شود حیا خواهد داشت و هر که
تابع جمل شود بی حیا خواهد شد و بد ایند که پایبندی کردن در راه شریعت از عقل است
و از شرع بیرون رفتن از جمل است پس هر که تابع عقل شود از راه شریعت پایبندی
خواهد کرد و از جاده شرع بیرون نخواهد رفت و هر که تابع جمل شود از شرع بیرون
بیرون خواهد رفت و بد ایند که رحمت عقل است و سزگ است و جمل است پس هر که
تابع عقل شود رحمت خواهد کرد و در دنیا و آخرت و هر که تابع جمل شود سزگ
در دنیا و آخرت خواهد کشید و در دنیا و آخرت و بد ایند که اسانی امور از عقل است و در نزاری
از جمل است پس هر که تابع عقل شود امور دنیا و آخرت را آسان خواهد شد و هر که

تابع عمل شود دنیا و آخرت بر او نور خواهد شد و بر این که برکت عقل است و بی
 برکتی با عقل است پس هر که تابع عقل شود برکت خواهد داشت و هر که کس تابع
 عقل شود برکتی نخواهد داشت و بر این که هر که از عقل است در بلا عقل است پس هر
 کس که تابع عقل شود عاقبت خواهد دید و هر که تابع عقل شد بلا بر او نازل خواهد شد
 و بر این که قوت از عقل است و در این راه عقلی از عقل است پس هر که تابع عقل
 شود با آنچه گفته بر او شده قوت خواهد کرد و هر که تابع عقل شود زیاد روی کند
 و بر این که قوت از عقل است و در این راه نفسانی از عقل است پس هر که
 تابع عقل شود در اوقات خواهد کرد و هر که تابع عقل شود نفس خود خواهد کرد
 و بر این که ایمان است و در این راه عقل است و هر که از عقل است پس هر که
 تابع عقل شود ایمان و در این راه خواهد بود و هر که تابع عقل شود سبک و هر که
 کار خواهد بود و بر این که سعادت از عقل است و در این راه از عقل است پس هر که
 تابع عقل شود سعادت خواهد داشت یعنی نیک بخت و نیک سرانجام آخرت خواهد
 شد و هر که تابع عقل شود سعادت مند خواهد شد یعنی بر بخت و بر سر انجام هر
 خواهد شد و بر این که توبه کردن از گناهان بسبب عقلت در هر گناهان بسبب عقل
 پس هر که تابع عقل باشد از گناهان توبه خواهد کرد و هر که تابع عقل شود بر
 گناهان خود خواهد کرد و طلب آمرزشش کردن بسبب عقلت منور شدن بخوبی
 عقل است پس هر که تابع عقل شود از گناهان خود زود خدا آمرزش خواهد کرد و هر
 تابع عقل شود منور و لطیف خواهد شد و طلب آمرزشش خواهد کرد و بر این که نیک
 کردن در اوقات نازد سایر عبادات بسبب عقل است و بی همتای کردن بر وقت
 نازد سایر عبادات از عقل است پس هر که تابع عقل شود اوقات نازد سایر
 طاعت

طاعت و افعال خیر را محنت خواهد کرد و هر که تابع عقل شود بی همتای نشان
 نازد سایر عبادات خواهد کرد و بر این که در این راه عقل است و نیک است
 از روی از عقل است پس هر که تابع عقل شود در هر گناه خواهد کرد و هر که
 تابع عقل شود از گناهان نیک خواهد داشت و بر این که همتای عبادت است
 عقل است و در این راه از عقل است پس هر که تابع عقل شود همتای عبادت است
 خواهد داشت و هر که کس هم رساند مقرب درگاه خدا خواهد شد و هر که
 تابع عقل شود از عبادت کس است و کمالی خواهد کرد و در هر گناه خواهد شد و بر
 که خوشحال بودن نزد برادران مؤمن از عقل است و ترش روی از عقل است پس
 که تابع عقل شود بر روی برادران مؤمن خندان و خوشحال خواهد بود و هر که
 تابع عقل شود بر روی مردم ترش روی و مخزون و غمناک خواهد بود و بر این که الفت
 و دوستی از عقل است و نه مهربانی از عقل است پس هر که تابع عقل شود الفت
 و دوستی با اهل ایمان دارد و هر که تابع عقل شود مهربان با اهل ایمان خواهد
 بود و بر این که سخاوت از عقل است و بخشن از عقل است پس هر که تابع
 عقل شود سخاوت خواهد داشت و هر که تابع عقل شود بخشن خواهد کرد و بر این
 ای مکتفان هر کس این **نفاذ و نفع صفت** نیک را با خود داشته باشد از نظر
 صدیقان و نیک سخنان خواهد شد و هر کس این **نفاذ و نفع صفت** برداشته
 باشد از جهت سخنان و زبان خواهد بود و هر کس از صفات نیک قدری دارد
 صفات بر قدری داشته باشد که کار خواهد بود پس اگر صفات نیک را بر صفات
 برتر جمع داد و هر صفات بد را از حلق خواهد شد و در این میان خواهد
 شد و اگر چنانچه صفات برتر صفات نیک برتر جمع داد و هر صفات نیک از راه

مطلب خواهد شد و او از جمله بد آن خواهد شد و بداند ای مکلفان که سعادت و شقاوت
در محنت است که خدمت یکدیگر کند پس هر که اطاعت فرمان من کند سعید خواهد شد
و هر کس فرمان من کند یعنی خواهد شد و بداند ای مکلفان که طاعت ایمان سفید است
پس اینها را با شاکت هر کس آنگاه در میان آب نیل غوطه دهد آن جانده سیاه
خواهد شد و آن شخصی که طاعت خود را سیاه کرد یعنی در بخت خواهد شد هر کس
تو در میان آب حافی غوطه دهد آن جانده سفید تر خواهد شد و آن شخص که جانده خود را
کارزی کرد سعید و نیک بخت خواهد شد و بداند ای زمره چون دانست که نماز از او
نورانی خلقی کردم و نیک بخت استم الحال در این دنیا از نوری پیشید و نیک
در عیقلی نداری و صفات شهید استم لیس سر شتم و صفات بهیمنه را شما جاری اوم
و شما از جنس ملک می باشید بر شهنشوت و بهیمنیت طلب و پاشید پس اگر شوق
بهیمنیت را زبردست خود کردید سعید یعنی نیک بخت خواهد شد و اگر تابع شوق
بهیمنیت شد یعنی سعید خواهد شد یعنی نیک بخت خواهد شد و بداند که اگر بود اوجوس
شهرت بهیمنیت را زبردست خود کند جنبه ملکیت تا غلب شود و نماز ملاکه بهتر
خواهد شد و عقوبت در کار این خواهد شد و چون تا اربعه لب جسمانی تفرقت
دم و عالم تکلیف بفرستم و نماز با وجود تعریف دست در هوا و اوجوس گرفت
خواستش نفسانی خود کند و اطاعت و مثال امر کند در وقتی که باید آمان طلب
مغفرت کند و عالم مکافات برگردید ملاکه را بخیزد تا خواهد فرستاد و امر
خواهم کرد که دست به کلماتی بهشت بار شد زعفران بهشت بهم بر نیندند و دست
کنند و بنزد و نماز آورند و بر شمس اسلام کند و ازین شمس اسلام لیس مرتبه
تا بالا تراز ملاکه خواهد بود و بداند ای مکلفان که طاعت ایمان سفید است و بداند
مقام

سلام بر شما عرض کند و بداند که چون از عالم تکلیف عالم بر نریخ رویه صحیح شام
از بهشت برای شما خواهد فرستاد و شربت دارد و فرستاد و در میان تکلیف و دینا بر کز
تا ملاکه خواهد بود و بداند که چون بخیزد و باره جانی تکلیف دینا بر کز
ملاکه مرکبای بهشتی برای شما خواهد آورد و طعمای بهشتی بر شما خواهد پاشید
در کارید اردطو در شما خواهد آمدند و تا بر این مرکبای نور سوار خواهند کرد و شما را
از محشر بر صراط بگذرانند و در بهشت کینه در بهشت فرود آمدید ملاکه خوانند
و در آن بهشت استقبال خواهند آورد و در ای بهشت را بر روی شما خواهند کشید
و سلام بر شما خواهند کرد و بهیمنیت و مبارکباد و محرم عقیم بشما خواهند کشف
و نماز با عجز از قام و نعل بهشت خواهند کرد و در آج مرصع کلکل بچو اهر و ای وقت بر
شما خواهند گذاشت و نماز در قصرای بهشت تا شما خواهند برد و در بخت زراند و
بهشت خواهند گذاشت و نود و نود و نود و نود و نود و نود و نود و نود و نود و نود
شد و بر شما سلام خواهند کرد و علفان بهشتی افشای طمعی بهیمنی و طمعی ای بلور
بهشت در دست گرفتند و چنانچه ما را از آن است که در وسیله ملوک خواهند کرد و بشما
خواهند نوشتند و بداند ای نبی اوم در دنیا هرگز که اطاعت امتثال امر کند
و هر قدر صبر اقیار خود را بدست بهیمنیت و شوق بهیمنیت نماید همان قدر قرب از نرسد
نزد من خواهد یافت و بداند که چون در دنیا خواهش بهیمنی نه محرم بشما دارم
و نماز ما نمرد و شما هم کرد که نظره بنا محرم بکنند پس اگر با وجود خواشش لب فرمان
من حرکت کند دید آن محرم از چون از عالم تکلیف عالم مکافات رویه در وقت
بطان دادن حوریه از حوران بهشت را بنزد شما خواهد فرستاد که بشما صحبت
و دعای بهشت باشد و اگر یکبار کسی آن حوریه از بهستان بر یا نماز در نود و اهل مشرق

و سبب از بوی عطیان کیو ملک نژاد و کردی آن حریره از سمان نمودار بود نام
اهل زمین اندویدن آن حریره حیران نژاد و همین هر یک از هفت سمان که در وجود ما نشسته
ایم و بجا آوردن آنها شایسته کردن ام پس هرگاه بسبب منع کردن من بزرگ آن
هفت سمان که لذت و فیض در عالم مکافات بشما خواهد رسانید در هرگاه بیع هوا
و اهرس شد به ملکیت خود را بدام حرص شست سیر کردید در دنیا لذت از نعمت
بروید پس چون از عالم تکلیف عالم مکافات برگزیدید انعام از ما خواهد کردیم آنچه
عالم مکافات در دست دارد وقت جان دادن از روی غضب بیایم تا خواهم فرستاد
که تا راجعیت تمام انعام بسپارم فیض روح کند در عالم برزخ از بسکاسی
اقتین بر شما خواهد پیشیند و آب جوش نیده جنت که از هر کس در بر زمین کار
بیع شود در دیکسای جنت جوشیده با فریح و زقوم جنت در کاسهای جنت آتین
که همه خواهند کرد و با آن از ناله خواهند آورد و آن آب جوش نیده جنت و آن زقوم
جنت خوراک شما خواهد بود چون از عالم برزخ مجرّم دوباره بقا بحسب مانی دنیا
برگردید تا باره آب جوش خواهند داشت بجز کسی که از روی مراد کند و مرگش
از برای ما نباشد چون از حساب ما بر نهدیم جبرش بر صراط جنت بود با ی شما
بر صراط جنت خواهد لغزید و در جاه آتین جنت خواهد شد و در دام سگهای
جنت و مار و عقربا و دیوهای آتین جنت که شامه آید شد و عودای آتین
جنت را ملک خلاط دست او هر طوطی بر فرق ما خواهند زد و هر چه استناید که
خداوند اما ما را بجا برون بر که بعد از این اطاعت نفس خود نخواهیم کرد نیده بحال
ما نخواهد کرد و نظر رحمت بجا نباشد ما نخواهیم کرد هر که از عذاب و عقوبت من است
خواهد داشت و هیچ که از حضرت نخواهیم داد که شفاعت از برای ما کند و ما همیشه در

و انبیا

خواهید بود شفاعت بچسب از روحی تا قبول نخواهیم کرد و چون در جنت از من فریاد
رسی کند از راه غضب شامه از سخن گفتن منع کنم که دیگر با من سخن گویند و بر
ای مکلفان که چون عالم مکافات رفتید دیگر تمام شدن مذاکره از جانی بجا
منتقل نخواهید شد و بدانید که بسبب آفرینش تا این بود که فیض شما برسد
و چون منع فیض بودم که آن فیض شامل حال ما شود که بهتر همه از عالم مکافات
جمع مخلوقات ما می بشید و هیچ نطق عالم لطیف وجود ما خواهد آفرید و شامه
لطیف وجود شریف جاب محمد مصطفی م افریدم و لطیف جاب علی بن ابی
طالب و لطیف وجود شریف جاب سائر که هر یک علم اسلام آفریدم و بدانید
ای مکلفان که هر کس اطاعت داشت لایزال کند من از اولانیم و هر کس از اولان
ایش کند من از اولانیم و هر کس من از اولان میباشم اولان در اوست سنای ما
ستای مخلد و تقم خواهد کرد ایند و هر کس من از اولان میباشم اولان در جنت من
بما می گویند کون ابدی موزت و مخلد خواهد شد و بدانید ای مکلفان هر کس
تا نسبت جاب محمد مصطفی کند و بعد از آن حضرت تا نسبت جاب علی بن ابی
کند و بعد از آن حضرت تا نسبت جاب امام حسن امام حسین و بعد از آن حضرت
تا نسبت جاب امام زین العابدین و بعد از آن حضرت تا نسبت جاب امام محمد
کند و بعد از آن حضرت تا نسبت جاب امام جعفر صادق کند و بعد از آن حضرت
تا نسبت جاب امام موسی کاظم کند و بعد از آن حضرت جاب امام رضا کند
و بعد از آن حضرت تا نسبت جاب امام محمد تقی کند و بعد از آن تا نسبت جاب امام
کند و بعد از آن حضرت تا نسبت جاب امام حسن مکریم کند و بعد از آن
حضرت تا نسبت جاب امام علی محمد حضرت صاحب الزمان که در طایفه

ابوالملكث ان كنه دايث زاروت دارود دست ايش زاروت دارود
 هرستان ايش زاروشن دارودن اراروت دارود هر كس كه من اراروت
 دارود نظر حضرت بجايد خواهم كرد هر كس كه نظر حضرت من مثل حال او شد
 باولايي برت درنيم و معتم و ملكت ابري و تقوى سرمدى خواهد شد و صيغ لذت ناي
 خود خالى و جسماني را خواهد بود و هر كس كه درت و عزت و عذاب بر او وارد شود
 شد و بد اينده اى مكلفان هر كس كه دشمن محمد نال محمد عليهم السلام باشد من ارار
 دشمن من دارود هر كس كه نظر حضرت بجايد و نخواهد كرد و بجزا باي ابري كه فشار
 خواهد شد و بد اينده كه او ايمان كه تكليف برساند و زينه ارض كرم بچيك
 از انما تكليف اقبول كورند و احوال بر شما تكليف ارضى كرم كه با لقوه
 معقل شده ن تكليف داريد تكليف اقبول كند و اگر با لقوه نذاريد قبول كند
 و ان تكليف امانت من بيايد و اگر امانت را خيانت نخوايد كرد قبول كند
 و اگر خيانت خواهد كرد قبول كند و بد اينده كه ان امانت دوستى و اطاعت خواهد
 محمد عليهم السلام پيش پس هر كس اطاعت و فرمان بردارى محمد نال محمد كند
 امانت ملازمت كرده است و هر كس اطاعت و ان امانت كند دوستى
 با ايشان ندهشته باشد امانت كس از منت كرده است و هر كس امانت ملازمت
 كند لايق عذاب و سخط من خواهد شد و هر كس امانت ملازمت كند و بجهت خود
 رفته كند لايق انام دارا من خواهد شد و بد اينده اى ارواح نبى ادم كه هر يك از شما
 تا بلى در دنيا عطا خواهم كرد كه ان تا لب بفرمان ما باشد و هر علقى كه اراده كند
 ان تا لب بجز اراده تا اطاعت ابرشما خواهد كرد و هر گاه ترك اراده كند
 ان عضو نيز ترك علق خواهد كرد بخوي كه اگر چشم خود اراده ديون كند
 بجز

بجز اراده شما چشم تا نظر بهمان جانب خواهد كرد كه شما اراده كرده پس
 از اراده خود پشيمان نؤيد و اراده كند كه چشم در آنجا نظر كند و با وجودى كند
 نظر با نظرف انچه دهنگا نظر از انجا تب برى كرده و هم چنين زبان
 بزبان شما سخن خواهد گفت بر بخوي كه خواهد بود هر چه اراده كند و باي شما
 هر جا خواهد قدم كه اراد دست تا هر چه را شما خواهد كرد و رسا بر خدا و جوارح
 شما را بفرمان شما خواهم كرد و هر چه شما اراده كند ان عضا بلى او رند بستانيد
 كه از برى انكه شما خواست كند بعضى حسب زبان خواستش تا بلى آيد و لذت
 به برد و بعضى از خواستش تا بر شما حال و باح خواهم كند و اراده تا شما در نشا
 دنيا و با لب جسماني فيض بر ييد و بعضى خواستش بايكر از شما منع كند كه با وجود
 خواستش و با لقوه ترك ان خواستش كند انكه بعد از انكه اتم تكليف با هم
 مكافات رويد بان خواستش بر سيد و فيض بر ييد و هر كس ان فيض تا شدن
 ندهشته باشد چون عرض من از طقت شما فيض سيبان بوده است انشا بايد
 كه فيض را قدرى در دنيا بشمار برسانم تا بفهمد كه فيض جنت افيض كامل كه تا
 شدن ندارد ان فيض علم حضرت است كه هر كس تا شدن ندارد پس صلاح
 شما در ان دنيا هم كه فيض ايشان تا با عالم بقاى اقرت چنده اتم تا انكه
 هر كس فيض تا شدن ندهشته باشد و بد اينده كه فيض دنيا فيض كاملى نيت
 بلكه مؤنه فيض و لذت است و فيض و لذت كامل در آخرت خواهد بود و
 و بد اينده كه اين عهد و پيمان در اين و مهتاب را كه بشما عرض فرمودم و ذكر پان كرام
 در علم تكليف بر ساطت بجز ان خود بر شما يا د ادرى خواهم نمود تا انكه
 در روز قيامت كونييد كه ما از ان عهد و پيمان كه در علم روض كرده بوديم در دنيا

خود دارد که خودش چری است آن نمیداند که چه چیز است پس معلوم میشود که خداوند عالمیان
روح را خلق کرده است باین وضع که روح دیده نمی شود که با وجود که موجود است پس البته خدا
عالمیان موجود است دیده نمی شود که تصور آن می تواند کرد و دلیل بسیار بودن است
مختص باری تعالی شرافت و ازیان بلکه دلیل نیست که ملکات آسمان زمین و
جزایر آنهاست در تصرف حضرت و صدای عالمی بر کلمه علم و قدرت دارد ولیکن مکان است
نماد و بخوبی که شرافت از آن قدر ترا در روح است که هر چه است که روح را کسی نمی چند و
روح نیز خود شرافتی چند و با وجود که روح موجود است نظم خویش را شناس از سرحت
اگر تویی هر که او شناخت خود را از ملکات برست و جواب علی بن ابی طالب فرموده است
که من عرفت لفظه ففقد عرفته و تبه یعنی هر که خود را شناخت شرف طاعت است
که خدای خود را شناخت با این معنی که چون تصور میکند که با وجود خودش موجود است
و به صفات و تزیینات سبب غدا حق سبحانه و تعالی جسمش نموی که پس معلوم است که طاعتی است
که او را آفریده است چون نشان تصور می کند که از وقتی که خدا او را آفریده است
و از عدم او بوجود آورده است بحال همان روح بوده است که است و تفریری در
روح نیست و معلومش میشود که بعد از تکلیف عالم مکانات خواهد رفت و در باره
همین عالم بر خواهد رفت و در محضر محشر میشود و بعد از حساب و بعد از عجز بر هر طایفه
خواهد افتاد و ابر الابد در جهنم خواهد بود و هرگز حرکت بر او نخواهد بود چنانچه
قرآن شریف است که وَأَبَا جَاهِلٍ لَيْقُصٌ عَلَيْهِمْ وَأَنْتَ أَعْلَمُ الْغُيُوبِ یعنی اهل جهنم
نمای کنند با لک جهنم که ای مالک دعا کن نزد پروردگارت که حرکت برای ما
نبرسته قال انکم منا کثیرون یعنی مالک در جواب این که می گوید که حرکت برای
تو نیست ما در جهنم مخلد خواهیم بود و در باب اهل بشت فرموده است که لا
یذوقون

بَدَأَ خَلْقَ الْإِنسَانِ مِن طِينٍ ثُمَّ نَسَفَ اللَّهُ رُوحَهُ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ ثُمَّ عَلَّمَهُ مَا أَرَادَ ثُمَّ أَفْرَدَهُ إِلَىٰ رَبِّهِ
بشت حرکت را که همان مردن اول بار که از بنا شده اند پس از حکایت اهل جهنم
و حکایت اهل بشت معلوم میشود که روح انان صدمه نمیشود و خدا نژاد و از عالم روح
عالم جسمانی آمده است و از عالم جسمانی عالم مکانات خواهد رفت و در جهنم
همین عالم جسمانی دنیای خواهد رفت و در محضر محشر خواهد شد و بعد از حساب
بهمین جسم خواهد که بشت و در وقت که نشین از حراط یا جهنم خواهند شد و نما
در عذاب است خدا که شرافت خواهند بود و هرگز حرکت برای او نخواهد بود و با یک از هر طایفه
گذشت و در بشت عزیزین رشت خواهند رسید و در بشت است ابری متهم خواهد بود
و هرگز حرکت برای این نخواهد بود و ابر الابد در بشت مخلد خواهند بود پس
شد که روح انان روح ابری و صدای است و خدا در روح نیست و خدا خواهد است
و در عالم نیز خانیست بلکه روح از عالم مجرد عالم جسمانی می آید و از این جسم
روح عالم خوابت عالم شرفی که بعد از آن که از عالم شرفی عالم مکانات
عالم جسمانی دنیای می کند از خوابت بیدار میشود و تصرف در این عالم میکند
و چون مدت عمر دنیای او با شمارسد و نفس منقطع شد روح همان عالم از
این عالم جسمانی مستقر می شود و همان عالم شرفی که در عالم حرکت
برود و از وقتی که از عالم تکلیف پرورن برود تا وقتی که صورت دیده میشود
داین مدت که در میان دنیا و آخرت انرا عالم برزخ گویند و در این است
روح انان در همان عالم شرفی است و چون روح از این عالم که برود و بقا
شرفی رود و در عالم برزخ در صحای بر اوست یا دای اسم نشود تا میکند این
عالم جسمانی متفرق و پوسیده و خاک دعا گسری شود ولیکن صدمه نمی

نور چون صور رسیده می شود همین تاب سبانی دنیا با سرخا جمع می شود در روح تصرف
در همین تاب می کند در محشر محشر می شود و همین تاب بر طره محشری است و با همین
نور که در دنیا هست نه اعمال خود می خواند و با همین پاک در دنیا هست در صحنای
محشری است و با همین چشم که در دنیا هست کوشش استی عمل خود را با بهی کند
و با همین جسم در آنجا محشری است و با همین جسم در سایه نوری خود در محشر است
و در آنجا محشری است و با همین جسم در لب محض که در محشر است و با همین جسم در لب
برسد و با همین در آنجا محشری است و با همین در آنجا محشری است و با همین در آنجا
همین در آنجا محشری است و با همین در آنجا محشری است و با همین در آنجا محشری است
که جسم آن نیز فانی می شود اما منتقیری شود و کاهی در آنجا محشری است و در روح در
تصرف دارد و کاهی بی نفس می شود و خاک می شود و در محشر می شود و در
باره در محشر نفس در آنجا محشری است و با همین در آنجا محشری است و با همین در آنجا
بی نفس است و کاهی در دنیا است و کاهی در محشر است و کاهی در روح است و کاهی در عالم
و محشر است و با همین در آنجا محشری است و با همین در آنجا محشری است و با همین در آنجا
کلیف است و تصرف در آنجا محشری است و با همین در آنجا محشری است و با همین در آنجا
دارد و کاهی در عالم برزخ بقه لب مثالی تصرف دارد و کاهی در عالم محشر است و محشر
با همین تاب محشر است و با همین تاب در محشر است و با همین تاب در محشر است و با همین تاب
بچک محشر است و با همین تاب در محشر است و با همین تاب در محشر است و با همین تاب
اینجا خواهد بود که هیچ کس نماند بر بنده که روح انسان تکلف است نه تاب لب
که تاب را روح نهشته باشد هیچ الهی و لذتی ندارد و هر لذتی که تاب را روح نهشته باشد
واقع می شود و با این دلیل که مثلاً عضوی از اعضای آن که در دنیا می کند اگر که آن در
بر آن

بر آن عضله دست آن در دوران محشر شکست نماند و حال آنکه چون روح در عالم محشر
ازین تاب بقا باشد علی برود آن درو که بر آن عضله تاب واقع شده بود با لغو آن
یا درش می رود و چون در باره پنداری شود و از تاب مثالی این تاب تصرف می کند
آن در بر آن عضله می کند و در خواب است از آن در دوران محشری خبر می دهد
پس معلوم است که اعضا و جوارح تاب سبانی الم دلالت نمی دهد و هر الم دلالت که است
با روح است و روح دوام دارد و فانی ندارد و کما حشر است و آورده است که الم فی
حج فی الدنیا و این یعنی مؤمن زنده است در دنیا و آخرت با این معنی که روح مؤمن در دنیا
متوجه و با سبانی اعضا و جوارح خود است و ساعتی در کرامت داری و از کرامت محشری
که با خدا که است پروردگار می رود و در عالم محشر است که با اعضا و جوارح خلق می شود
خدا بجا آورد و در آخرت زنده است با این معنی که در چشم است و غوطه می خورد و در حیات
ای بی می یابد که است محشر است و در محشر است که با این معنی که در محشر است و در محشر
ایان می کند مدام در محشر است که با این معنی که در محشر است و در محشر است
خدا باشد پس مؤمن هرگز فانی نیست و هر که در محشر است و در محشر است
که با و اعلی از او صادر شود که خدا از او گرفته کند و فانی است و در محشر است و در محشر
پس یعنی که در محشر است و در محشر است و در محشر است و در محشر است
نکته محشر است و هر عملی که می کند محشر است و در محشر است و در محشر است
در دنیا از کلفان بمل آید محشر است و در محشر است و در محشر است
صادر می شود و محشر است که در دنیا انسان را از یاد روح مجرد و حال آنکه محشر است
در قرآن فرموده است که وَلَقَدْ عَلَّمْنَاهُ الْاَشْجَاةَ الْاَوَّلَىٰ فَلَوْلَا اَنَّكَ كُنْتَ
یعنی بر سببیکه شما دانستید عالم روح را که نشاء اول بود پس چرا بجا محشر می آید

و معلوم است که کفی که سابق بر ما بود هر کدام بنگرند روح او را در صورت کزنده
و اگر مصیبت کند چون بنگرند روح او را در صورت مصیبت کزنده این معنی که چون بنگرند
باین آن که کتاب احدیست در عالم روح از ایشان جان کشت که چنین کند چنین
کند و ایشان فرمود که در عالم تکلیف انسان مدت عمر خواهد بود که در چون مدت عمر
تا به نارسیده بل از آن طرف تا به چون از ما خواهد پرسید که عمر خود را صرف
کار کرده و مال ز کجا پیدا کرده و بچه مصرف فرج کرده و در ایندهای مکلکان که خداوند پدید
دور از جهان با هم سیدگان خود دارد یک را زینا نشد و وقتی است که آن را زینا
روح در هم مادی آورد این تا حسابانی را در آنجا بصرف روی و در دیگر زینا نشد
در وقتی است که این تا ب از اول پس میگردد اما آن را ز اول مرتبه است که چون نشد
از عالم روح در هم مادی آورد این تا حسابانی را در آن طرف در سید ممد خط است
برسد که ای خاکسار این تا لب که گفت غنیمی است بفرمان تو کردم و ترا بان است
صرفت دوام و ترا بر تمام علم مخلوق است بر کذیم در عالم تکلیف که بر روی با عینا
و جوارح خود را حفظ کنی و خوشبهای لغتانی را ترک کنی و آنچه من ترا بگویم
و سود تو را بجا آوردی و آنچه ترا از ان منی کرده ام ترک کنی و بایه که عبادت من
کنی و عزیز میبودی بگری و بایه که عبادت شیطان کنی و بر آنکه طریقه شریع است
و بر برهمنان طریقه حق است و راه درست است و بر آنکه شیطان دشمن است و بایه
از خلق عالم را گمراه کرده است و بر آنی که بایه در دنیا بقدر کفاف و کزندان خود تحصیل
سلسل سباب کنی و بایه برای سحر حضرت تو نشی جمع کنی و بایه که دنیا را وطن
موندنی و بایه در دنیا بر وزن کار و نسیانی بر آنی که جمیع قاطب در اینجا باریت
دش از آنجا کج می کنند **بیت** دنیا پوچ است و کار دنیا پوچ است تا بار کفنه

صالحی بود

صدای کج است و بایه برانی که زن و فرزند و مال دنیا را بوطعی کنی کم از برای انبیا
پس اگر بخوی کمن ترا امر کرده ام فرج کنی و باین تا کیوسلوک نانی و مال دنیا
از بر خطا که مؤثر کرده ام پیدا کنی و بجای که ترا امر کرده ام فرج کنی از تو را فرج خواهم
بود و چون مدت عمرت با شمارسد و این تا لب است از آن طرف تو پروان برم ترا بیت
جانب محمد و آل محمد علیهم السلام کم در عالم آخرت لذت سپید بری و از لباس
که در دنیا از دستی و از خطا مکتب نشد که بر پیشانی از لباس سر بر بست بر خط
خواهم که در دوا خطا مای لذت دنیا که از دستی و از خطا مکتب نشد و از حرام
سخن روی و هر کردی و از دست و در لذت ماند در عالم آخرت لذت مای بهشت بر خط
خواهم که در مالی که در دنیا بوطعی کنی اگر لغت را بر می ترک لذت دنیا کنی و لغت
را از خود خوشحال کنی در عالم آخرت ترا در آنچه مای بهشت با خواهم داد و هر
بر خط کنی که راضی و خوش شوئی و اما اگر مال دنیا بونی و از حرام پر برز کنی و از زور
خود را در دنیا بعل پادری و آنچه جمال شوالی و بعب و بگریه در عرصه بهشت
بشی و در مکر حضرت خود باشی چون مدت عمرت با شمارسد و این تا لب
از آن طرف تو پروان برم و از تو ترا خواهد خواهم که در آن عاقبت خواهم که در دنیا
نشینی و دستان خود محمد و آل محمد محروم خواهم که در چون در دنیا حرام خوری
از تو تو هم جهنم بنویسم خواهم پیش بند و چون در دنیا از حرام لباسی تا خود پیشی
در آخرت لباسی استین بنویسم خواهم پیش بند و چون در دنیا بگری در
آخرت ترا در که پیشین جهنم جایی خواهم داد که در دنیا خوش کنی کفی در وقت
مردن تا روز محشر هر قلبی از حق باهی جهنم ترا خواهد کرد که بخواهی ان نفسی که دادی
و اگر کج خلقی کردی سکمای کزنده جهنم ترا در وقت مردن امر خواهم که در کزشت

جهت ترا باره باره کند و اگر چت کسی کردی گوشت سردار از نزد تو حاضر خواهد
کرد و ترا عذاب خواهد کرد و امر خواهد کرد که از این گوشت سردار بخورد که این گوشت
این شخصی است که در دنیا چت او کردی و اگر دستد با حیانت بنا محسن مردم با
آن مردم دراز کرده باشی دستای ترا بخل در بختشین خواهد کرد و در دنیا
نظر بنا محرم کرده باشی در آخرت چشم ترا بر آتش جهنم خواهد کرد و در دنیا با
عزیز مردم را فریب داده باشی ترا بصورت روبا محشر خواهد کرد و در دنیا با
عجیبت داشته باشی و در دلتی باشی در قیامت ترا مانند مورچای کوچک
محشر خواهد کرد و بزیر دلت و پای مردم با مال ثوی ظاهر جمع نیکبسا صاحبی
در وقت عالم روم که قاب را بقرق روم داد و بروم دیت فرمود و او را بیکجا
امر کرد و از جمع بریا او را بی فرمود و روم قبول کرد پس انان در از پیمان که خدا
بهر یک از بنده کمان خود دارد یکی همین است که در وقتی که روم در روم با دست
دهه را بقرق و می دهند حق عالی با و دیت بکنده و آن را از دیم بود از روم
که از احوال مطلع گویند که آن خطه است که قبض روح انسان شود و منزه از نفس
در میان باشد و او را شش نداده باشند و کفن و دفن نگردد باشند که خطه است
از جانب پروردگار عا لیمان بر روم رسد که ای فرزند آدم هر چه در دنیا صرف
چکار کردی و مفای خود را بچشم شغل در دنیا شغول کردی و علم از کجا اموشی و چگونه
عمل کردی و مال را بجمع کردی و بچشم صرف فرغ کردی پس چون روح جواب این
جواب را در آن نوشتن غسل و کفن و دفن میکند پس زمینها را بر او در آن کزین
دنیا بخونید و طمع در مال دنیا کمیند و از روی ریاست و طلال و بزرگ و کامرانی
دنیا میکنند و باینکه که تا در دنیا مسافری استید که در وقت که در میان پادان

به پای درختی رسد و در پای آن درخت نزل کند تا آنجا که بجا نباشد مغرب بود
و تا دوباره بوار شود و در نزل برود و تا بقیه عمارت در پای این درخت
بچکار کاری آید غنچه است که هر هر بل بر شل عورت و زبده شود و این قاب را
مصرف نماید چون رود از سرس مگر نشسته را بخوری ای حضرت جاب بر این
نشیند که آن حضرت غنچه شش در سال بود و درین مدت غنی بر این
خشی کند است یعنی عمارت بنا آن حد و هر که لباس فرخ پوشید دارم و جواب
درخت نداشت و خواران آن حضرت بقدر قدرت بود که سبب را سس بنا را بقدر
حاجت جمع کرده بود و در شش نیم در زیر پای مبارک خود نیکنده بود و چای چوب
دارد و شش است که روزی آن حضرت بر بالای حمیری خوابیده بود و از حمیر من نیک
آن حضرت تا بزرگ بود و صفا عرض کرد که خدای تو تویم اگر متعلق لغزای فرشت
نرم ترا از این حمیر برای شما سر بخاک کنیم که بران مبارک تا سست است که آن حضرت
فرمود که مرا با دنیا چکار است من مثل سواری استم که در روز بسیار گرمی در پایانی
به پای درختی برسد و در پای آن درخت عقی نزل کند که سایه مغرب بجا نباشد مشرق
بگردد یعنی زوال شش بگذرد و آن کو آره از پای آن درخت در آن نزل خود شود پس
است محمد مصطفی چون بچگونگی نجات نمی برید که اما ای شما در شش با نظیر در دنیا
سلوک کرده باشد و هرگز میل بزخارف و زینت دنیا نگردد باشد و حال آنکه دنیا
را آنچه در دنیا است همه بطلیل و چون مبارک آن حضرت خلق شده است پس چگونگی
خود را راضی میکند که نام آن است محمد باشد در رفتارها بر خلاف رفتار پیغمبر باشد
و چگونه خود را راضی می کند که نام شما شیخه علی بن ابی طالب باشد و رفتارها بر
طلاف رفتار امام شما باشد ای نشینده ای که آن حضرت در نصف شبها از خواب

پیدا می شود و در این میان که یکبارش گزیده باشد چنانکه از او مبارک است
سکینی که در طرف آنحضرت بودند از خواب می شد که آنحضرت دعا میکردند بر کار
خدا این کلمات که اللّهُمَّ اجْعَلْ عَلِيَّ هَوَالِ الْمَطْلُوعِ وَوَسِيخَ عَلِيِّ الْمُصْبِحِ
عَلَى زَوْجِي حَبِيبًا لِمَوْلَانِي خَدَايَا مِي خدایا ماری کی مراد است علی که روح
من از قاب مغز رفت کند در آن نوال کی که عمر خود را بیکبار صرف کردی در عیاشی
خود را در دنیا بیکبار بشنود کردی و علی از کجا امری و چگونه عمل کردی و ما از کجا پیدا کردی
و بیکبار خرج کردی خدایا قبر را کشیده گردان و یکی دنیا و هزار تا این عمل کن پس
جنب علی بن ابی طالب که در حق رسول خدا بوده است و ششگانه کار آن است و کتب
یکشنبه عین است هر چه سرفاق است وقت باری بجز است از کلمات مان صغیر و بزرگ
منزه است هر گاه آنحضرت چنین از خوف حق می کردی و زاری دست خفازه غایب از
خدا ایاری طلب کند برای جواب مصلح تو را بشود همیشه باشد از کتب فراتر
چگونه آرام همیشه بشیم و حال آنکه مصیبت های ما از حساب پروردگار است اگر کسی بگوید
لشستم و تفکر کنیم که چه اعمال ما را از آنجا که در راه خود بود و خواهش می کرد
بعوض و با بان خواجه که است و هیچ تر از این است که کسی با این همه افعال
شیخ با بر که بر گاه خدایا در سوال از خدا از تقصیر است او که در دعای
علی ابن ابی طالب با وجود اینکه معصوم بود از هیچ کس آن آن همه تصریح در زاری
بر گاه خدایا نمی بیند و امید داریم که حق تعالی همگی از خواب غفلت بیدار
ستی ضلالت مشیاد کند و ما را که این دور روز دنیا بجام و هوا و کوس دنیا و کوس
شیطان و نفس لایق نگاه آورد چو که ما از جمله غافلان پس بشیم بلکه از قسم
حیوانات زبان بسته می باشیم و هر گاه تا به صرف کردیم و خلهای چشم کردیم
چو اینها

در جای که را بندهیم و هیچ سخنی برای نوشته اشرف کشیدیم و هیچ است که جوانی
به پیری مبتدل شود و پیری برودن مبتدل دست از چاره گوید نه خود عمر که با بخت
صرف شده دست خالی بر گاه پروردگار خود برودم و چندین هزار گاه که گاه
با خود بر بریم چنانکه یکی از اهل عرفان گفته است **مصرع** در عالم خست با دل
بودیم ز مکر محنت ازاد در همدست طافند بودیم در خلق جهان نمفتد بودیم تا
گاه خست بر سید از غیب از قول صحیح دین شک در پست از هر جلال تر دانست
تخلیف حیات کرده بر زمان تا ای که تکلفان عارف که در دنیا ترسند شیخ بهشت
سازند سفر عالم روح که در دنیا مقام ممدوح که در دنیا بسک و صفت و توفیق
کردیم هوای شهر بکلیف چون منزل ما در این جهان شده حمد ازلی نه طهارت
اینگ سفر کردیم رسید ایم جهان بسید از هر خدایا چکار کردیم صد که کند
قطر کردیم عالم هم عرق خدمت ماه از هر دعا عرش شاه خورشید در دست پهلوان
از عرش برین مرکز خاک هر ذره که کشته است موجود زهر وجود آدمی بود با این
هم نیت فرادان با این هم لطف در وجود زودان این عمر عزیز چون بسره مار و کمان
سفر شده از هر ضایع کار کردیم صد که کند قطار کردیم خصلت هر از صفت
و خجالت جبری نمی بینیم و پسر از شرم آری از نکلتان تکلیف کلی نمی بینیم مگر اینکه
فریاد رس چارگان و داد رس مظلومان دایمی متقیان و مولای سستیان علی
این ابطال است شفقت خواه جرم کند کاران کند دمارا با بر روی پنجاب و اولاد
امجاد پنجاب بجنه در عرشه محشر ما بمولای ما و اقای ما و علی ابن ابیطالب
مخوش کند **بیت** مانند علی هر که اما می دارد و در جنت فردوس صفای دارد فردا
که نود و هجرت جنت نیم با خود بر هر که غلامی دارد و ای غافلان از عیب تکلم

دای سید بختان بخیر و روزگار آنکه برام بود و بوسه کشاریه و خبر از مال کار و وقت
رو با کار خارید تا مدت جوانی است ایام عمرش کارگری است و چون مدت بر پری سینه
بافتند طاعت و بندگی نیت پس ک تالی خواهی کرد **نظم** تا جوانی طایف چون کشتی
کاشی عمرت بصرف باطلی ای دل وی پیدار شود ای خسته رفته روان ای میزده خسته روان
بر خسته که رفته روان ای دل وی پیدار شود تا چند پیش می بیند در کارهای ناروا شری
نازای از خدا ای دل وی پیدار شود دردی تو چندین پیش از چشم تو باج کلاه
که سخت نشاند و بجای ای دل وی پیدار شود کوش و نوشید روان لغت که خندان
از ترک و تپک عرب ای دل وی پیدار شود چندین جوان خوبرو به جنت آن خیر
در خاک ریخته رفته ای دل وی پیدار شود موی نارنجک و زنه زدن با نده
ز بسره نذولت کج دیگر ای دل وی پیدار شود موی سینه گوی سینه جاسوس
آه پدید بر درازان دنیا امید ای دل وی پیدار شود در کاشی سیم روز در کاشی
در که در خدمت زن با بسره ای دل وی پیدار شود در خدمت زن با بسره غافل
در هنگام سفر تا که بسره ای دل وی پیدار شود چون رفت مردن در بسره
کردی ز عالم تا امید آید که بر شایسته نوبه ای دل وی پیدار شود بر کن قبا و پیران
پروان تو از سخن پس نسیم تو از کفن ای دل وی پیدار شود ای عزیزم نگر برای
انگشت کین که از نالت سوا کفن جزئی تو بخوارید سید و از اولادت نیز از این که
ترا بجز بر بند اجاشی نخواهی دید و پیشیمان سپاس از جمع کردن مال دنیا خواهی
کشید ای هیچ عالمی از برای مستندان خود تصدیق می کشد با جدوی که هیچ راضی
از این ن بوی نرسد و اگر از برای تو هر زنت تصدیق میکند که مال و حساب
دسترس هیچ کنی معلوم که بسیار نادانی چرا که کسب که خدا اول خلق کرده است و سید
بای

برای او خواهد کرد تو چرا برای او تصدیق کنی و بقیعین بر آنکه حسرتی که تو میان این جهان
افزین نسیم کنی و درستان در شاه و همسایگان تو بیاید و نشانی ترا
عاقبت که از نه در جانب قبرستان بر بر نه زن تو در حال حال خود که بر میکند
که آیا حمالی دیگر بود از این حال که از نسیم رفته است من پای یا نه حال کن
کزنت برای تو که بر میکند که آیا این بچاره که این عقیبات در پیش دارد چگونه
خواهد گذرانید ای دل من که در این حال چگونه خواهد داد و ای عالم بر رخ و محض حساب
در طراپرا چگونه خواهد گذرانید آیا اندام صمیمت یا از اهل همت است ای سستی است
و امید همت خلاصه زن تو برای تو که بر میکند بلکه کمال خود که بر می کند که آیا بلیز
تو بر ام چگونه کسی پای در دران لحظه که نفس تو در میان است نظر بر مردمان ما
یکند که بر بند کدام یک مقبول تر و در خواه تر است که بعد از عده تو بعد او در پای تو
خیال میکند که زمان که بر می کمال و تمام تو هر میکند البته این خیال میکند که محض غلط
رعین خطاست **ذمت** دانی که زمان چه می بیند خود را چه فرشته می نماید چون
بیکت نظر غافل از پی و دیوبت نماند سرشته مددی این که بر زن بر کن نظر
بشد ز فراق تو ای دیگر اگر تو آهی گفت که فرزندان تو در لوز تو می باشند این
بیز خیال غلط است و مگر بلس است و زود در مکر است که میراث پرده و در لبع
کند بلکه اگر پرده و میراثش با یکدیگر میراث و خون با هر دو عاید او شود او بهر است
چنانکه مشهور است که از بسره بر سینه نکر مکر است پرست راضی هستی گفت بگرش
راضی نیستم آنکه بخشش راضی هستم که او که کند که هم خون بنای او را از کشته او
بگرم و هم میراث او را بر برم پس بقیعین به آن که هیچ کس در مکر تو نیست مگر
خودت بگر خودت باشی و زنده راه سفر آخرت است ای سستی و زنده راه آخرت

تقوی است یعنی چه کاری چه بگویم تا از فرموده است که وَدَعَا قَوْمَهُ
این آیه الطغوی یعنی ترشه هتیا کینه برای سفر حضرت بر سبک تو تنها برای
سفر حضرت تقوی است و در جای دیگر می فرموده است که إِنَّمَا إِلَهُ الْبَنَاتِ
تَمَّا خَلَقْنَا كَرِيمًا ذَكَرْنَا أَنْعَمًا وَجَعَلْنَا كَرِيمًا كَرِيمًا و مِثْلَ الْبَلِغَاتِ
أَنَّ كَسْرَ مَكْرَهُنَّ لَقَدْ آفَكْنَا كَمَا لَأَنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ غَيْبٍ یعنی ای مردان
بر سبک شما را از زمین و ماورایه شما از قرار داد کم و کسب و کسب و پند قبیل
تو یکدیگر شما را نیز بر سبک هر کس بر سبک کار حضرت زود خدای تا می گوی بر
بر سبک خدا و اناست بر بنشای ما و خبر و است بگرداورد با سب تقوی فرموده
که عمل اهل تقوی را قبول میکند چنانچه می تا می فرماید که چون مؤمن فرمودم که در فرزند
ادم یعنی با بیل و تا بیل هر یک قرآنی کند در راه ما پس تا بیل که صاحب در دست
رشت در میان ذرعت خود است و تقصیر سببار که چند دست خوشه کند لا فر کم
و آن سببار که دست کرده و بقر با نگاه آورد و با بیل که صاحب که سفند ان بود رشت و
در میان که سفند ان خود است و یکت که سفندی که جلا تر و فرید تر از او که سفند ان
بود آن که سفند که رشت و بقر با نگاه آورد پس چون خاله در زمان حضرت آدم
این بود که قرآنی ایث که قبول میشد بخشی از آسمان می آمد و آن قرآنی موش
و اگر قبول نمی شد نمی موش پس چون آن در بر آمد قرآنی خود را بقر با نگاه آوردند
الشی از آسمان آمد و قرآنی با بیل موش که آن که سفند فرید بود و قرآنی با بیل
موش با بیل که بیل از روی چشم که من ترا خواهم کشت ایل کشت تقیرین
حجت تا بیل کشت بسبب که قرآنی را قبول شد و قرآنی من قبول شد کشت ای
برادر ائنا نقتبیل الله من المشتملین یعنی نیت و غیران نیت که خدای تا

عل بر بر کار از ان قبول می کند پس می تا برای ایل حریت از نیت فرستاده
تا بیل حقیقت از زبان کسب است و در حضرت آدم اسر فرمود که حوری را با بیل او نه و هر یک
ایث از افرقت شده نه از نمای ایث ان حاکم شده تا بیل مفا و کفار زن خود را از
و کفار زن برادر خود سبجه دود که هر چه زن برادرش از صفات خوبی دارد زن
از صفات بدی دارد پس تا بیل برادرش حسیه بر او با بیل کشت چرا با بیل زن تو
چنانچه خوش خلق مهران صاحب جمال و کمال که شسته باشد و زن من عفتیت و بر
خلق و بر صورت زیب ، ساز کار ما مهران ، و ان باشد ایل کشت ای برادر من
تقیر ارم تقدیر و انرا زه که خدا لایق به است پس تا بیل برادر خود را بیل را کسب
و با خود مگر می که که بچونه نه بگری که که برادر من زن خود را کشت که من ارم ارم خود
در ارم و آن حریت در هر مجلسی که می نشست در شبهای تاریک شمع جال و کلبه
در روشن میکرد و چون لبش را بستم ، بازی شده از دانه انامی او در س طبع میشد زن
و لطافت قرینه داشت بخو که در با بیل صفات حور بان بهت در احوالیت و چهار
و در دست داشت که از زیر نقاشی در این صبر بر پشت بون حور بان تا بان است و آتیک
می کشتند از زیر پنجه حلق ایث تا بان است و ش عر فرمودیت در باب تا بیل
و با بیل است که حکم می شود و مسل استخانی لایق که که لایق آید متکالی بزم تا می را
بر هتمان کی توان نسیم کردن امر و ای را بنا پنا نه بتوان که در تعریف لایق را
عبث شو ان صفات حور باغ خلد بشیند که که هر ریزد از لبها نشان در وقت
خندیدن ، شیند و صف حور از چو حاصل با پیشش برین ، نراکت تقدیر دارد
که در وقت خرا سمل ، توان دیدن ز پشت پیش نقشه روی تا می را ، غلام چون
تا بیل خواش بوحال زن برادر که در دور تیر و دیگر بود آنرا لامر فرستاده و سوسه

شعشع و نفس آواره برادر خود را پیل را در صحرای بیاض و پلید در صحرای شام شده
تا پیل برادر خود را پیل را بخواباند و دستاوردت رگفت الحال ترا می کشم یا این
کسان جز در این می بخشی پیل گفت ای برادر من چه چیز دارم خیار دوزخ من با پیرن
ت و اختیار دوزخ من با هست اگر خدا مقرر فرماید چنان که تو خواهی بود تا پیل گفت چرا
فرمانی تو قبول کنه که چنین نمانی با نزاره قرابا می بود او نه پیل گفت من چه قدر
ما اینجا پیش بخت الله و من التفتعین یعنی برستی که فریاد زنت که خدای تعالی
علی پر بهر کاران را قبول کند بعد از آن پیل بنای بیعتی که در کشتی
براد یعنی بطنی ای پیل که لیتت منی ما آنا یا سیطی بلدی قتلک
لا فیکلکنا فینا اخلنا الله و تبا اهلنا لیتت یعنی اگر خدا بخواهد تو دست
بر روی من کنوی که مرا کشی من هرگز دست بر روی تو نمی کشم که ترا کشم برستی
کون می ترسم از خدا و می آید از پیل آن بنویسید یا بخشی و لا یستیک
تفکون من اخطایا التنا و ذلک جزایه الظالمین ای برادر چون
در دوزخ نشو و هر کس کسیر در دنیا کشته است خدای تعالی کنا ان آن کشته را بان
کشته و عا و داکو تا حق کشته شده از آدم می شود و من ترا می کشم و میجو هم که اگر تو را
کشی در دوزخ محرز نشوی و کما و ملا با هم داشته باشی و ترا از اهل جهنم نشوی زمین و هر کس
کسیر بنا حق بکشستم کما است و من زارستم کما ان جهنم است پس تا پیل گفت تو مرا
بجهنم میرسانی و تکلیف میکنی که الحال ترا نداده بگذارم که با محو بر خود کما مرانی
کنی که بگردنی مرا بجهنم بگردن من الحال ترا می کشم دوزخ ترا صاحب میوم آرزوی
بشود آنچه هم هر نوع که باشد خواهد کشت **پیت** در پنج روزی به نیا کار ما هم بجز آنچه
آید بگذاریم خلاصه آن بجز دست غفل از خدا پیل غلام را بر سر شانه راست میزد پس چون
پیل را

پیل را کشت از جوی ستمکاران شد چون خوبت که از صحرای بیاض با خود انداخته
کرد که چون بخانه روم چو برادران دوزخ برادر من از من خواهند پرسید که پیل چه
پس من چه جواب بگویم بعد از آن که پیل ان گفت یا دیگر که با من صحرای بیاض
نوش پیل را خواهند دید و خواهند داشت که من او را کشته ام پس در این اندیشه
رفت که نگاه کرد که کاشی خوش مرغ مرده را در سفار کوفه دوران محو که داشت
ز بین را با چنگ و منقار خود که او را که در دوزخ سرده ان مرغ را در آن که او را که داشت
و خاک بر بالای ان بخت آن خوش پیل ان کرد پس پیل نیز فریاد کند و پیل
دین کرد گفت یا و بلقی انجرت ان ان کون حیرت من هذا القراب یا قاتل
و از بی سواد آخی یا صبیح من التنا و بهین یعنی وای کجا من ای ایا جز
بودم از او کشتل این کاغذ بر او نوش برادر خود را بکشت پیل ان کم پس او را کوفه
خود پیشان شد و آوی که بر که چون تا پس بجای آمد دوزخ پیل برادران و خواهان
و بر روی در احوال دپرسیدند گفتن انتم که بجا رفت و ایل ان مرغی که کشته پیل
پاشد و ان مرغی که زن پیل بود نزدیک وضع حلقش بود چون را با بد پیری بود و
او حضرت آدم علیه السلام که کشته است دان مرغی را پیل شد بر پشت مرده و تا پیل
کرد خدایشان که دوزخ تا پیل نیز خستی را زاید و چون ان مرغی را پیل کرد پس غم
و خست غم بودند بجز تکلیف رسیدند حضرت آدم با مرخواست از ما هم عقابت پس
آدم از ایل ان بر پشه و عقابت پس ایل ان است خلاصه تقوی بس بجات
و معنی تقوی است که کسی وجود خویش را قدرت ترک محبت کند یا قدرت بجز خود
و هر که ترک محبت کند عاقبت نابینا می شود و چنانچه کشتن ان آله محمد را برای محبت
دینا عیب ظانف اهل بیت پیغمبر کردند دست و سب عیب خدا شده و باعث شدت

حاصل آنجا که کورچه عرضش در امر در سینه حضرت زهرا در دودخانه علی مرتضی و میوه
در سببان محمد مصطفی یعنی نهید که بلا شد ندان و انزال باغ امان در کوفه باغ پستان
بجای آمد خاک میدان که با باز با در آوردند و در لغای شیعیان از آن روز حشر کتاب
که در دسترسه در سینه اقامت دعا کرد که در ملا علی قاطان حشر خلیفان
ارض مسافر و ایسان در یاد مرغان هوا و حشر شیعیان محله از زاریت در نام آن کافران
العیاذ باللہ نام دعا پرسیده اند در هر پستان کی گوی کل استیاری از ریح سینه
ان کلمات نظری آید در هر سفره ای که گفته می کنی لاله دعا داری از روز آتش حشر این
که با غایب شود و در بیضا خاک تا مرکز دایره افلاک هیچ تر حشری نیست که نیست
انده آن و کل پستان بول تحت زده دولت در عالم امکان از در طاقی حشر
و در هیچ ممکن الوجود نیست مگر در خدا میوه باغ بول است چنانچه یکی از اهل عرفان گفته
است **نوح** روح مجرد بوی عالم بالا **دیم** حرف فلک پستان و دعوت
گفته غلایک چرند از پرده هوی **گفته** عزادار حسینیم هر آنچه این نام است **نظم**
حسین است **عالم** همزین تزییر پستان شیون است **در حشر** برین شد روح
پریشان **دیم** حرف لا موت **آه** در مقام دانشان **گفته** که برای که کشنده بجزان
گفته جو ابرس که بادیده کریان **این** نام است **نظم** مظلوم حسین است **عالم** همزین
تزییر پستان و دشمن است **در حشر** چهارم سری می کران شده **وید** از غم او محنت
دانه عیان شده **گفتا** که سبکت زجر بر چهره روان شده **گفتا** عزای که هوی با بچان
شد **این** نام است **نظم** مظلوم حسین است **عالم** همزین تزییر پستان و دشمن
رغم بر کوه سبزی با دل بر بیان **دیم** هر که بوسه پوشش پریشان **گفته** که جراتی
توسیه پوشش بجزان **گفتا** زغم **ما** تم سده دار شهیدان **این** نام است **نظم** مظلوم حسین

عالم

عالم همزین تزییر پستان و دشمن است **رغم** بر بخت با دل غمیده خوانا **دیم** که روئنا
خدا کشنده عزادار **گفته** که جزا مید عین با دل **گفتا** که جو ابرم هر چه چشم که با دل
نام است **نظم** مظلوم حسین است **عالم** همزین تزییر پستان و دشمن است
کرب بلا شد کرم با دل بر بیان **دیم** زن مردان هر با ناگ دانشان **گفته** که
بید چینی زار و پریشان **گفته** جو ابرم بادیده کریان **این** نام است **نظم** مظلوم
حسین است **عالم** همزین تزییر پستان و دشمن است **رغم** بر بخت با دل غمیده
دیم زن مردان هکی او که مضطرب **گفته** که شمارا چرند از کوشش حشر **گفتا** زجر
غم شمع حشر **این** نام است **نظم** مظلوم حسین است **عالم** همزین تزییر پستان
دشمن است **رغم** بر بخت با دل غمیده حیران **دیم** دل حباب زغم زار و پریشان
گفته که شمارا چرند از محنت حیران **گفته** جو ابرم هکی با دل بر بیان **این** نام است
مظلوم حسین است **عالم** همزین تزییر پستان و دشمن است **چون** شد که زن
سیر سر زده هر **دیم** هر حوران شده چون لاگ حمره **گفته** که شمارا چرند از محنت دنیا
گفته عزادار حسینیم **این** نام است **نظم** مظلوم حسین است **عالم** همزین تزییر
پستان و دشمن است **رغم** لب مدیا صحری با دل بر بیان **دیم** زالم مافی دریا
هر که بیان **گفته** که مکر بوج بهر باز زده طوفان **گفته** که مکر مافی از طالع شهیدان
این نام است **نظم** مظلوم حسین است **عالم** همزین تزییر پستان و دشمن است
رغم سری کنسار **گفتا** می پیکان **دیم** که پیکان شده غمیده و نا لان **گفته**
که چو آینه چینی زار و پریشان **گفته** که فیم عزادار شهیدان **این** نام است
مظلوم حسین است **عالم** همزین تزییر پستان و دشمن است **در پیشه** زجر
کوزم شد بول زار **دیم** حرف شهیدان **هم** بادیده خوانا **گفته** که چو آینه پریشان

دل افکار کفنه جوام هر چشم کز باره این نام لبسته مظلوم حسین است عالم هر
چیزه تزییر پیشین و شین است در دشت پابلان ختن پابل بریان دریم مصف
دوهمی صفت زاده پریشان کفنه زچ داره چنین نام و افغان کفنه زجر غم سره دشت
این نام لبسته مظلوم حسین است عالم هر زین تزییر پیشین و شین است
در تزییر لبان که کرم بر طراد است دریم که سفینه شده با مال بجزت کفنه که کفنه
نزاری زچ بوقت کفنه غم شفع فرادی قیامت این نام لبسته مظلوم حسین است
عالم هر زین تزییر پیشین و شین است مرغان هوا بال کزده سوی فلک پرواز
منوره هر باده غناک طاکس از این تزییر غلطی شده دل خاک طلی هر هر کفنه
چنین بدل غناک این نام لبسته مظلوم حسین است عالم هر زین تزییر پیشین
دشمن است در برهه ملان و دشمنان امام حسین تا قیامت برام لوت
ایچه جواب خوانند کفنه از رو سیان در صفتی که جناب خاتون قیامت در
شکست بر بزرگوار خود بر کفنه کرده و عاقله پر خون جناب علی بن ابی طالب
بر فرق کفنه و جا بزم هر آلود جناب امام حسین را پراهن بخون آلود جناب
چنین هر بزرگوار کفنه باین دشت بجزای همش زایه و مزده که عرضش آبی لبسته
دکو به خدا و خدا و او را از غافلان فرزندان حسن حسین هم لبان و عقوبت از
هه ملان تو هم هر کفنه ای غافلان سپه روز کار این چه علی بود که کردید و برای غم خود
دینا خود مفضل و ملعون ابدی کردید خدا عذاب و عقاب شما را ز یاد کرده اند
سبب میان از لبسته محبت با قاتلان از عذاب عالم بر فرخ و محشر و جهنم سبب است
ای دوستان دوی محبان حیدر کز آرا یا چگونه لب روز کار بعد از شهادت فرزندان
مختر خندان زود آیا چگونه دلما سبب میان بعد از غم و اندوه ملای فریادان ابل

سیر باغ و بوستان نژد نوحه زین ما جلدی بجان بی مال نیست تا مرغ دلی دنیا
غم و کله و جلال نیست در شمس مرغ تزییر داری زوال نیست در بارگاه کفنه که کفنه
مال نیست سرای تزییر سیان هر بر زای غم است در هر کجا که میگری برزم نام است
در هر دلی که میگری منع غم است در دل نغمه و غم شبنه ان کرم است با زای
نور شست است که در نطق عالم است با زای این چه نوحه و چه عزاد چه نام است اما ده
و غنله و پر فرخ امتهین کوا که کفنه شده خورشید برج و دین با زاین چه بجز
عظمتی است که زین بی نغمه و صبر و خسته و عرضش عظیم است طلی هر روز کار چه
طلی بی زین نیست مظلوم تر کسی حسین شهید نیست برهه ملان او عیانت امید نیست
کز نه شمس قیامت دنیا پدید نیست این رستخیز عالم که نامش محرم است ای تزییر
دای شعیان علی ابن ابی طالب ایار و آهسته که مظلوم کربلا لبسته در وقت نهالی
در حالت تنهایی در میان لشکر کفار در برابر دشمنان خویش که در دنیا استاده
دشمنی است ای از ان نامردان چیا طلبکنند و اینان در جواب بگویند که ای فرزندان
رول خدا اگر تم روی زمین را آب بگرد که بقطره بود فرزندان تو کخو ایم چنانند
بعد از ان با شجاعت این کلمات خطاب کفنه ای حسین بزرگوار کفنه که کفنه
جان از تو ولی ضایعه داریم آب و نان از تو حالت بکله و کلاب و نان خورای
دیو چنین معاطله پس بجز آب خورای دیو این چه حیاتی بوده است که ان کافران
سکند لبست بان امام عرب و مظلوم کرده اند و این چه ادبی بوده است که ان علی
زاده کافران عبید حرم که یا نموده اند ایان حرام زادگان از چیزی بنویز محبت
بوغش باین حرکات پچاشده است پس محبت دنیا کلا با کجای برسانه
که انان شرم از کل حصار زونال کشن ال عباسه رسیده خیر انشائی کنند

بسم الله

و آن حضرت را با بسند مضبوط از فرزند آن داماد و اقربا در صحای کرب
ششید بکنند بطبع جا بزه یزید لعین مرتکب قتل ایبری هشت مرتکب جا بزه خان
محمد بکنند و در روز محشر گفت خدا دلوت تا که دلوت بجمع خلق عالم برایش نشود
و در روز قیامت خالی گشت و عذاب ابدی داشتیم جا در آلی برایشان در عذاب
احدیت در قرآن چند سیر نماید که و سبعلهم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون
یعنی بزودی خواهند داشت کسایکستم که دند بر محمد و آل محمد علیهم السلام که در کجا قرار
خواهند گرفت بعد از مردن یعنی بازگشت ایشان بوی خدمت و خدا از برای ایشان
در جهنم میگذارد ماده کرده است چنانچه فرموده است که اعلکم حججتم و ساءلکم
صیغته یعنی ماده کرده است خدا برای ایشان حجج را در جهنم بر جای است از برای
کشتن خطاهای دوستان دای نجبان خاندان رسالت و جا بیا زمان کوی سعادت
و آرزو شدن ان شاعت شد و ولایت و شیعیان اهل بیت عصمت و طهارت پسند
که دنیا هیچ بقای و وفا می نماند و دواقره الاسراء عمل با شما برسد و دل سیر برسد و باید
دنیای نانی سیری جا درانی رحمت کنیم و ازین منزل پر نعم و رحمت کوی کنیم و جا در
بعیم کنیم که هرگز از آنجا کوی نیاید که در در جانی ساکن میاید شویم که هرگز چیزی از
بیان ما نماند کاش برسد و چیزی از نزد ایشان مانده برسد و از روی کنیم که کاش کساعت
دیگر ما ملت و مهند فغانی و تدارک عمر گزشتند تا بکنیم و در شرف برای راه سفر
افزوت بر داریم در آنوقت نفع نمی رسانند و اکتسار استند عای ما مایه سارند
چرا بایه از این دیر اند کوی کنیم و هیچ چیزی از مال و هوس دنیا نماند و سوار
و ما را همت نخواهند داد و ما را از قلب جدا خواهند کرد و در قلب ما شانی نقرض خواهند
داد که با آن قلب چندین هزار سال در عالم برزخ زندگانی کنیم و چون ما را دوباره

حاجب

حاجب بلیند از آن قلب بر جمع همین قلب حسابانی دنیای کنیم و محشر استاده شویم
و این معده ما را خالق عالم در روز مبارک قلک اخلق المؤمنون پان فرموده است
چنانکه میفرماید حقاً لا ذلالة آحلهم الموت لئلا یسألوا حیث
تبعوا اعلمک صلیحاً یعنی وقتی که برسد مرتکب یکی از ایشان
پس چون مشا هره کند مرتکب را گویند که پروردگارا ما را برینا بر کردان کشتید عمل
شاید که در دنیا ترک کرده بودیم بجا پایا و بریم حق قالی فرموده است جواب
ایش را یعنی پان استماع فرموده است باین معنی که می فرماید چون بدکاران ضایع
بجالت نزع جان گذران برسد و مرگات هره میکنند و در غفلت و بصیصت و ابط
عمر وضعی کردن اوقات و متابعت مواد کسرتند لنسا ی دنیای نانی پشیمان شوند
دستند عای کند که پروردگارا ما را برینا بر کردان که عملی کشتاید بود در دنیا
ترک کردیم الحال بجا پایا و بریم خطاب الهی برسد کلا یعنی هرگز ممکن نیست
به نیاب کردید و این معنی را حق قالی حسبه داد کتاب رسالت باب پنجم قرآنی
که کلا بگوی میجویم که هرگز ایضا از همت نخواهیم داد و بر نیاب بر آنچه ایم کلا
انفا کلیمه هو فلا یلهها یعنی این سخن چنانچه است دانش که در
حالت مردن می گوید چون فایده بجال اندازد مبایلت در دنیا و قیامت که
دیگران را می دید که از این منزل کوی بگذرند خوشتر در میان پشند که من هم
با یه کوی بکنم و تدارک بکنند و بعد از آن حق قالی فرموده است و یمن و انکم
بن روح الی الیم پیشتر یعنی بعد از مرگ برای ایشان فاعله است
تا روزی که محشر بخیزد و دایه بداند که در روز محشر صل و نجابت کس را می پرسند
بلکه از اعمال او پرسند چنانچه حق قالی فرموده است که چون عالم برزخ گزشت

وقت حساب خلق رسید امریکیم که در صورت دیده بود یعنی مرد مرا حمل از نزد که بر خیز
برای حساب فایده ایخ فی الصلوة قللا انشا بنهیم فی عیشک ولا یسک
ملکون پس چون صورت یافت رسیده بود از اسل و لب کسی خوانند پرسید و هر کسی
میگوید که در خود است کل نفسین علیا کیت رخصت هر کسی که در کعبه خود است
پس چون اعمال این که سنجیده شود و حساب این که برده شده نماید اعمال هر کس که است
بهت و جب داده بود و میزان عدل و عدالت سنجیده شود و این فعلت مواز پیشه
فان اولک هم المظلمون یعنی هر کس که نه اعمال نکند نه زیاد از به میانش
پس این جماعت از عذاب خلاصت یافته و به رخصت اعلا می برت خوانند رسید
و با آنکه هر کس در عیب است در رخصت می خوانند و من حقن عوا
ذیبت فاولک اللذخیر و الاغنیاء فی جهنم خالدون و هر کس که
یکش گمراه به میانش پس این جماعت که نند که نقصان بخودشان رسانده اند
و از بخت است دنیا که سه راه عمر را بنهار فرج کرده اند هیچ نفعی در بختی حاصل کرده اند
بلکه جوهر ای قهص و دامنا می قیمتی که عتبا و دقیقهای است در روز بود و نسیان
در روز باری که زاننده و دامنا می قیمتی را دادند و فرغ بره بوجوهی گرفته ظلم قلبی
که زاننده فرشته که بود فرغ بره چند شده پس این در جهنم خلد خواهد
شد و هر گز راه نجاتی برای این نخواهد بود کلف و جوههم انشا و هم
ضیفها کل حیوان یعنی کشتهای صورتش از آنست جهنم میوزانده و مرده
این از گوشت خالی بود و سفاکهای صورتش از آن غایب می شود و در آن
در جهنم بر صورت و بپس نمک میزنند بجهت نظر صورت این ن می توان
پس خطی است آبی برسد با این که ای درسیا مان آلم نکن ایا با فی شلی
علیم

تکلیکم فکلکم بعلا تکلیف بون ایا وقتیکه اوت مراد دنیا برای شمای
خواننده در روح می دانند و تصدیق نمی کردید یعنی شما در دنیا عقدا بکلام
من نشاید پس این از راه استغفار گویند و بنا علیت علینا شیخی لنا
و کتا قو منا حیثا لیت بدین معنی بر ما غلب شد و ما در دنیا گمراه بودیم و محبت
دنیا ما را فریب داده و گمراه شدیم و بنا آخر جناینها پروردگار ما را از
جهنم پرورن بر قاتن عدلنا فاینا ظالمون پس اگر دیگر گناه کردیم اوقت
سختاییم و لایق عذاب و غضب است اوقت ما را بجهنم محله کردان خطیب
اتمی از راه غضب با این رسد که اخیسوا فیها و لا تکلیمون یعنی نماز
بشاید ای اهل جهنم و دیگر بعد از این با من سخن باین گویند لا تملک کان
فمنین من عبادی بقولون و بنا امصا فاعضرتنا و اوجرتنا
و انت حیر الی حیرت ای اهل جهنم بخاطر پایدید که در دنیا بندگان
مؤمنین یکفند که پروردگارا ما امان داریم تو پس ما را سرور درم کن
بر ما که تو بهترین رحم کنده گان فاختک مؤتم سحر با حتی آفتو که
ذکر بی و کنتم فیها فصحا کون پس تا رسیدن از آن می گویند
تا وقتی که دیگر در برابر شما نام بر نمی رود پس شما استر با این می
کردید و می خندیدید با این جن بفسحوا بوم بیاصبر و انتم هم الفنا
من ذون برستی که من آن درستان خود را از رحمت خود مزور داده ام
بسبب جبری که بر رفتار و کفار شما کرده و این که امر خود در درجه اعلا میست
نشاندند خلاصه اهل جهنم را رخصت و عا کون نیز نمی دهند و با بر لب زنده اند
یکشند و خیال کنی که عذاب جهنم را نشی بعد ایهای دنیا توان کرد که صند

داشت باشد هر که ممکن است که کسی بطریق قرآن دانت در عقل شکار شود و پان
عذاب جهنم بگذرد **نفس** از جهنم جز می نشوی **وستی** از زود باشش داری پای
در کرده خداوندی نه تا به پی که چه بر سر داری **علا** صحت دنیا کار بجای برسد
که خداوند که کم در هم مهربان از سر زنده بکاره روی رفت از بنده خودی که داد و هر
چندان بنده در جهنم استغاثی که حق تعالی بفرماید غیر سر داد از استغاثی
کردن نیز منع می کند از هدای او بدیش بیاید و فعال کنی که عذاب جهنم تمام
دارد که التماس جهنم بدین کار از برای نوزاد دانت تا هم نژاد این خیال بطل
و محض ضایع است چرا که هرگز مرگت برای ایشان در هزرت نیست ماز برای اهل
بهشت و نماز برای اهل جهنم و خدای تعالی در کوزه است در قرآن محمد فرمود است
لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ كَفَرًا يُبَايِعُ مَا لَا يَشَاءُ سَوْفَ نُصَلِّبُهُمْ ثَمًّا أَمْيًّا بَرَسِيكًا
انگار که ای کله با بیات مانده شدند زود بشد که این را در اهل جهنم کنیم **كَلِمَاتًا**
يَقْتَضِي جُلُودَهُمْ وَبَنَاتُهُمْ جُلُودًا غَيْرَ هَٰؤُلَاءِ يَلْبَسُونَ وَطَوَّاءُ الْعَدَابِ
إِنَّ لِلَّهِ عِندَهُ عِلْمٌ جَلِيمًا هر چند کوشش و پلوت این بوده از زور بر بدن اهل
کوشش و پلوت تازه بر رویانیم خرازان کوشش و پلوت پلوتی تا آنکه عذاب از
بچشد بدستی که خدای تعالی قابل است و درت که در است و هر کار جو آیدی توان
کرد و هر کار که می کند محض حکمت و عین صحت است و جوای هر کسی برایش عیش
خواهد بود و زنها را می بردان که کان کند که در روز قیامت کسی بنکر تا خواهد بود
نزدان و زنی زنده و زنی پرونده برادر و زنی خواهر و زنی دشمن و زنی دوست چنانکه هر یکی از این
بخود که نماند و حق تعالی در کوزه مبارک عیس و کوفی فرموده است که **قَوْمٌ يَحْسَبُونَ**
الْحَيَاةَ الدُّنْيَا حَالِيَةً وَآخِرَتَهُمْ لَآئِيَةً وَصَالِحِيَّةً وَبَنِيهِ لِكُلِّ امْرِئٍ

منهم

فِيضًا مِمَّنْ يُوْثِقُونَ شَانَ بَعْضُهُمْ بِنِي رُوْزِي که بگریزد هر کسی از برادر خود دواز
باور خود و پر خود و برادر و پیش خود و از زن و فرزند آن خود چرا که هر کسی
که کار خواهد بود که بر یکی نماند بر دوش پس هر کسی که بکار است در آنچه
است و هر کسی که بکار است در سیاه است چنانچه حق تعالی فرموده است **وَجَعَلْنَا**
بَيْنَهُمْ مَسَافِرًا مَّسِيرَةً صَافَةً حِكْمَةً مِّنْ بَيْنِ رُؤْيَا شَيْعَانِ خَالِعِي
بْنِ ابْنِ طَالِبٍ در روز محشر سفید و نورانی است و خندان و فرمت است و **وَرُوْ**
جَعَلْنَا بَيْنَهُمْ مَسَافِرًا مَّسِيرَةً صَافَةً حِكْمَةً مِّنْ بَيْنِ رُؤْيَا شَيْعَانِ
عَلِيٍّ ابْنِ ابْنِ طَالِبٍ در روز محشر در یک است که کوباسی می طلخ بر روی
ایشان پاشیده اند و ایشان در سیاه محشری شوند **أُولَٰئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ**
الْفَجْرَةَ این باعث در ششمان علی بن ابی طالب می باشند که از آن و
نفرمانان خداید پس معلوم است که شیعیان علی بن ابی طالب در وقت جان
دادن در عالم برزخ در محشر در سفید خواهند در ششمان **وَجَعَلْنَا**
بَيْنَهُمْ مَسَافِرًا مَّسِيرَةً صَافَةً حِكْمَةً مِّنْ بَيْنِ رُؤْيَا شَيْعَانِ دلالت بر آن می کند
اما از آیات قرآن در باب شیعیان علی بن ابی طالب که در وقت جان داد
رو سفیدی شوند بسیار است از آنکه در کوزه مبارک که با حق تعالی فرموده است
که **وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمْ مَسَافِرًا مَّسِيرَةً صَافَةً حِكْمَةً مِّنْ بَيْنِ رُؤْيَا شَيْعَانِ** علی بن ابی طالب در وقت
مردن تازه و خندان است یعنی در نظر خود شش خود را خندان و تازه خواهد دید
طَالِبٍ وَبَيْنَهُمْ مَسَافِرًا مَّسِيرَةً صَافَةً حِكْمَةً مِّنْ بَيْنِ رُؤْيَا شَيْعَانِ
و این مقدمه در وقت بر شیعیان جنت علی بن ابی طالب رویدند که حق تعالی
امر میفرماید **طَالِبٍ وَبَيْنَهُمْ مَسَافِرًا مَّسِيرَةً صَافَةً حِكْمَةً مِّنْ بَيْنِ رُؤْيَا شَيْعَانِ**

در پیش زعفران بهشت دست دست به بند و در وقت احتضار دعا کند شیطانی
علی ابن ابی طالب بر برادرانشان روزی چون وقت جان دادن شد علی ابن ابی
طالب میفرمود خطاب باقی برادران که ای عزیزان بر کجا بنشینید تا من در
پیر کجا بنشینم با خود و در از طریق جسمانی و سخنانی دینی ذی ازاد کردن
پسین ملک موت با پانصد فرشته رحمت نزد آن شیخ آید و هر یک شفی از
سکبان بهشت در پیش زعفران بهشت با خود دارند پس چون بنزد آن شیخ رسیدند
شیطان ملعون نظر ایشان کند دست بردت زنده فریادی زنده کش کردن
دلکش اولشوند پس لشکر شیطان ازاد پرسند که ای آتی ما ترا چه شد شیطان ملعون
گوید که نمی بیند این کرامت و این عزت که باین شیخ علی ابن ابی طالب است و جانب
حق تعالی داده است تا کجا بودید که از حال این شیخ غافل بودید ایشان گویند
ای آتی ما بر آن که همیشه سعی کردیم که بلکه از برام آوریم که ما نسبت طایفه علی
ابی طالب کند ضعیف و نمی شدیم چرا که او داریم در شب از حال خود بود و در
مازنی خورد و بعضی از علما رضوان الله علیهم فرموده اند که نمون از خوشحالی و در
دراحتی که در دنیا حاصل میشود در وقت مردنش حاصل خواهد شد یعنی در دنیا نمون
هرگز خوشحالی در حق ندارد و در کافی رعایت کرده است شیخ محمد ابن یحیی
که صدید صراف نجوت حضرت امام جعفر صادق عین کرد که فدای تو نموم ای
فرزند پیغمبر خدا ای نمون که شیخ علی ابن ابی طالب باشد در مردنش خوش
دارد حضرت فرمود که لا اله الا الله بخدا قسم که نمون از مردنش که در دست ندارد
بود از آن حضرت فرمود که ای سدید میان که چون ملک الموت نزد شیخ علی ابن
ابی طالب حاضر شود که نبض روح او کند آن مومن فرعی کند پس ملک الموت
با دگر

با و گوید که ای دوست خدا فرغ کن و بدان که قسم بحق آنی که جانب محمد را بنوی
فرستاده است که من مهربان ترم از تو مهربان یعنی هرگاه چه تو در این لحظه زود
تو میشد این قدر که من با تو مهربانم او با تو مهربانی نمی کرد بعد از آن عمر رسید که
که چشم خود را بکشا و نظر کن پس چون آن نمون نظر کند جانب رسول خدا و جاسه
علی ابن ابی طالب و خاتون قیامت دست بر آنکه هر صدمات الله علیهم پسین
به بند پس عزیزان گوید که ای شیخ علی ابن ابی طالب بر آنکه آن پیغمبر است
و این جانب علی ابن ابی طالب و این حضرت طاهر است و اینها امام است
از دیگرک اما ان را با دشمنان ساند اما زمان اعلام است پس چون آن نمون
نظر بایشان کند و عزیزان گوید که اینها دشمنان تو اند بعد از این در مرکز تو چند
سخن آید که پس نمون چشم خود را بکشا که نگاه کرده حایل بود در آنم هر ای
از نظره او نمون پس آن نمون حسرت از دیده فرود بر لب حلقه علی
رسد که لا اله الا الله النفس المطمئنة یعنی ای انکی که آرام گرفتی محمد را
تا در جحش ای ز تابت را صیقلی که صیقلی که بازگشت کن بوی پروردگارت
در حال که خوششو و بهشی از عطای پروردگار خود در زلف وقت و دوستی اهل بیت
رسالت است پس بدیندیده خدا بهشی بسبب عملت است تا که خلی فی عیال
دینت پس انظر در صف بنده گان شایسته منی محمد ال محمد ص و اخذ علی
چنین و در نظر در بهشت من که آماده کرده ام تو را ایضا حضرت امام جعفر صادق
فرمود که هر شیخ پر بریز کاری که پیرد جانب رسول خدا و علی ابن ابی طالب
مای بند در رسول تمام بوی گوید که نمون رسول خدا است با دست بر بهشت
و علی ابن ابی طالب با و میفرماید که نمون علی ابن ابی طالب که دوست میشت

بر این بزرگ پس از آن ای شریف که در کوه قیامت بود با آن حدیث که در رسیده
شیعیان در وقت مردن بشارت رحمت با ایشان رسیدن و این آیه مبارکه که
حدید نیز معلوم شد در سینه شیعیان علی بن ابی طالب که از نص قرآن و احادیث
در وقت خدا و با حال دشمنان علی بن ابی طالب که از نص قرآن و احادیث
رحمت خدا در اوقات ده اند و هر که خدای تعالی نظر رحمت با ایشان نگاه کرد
و قدری از احوال محشر و عذاب جهنم سابق بر این ذکر شد از آن بزرگواران در
خصوص بسیاری از عذاب و وقت مردن ایشان نیز آیات قرآن بسیار است و احادیث
سپس ما است و از نظر احادیث در باب دشمنان حضرت امیر المؤمنین ع حدیثی است
که این ابی یغفر که از جمله صحابه کبار است امام جعفر صادق ع روایت کرده است که گفت
با خطاب جهنمی رفیق بودم و او پاره شد و وقت مردنش رسیدن از راه تفرقه برید
و در غم بودیم که آن ملعون عرض کرد که ده است و شنیدم که در نکاح میگفت ای مایه
وَاللَّاتُ الْيَاقِلُ یعنی مرا با تو چکار بوده است با علی پس چون این سخن را شنیدیم
سجده کردیم و با نام بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ طوق یعنی جعفر بن محمد الصادق ع را شنیدیم و این حدیث
با حضرت عرض کردم حضرت فرمود وَرَأَى الْكَلْبَةَ رَأَى رَأَى
الْكَلْبَةَ رَأَى رَأَى الْكَلْبَةَ یعنی سه مرتبه آن حضرت فرمود بخدای بگویم
که آن ملعون جَابَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ در آن حالت دید پس معلوم است که دشمنان
آن حضرت نیز آن حضرت را در وقت مردن مشاهده می کنند و البته هر که دشمن
آن حضرت باشد در سیه است و در قرآن آیات بسیار است خصوصاً در
سوره که قیامت که فرموده است وَوَجَّعْنَا بَاسْرًا یعنی روای دشمنان
علی بن ابی طالب در وقت جان دادن بسیار می شود وَتَلَّحَّنَ أَنْ يَتَحَلَّلَ
بزرگ

بر این بزرگ نفع بیست و نهم بود که در کتب رسیده از حضرت امام جعفر صادق ع که
او کسی است که این احوالات برده کند بود از آن برینا بر کرد و حضرت فرمود که چون
این احوالات را در کندی می رود این مرتبه را با آن حدیث که از آن حضرت فرمود
که این بشارت که خدای تعالی فرموده است که إِنِّي أَنزَلْتُ الْقُرْآنَ وَالْحَدِيثَ عَلَى
أَبِي طَالِبٍ پس در دنیا و آخرت بشارت رحمت و بشارت میسر است
است که در دنیا در وقت مردن شیعیان جانب اول تمام و با اول زمین بشارت است
میسرند ظاهر شیعیان علی بن ابی طالب کاری کنید که سال آن بشارت رحمت
مردن حاصل شود و در سینه از دنیا برود و در روز محشر نیز در سینه محشر برود و در روز
جانب علی بن ابی طالب از زمین این سطح است و اطراف ایشان در آن روز
گرفته است چنانچه حق تعالی در باب ترفیحات آن فرموده است يَوْمَ تَكُونُ
السُّبْحَةُ وَالْمُؤْمِنَاتُ یعنی مؤمنان با هم با هم و با هم با هم
روزی قیامت حوائج دنیای خود که مردان مؤمن در آن روزند که شیعیان
و در سینه آن جانب علی بن ابی طالب میباشند که فرمود است لِرَأْسِ نَبِيِّ
وَأَطْرَافِ رَأْسِ نَبِيِّ لَنَا نَوْمٌ لَنَا وَأَعْفِئْنَا لَنَا
نیز خوانند کف که پروردگار کامل کرد آن را یعنی در وقت إِنَّا يَوْمَ
علی بن ابی طالب و یارده فرزند مصوم او علیهم السلام مجاور کرد آن و با سر
دار پس خطاب تعالی إِنَّ الشَّانَ رَسَمَ که فَبَشِّرْ بِكُلِّ الْيَوْمِ جَنَاتٍ
مِنْ مَحْتَجِّهَا إِلَّا هُنَا رُحَا لِلذَّبِّ بِهِنَّ یعنی بشارت برای ثابت آمدن
و بهشت که جاری می شود و از زیر آنها جریای آب دایره در آن بهشتها حلقه میزند
شد ذَلِكَ هُوَ الْعَقْدُ الْعَظِيمُ این است مرتبه و درجه بلند و قرب و منزلت
بزرگ

هیا تا قریح از وقت آن ملعون خود را چنان می پند که کوی بسیاری مطیع بر صورت
او پیشیده اند و در باب رسایای ایشان در محشر فرموده است که چون بر شمشان
علی بن ابی طالب کرم فی ازل و دریم حسین و ابا مع ایان و در تنبای ایشان
در محشر همشور زن و خود را در میان ملت عزاب و نایکی غضب خدا چند دایلی بیان
و در ستان شیعیان علی بن ابی طالب را در میان فرزند هایشان است خانه کند
و در از ایشان لعنه چنانچه حق تعالی این معنی را در سوره حمد بیان فرموده است
که كَلِمَاتٍ يُعْزِلُ اللَّهُ عَنْهَا النُّفُوسَ الْعَالِيَةَ لِيُقْضَىٰ لَهُمْ أَهْلُهُمْ وَأَنْزَالُهُمْ
فِي النَّارِ یعنی روز قیامت خواهد گفت مردان من فی زمان من
با اهل ایان مثل خود و مردان و عقدا در شیعیان بیک در عصر هر یک از آنها بود
که ای اهل ایان نغمه کنید یا که ما از خود شما فرزندیم که این در صف محشر است
استهزا و ضد کند و گویند که لَا تَجْعَلُوا وَاكْفَامًا كَتَبْنَا لَهُمُ الْكُتُبَ یعنی برگردید
بعبت سه خود و بوزار بزرگان خود برگردید پس چون ایشان روی بجانب عقب
دبزرگان خود را بر پنجبرای ایمن بسته پسند این نزار برت ملاک خلافت شد
که در چند ترسان و در میان نوز دو باره روی بجانب شیعیان کند عَصْرُكُمْ
بِهِمْ شیور که بَابُ یعنی خدای من لی خلیل که میاژ منافقان در شیعیان
علی بن ابی طالب حصاری که آن حصار را در پی بسته که در بان دهشته باشد
که کند اردو منافقان در جمل مردان نوز با طینه چشمه آن حمله که اهل ایان در
در اندرون پنحصار باشند و ظَاهِرُهُمْ مِنْ قِبَلِهِ الْعَذَابُ و چون پنحصار
اهل عزاب و غضب پسند یعنی شیعیان در انظرف میمانند منافقان در این طرف
پس چون منافقان شیعیان را از چند حیران نوزنه بُنَا دَوْمَهُمْ آلم ممکن

معتکم شیعیان را از عقب آن دیوار ترا کند که ای فلان دای فلان ایما باشد
ریشی بودیم جز از با نمان شد به شیعیان گویند کلامی علی شما با ایش بودید
و لَا تَكْفُرُوا فَقُلْنَا لَا تَكْفُرُوا وَلَكِنْ ثُمَّ خُورُوا مَقْرُوبًا وَرَكَاةً خَدَا وَدِيمًا وَقَدْ بَقِيتُمْ
و انظار کشید به که بر پند که کار ائمه بجای برسد و وَأَذْبَحْتُمْ أَشْهَادًا وَمَشَيْتُمْ
در امامت ائمه هَدَى عَلَيْهِمُ أَسْمَاءٌ وَعَزَّزْنَا كُلَّ الْأُمَّةِ بِأَنَّ الْمَلَائِكَةَ وَارزُوا أَي دِينًا مُتَّكِلًا
فریب داد که دست از دوستی جانب علی بن ابی طالب برداشته حتی با اهل ایان
ا عَمَّا أَمَرَ اللَّهُ وَهُوَ رَاقِعٌ كَيْ عَذَابُ خَابِرًا سَمِعُوا وَأَرَادُوا عَسْرَةً كَمَا بِاللَّهِ الْقُرْآنُ
و عذر و دنیا سازد فریب داد و از رحمت خدا روگردان شده پس اهل ایان منافقان
داین حال محشر ایشان داین حال جهنم ایشان که سابق بر این از کوره مشغول
قری ذکر شد و اسکال جا ندادن شیعیان و انحال صف محشر ایشان و آن حال
بهشت ایشان الْمُؤْمِنُونَ أَمْ وَأَصْحَابُ الْمِثْقَالِ الذَّرَّةِ وَأُولَئِكَ سَمِعُوا وَأَمْرًا مُتَّكِلًا
که شیعه باشند و صفای شیعه است که قدم کبابی پای آبی بر بریز کاران که آردند
یکبار آبی مؤمنان از راه دیگر داد از راه دیگر داد و گوید که من پی روی حضرت
بودم چنانچه در باب شیعه آورده است که روزی برف بارید بود و شخصی بر سر
دید که اثر قدم کبخر بر روی برف واقع است پس چون مسجد پیشد دید که صاحب
این اهل طایب است مُسْلِمَانٌ عَرَسِيٌّ مِمَّنْ دَرَسَجِدَ بِجَانِبِ دَارِ سَيِّدِنَا عَلِيِّ بِجَانِبِ
بجست حضرت ابراهیمین عرض کرد که با علی فراموشی تو نم چسبست که اثر یک
قدم بر روی برهنای کوچم نایان است دشمنان هر دو از این راه عبور کرده
حضرت فرمود که مُسْلِمَانٌ شَيْخِيٌّ مَاتَ دِبَابِي خَوْفًا وَرَأَيْتُ لَهُ مَكْرَهَاتِي
با پاک استم پس شیعه کسی است که توبت حکم جانب علی بن ابی طالب کند

مکن

در بسیاری از روز و صبح مانند فردی که بر خود می پوشند و با لایق خود را بکنند
مطلق بنوازش مسائل فردی است دین خود جزند از نه و نماز در وقت میکنند
و اصول دین را بطریق عقل و نقل بعد حال خود می دانند و مسائل حیض و نفوس
پس خاطر را می دانند و احادیث را چون قیامت و ما در اهل علمت و طهارت و غیره
سینه پرده عزت در وقت و با لایق و در میان وقت رسول الله صلی الله علیه و آله
ترام الحنین استیسه حرمه و قبول عذر از بعضی حضرت با طرز آهنگ حلوات الله علیها
نشدند نه که اینک حدیث است که نقل کرده است روایت کرده است که آن معصومه
چرخ رشتن خود چهار ذی از پیشم شده است و بافت در بر سر خود کرد و میگفت
که عرض کردم بخوان قیامت خدایه دشمنان ترا که بیان کند و در بر مبارکت
که بیان باد و ذی تو نم خدایت است که هر کس لباسی می پوشد خدایان و فرجانش
پوشد نماز مبارک را که چهار ذی خدای شماعطی کرده است و ذی تو نم خدای تو را که
می پوشد آنحضرت فرمودند که ای فقده که تیر من از این راست که چون عمر من با شما
رسد و قبض روح من شود و هول مطلع بر من وارد شود خدای تعالی از من بپرسد
که این چهار ذی که تحصیل کردی بازاء این نعمت چگونه شکر من کردی و چگونه عبادت
کردی ای فقده چه جواب بگویم که شکر این نعمت از نوعی من بیرون است پس
که خدایان قیامت که بی بی زینبای علیان است آن لباسش پوشد و آن سنگ
که از وی آتش کرد و زاری آن معصومه باشد چگونه سزاوار است که زان ما را که از آنجا
کنیزی آن معصومه دارند میخوانند که محبت و جود ریشتم و حیاتی و سایر کسبها
ضعیف بکس نمیباشند و فرمودند و ترک عبادت و تحصیل علم و واجبات خود
کنند بکار است که بی بی علیان باه محرمان معامله کنند و کیزی ای او بر دل
فرمودند

فرموده بی بی خود و بر دل فرموده اقیان خود که جانب رسول فرام و ابراز زمین
و سایر آنکه پوشند آن کیزی آن بی فرموده ایشان با محرمان معامله کنند و کیزی
در عزت مطهره معصومه رسول خدام که زان و مردان مخلوط بهم که کاهی می شود و در عزت
میدان با زان از بسیاری زن راه بر مردان سنگ می شود و کیزی که بملوای زن در روز
بهم نشسته می شود و کاهی می شود که با محرمان نظریه بعضی از بعضی می کنند و کیزی
هر سبب معامله زن و مرد است و اگر کسی خواهد که منع ایشان کند با بلان زان
خواهند کرد و این علی است که از عهد قدیم استوار کرده است و کیزی سزاوار است
که منع این عمل بکنند آیا آن با بلان که این سخن می گویند اینقدر جاحق نمی نمایند
که بگویند که نماز بکنند که در زمان رسول خدام نماز آن غایب است و امام زمان اعظم است
استوار داشته چرا الحال نکستی می کنند و می گویند که فلان عالم و فلان محمد را
شایسته نیست که این زمان نماز بکنند پس نماز بکنند که در جب عینی است و در نماز
جود و در جب عینی نه آنکه کافر است مگر کسی که نماز جود و طیفه امام اسد الله نماید
خواهد امام مسلمان پس اگر کسی بر دل بر می نماز جود را در روز ماه رمضان باشد
با حج را یا علی از واجبات نماز کافر است پس بکنند میز آن شنید که نماز جود
که عبادت حضرت بعضی قرآن را عبادت است بیخنده معجزه و غضب عینی است برابر
نکستی که کشته ایط جود با او هیچ باشد و این عمل می کند به بسا سخن بجهت دیگر
بجهت و استوار را ملاحظه می کنند و در باب جود باز که امر است خلاف شرع
و حج وقت ندای جود خدای عالمیان نمی فرموده است و احادیث در باب
حرام بودن معامله در وقت از آن نظر جود بسیار فرموده است و با جماع علما
و معامله در وقت از آن نظر جود حرام است و بعضی آن معامله را با بلان نیز می دانند

بنا بر شوی مصلحت در وقت اذان ظهر روز جمعه در جای که نماز جمعه بجای آید البته عوام است
خلاصه ای از مژده نزاری ای شیخیان که ادعای سلسله می کنند و چندین فصل خلاف شیخ
مباح و جایز می دانند در مژده از خدا و ائمه علیهم السلام نزاریه آیه ای ما و شما یعنی جناب
معلی ابن ابی طالب هرگز دروغ گفته یا دروغ گفته را جایز دانسته که ما و شما
دروغ گفته را جایز می دانیم و اگر خواهی گفت که ما دروغ گفته را مثلما یا فعلی
و دیگر که نصیحت باشد و ام می دانیم و از روی سهوا از ما صادر می شود و در دنیا
لازم آن را مشاهده که هیچ انانی نیست که سوء مصلحت کند چنانچه خواهد بود و در
سوء مصلحتی بنده گفته است معنی عضو محرم است که در کتف است این است بدشمارت
سپار مغزانی دارد اما هرگاه سوء مصلحت از لیاقت واقع شد نیست تو به نیز بر این
و جهت چنانکه قاضی فیض در کتاب حججه البیضا فرموده است که فرزند آن آدم
اگر خطا و سهوا از میراث حضرت آدم می دانند باید تو به نیز میراث حضرت آدم
بر انداخته و ادعای وراثت می توانیم کرد و حال آنکه پدر ما حضرت آدم از اول
غریب و دورت شیطان ملعون کیمت ترک اولی کرد و دولت سال با نماند
سهو که در نزاری و نذبه و تو به دستفرازی که از هر دو طرف صورت حضرت
هشک مانند دوران جاری بود روزی حضرت در پایانی حضرت بود و بر حال
که میگردید و هشک از دو طرف صورت آن حضرت جاری بود و گاه در مرغ
آمدند بر صورت حضرت نشسته و از آب دیده حضرت خوردند پس یکی
از ایشان مرغی دیگری گفت که این آب هم تلخ و هم تیز است حضرت آدم چون
دیدن مرغان و سایر حیوانات لر می داشت وی همیشه چون این سخن را از آن
مرغ شنید آتش زد است جسمش زبانه زد که گفت ای حیوان آب چشم

کند کاران

کند کاران بهتر ازین نمی نژد پس می سماز و قالی بر حال حضرت آدم بر هم کرد
و از این بجز واقفاری که آنحضرت بگناه خود کرد بر حال او ترجم کرد و تو به برادر
فرستاد و بیان تو به حضرت آدم در نصل و تویم ذکر خواهد شد این است
خلاصه چه غفلت است که پدر ما حضرت آدم هم با زانی کیمت ترک اولی دولت
سال کرد و نزاری و نذبه دستفرازی کند و در دنیا ظلمت است که تو به نزاری
که چندین سال مصیبت کرده بشیم کیمت کرد و نزاری دستفرازی و نذبه و از این
بر سگاه حرا کنیم و باید پنهان نمیکند در گناه خود و در عاقبت خود و در قدر
خدا باید تفکر کند در اینکه چرا نطقش کرد و در عاقبتش کجا خواهد رسید چنانچه
عالم محسن رحمانه در کتاب حججه البیضا در باب رابع کتاب در نظر نظر فرموده است
که حدیث وارد شده است باینکه فکر کردن در کیمت بهتر است از عبارت کیمت
و باز فرموده است که حق قالی در قرآن مجید بسیار کیده کرده است بر بنده کاران که
تفکر و توبه کند در آفرینش و وجود خودشان در آفرینش و وجود جهان در بین
و گوید در سخنان و در دنیا و پابانها و حیوانات و سایر مخلوقات تا از هر مصنوعی بی
بصایح بگردند و خالق خود را بشناسند و قدر و منزلت خود را بدانند و عبرت از دنیا
گیرند و نظر چهار تنهای کند بکنند و فکر کنند که آشنایان چند بقصد هما کشیده اند
عاری از پیشینه اند ای چه جوانان و چه در میانان در این عمارت نمانند کانی کردند
و چه چنان از این عمارت بجا نبند قبرستان رفتند و چه دو نام از عجب ایشان
گرفتند و دیگران خود را از آن طایفه بر غم ایشان بجا ای ایشان نشسته و ایشان
بیز باحوال مختلف نمانند کانی کردند کانی ایشان در عمارت و کانی هم و محنت
و کانی بناز و دولت و کالی در عمارت و ایشان نیز از آثار لامر بنا چار از این

کنند برای ایران بارگردد و ساس اهل و عیال خود را انکار کردند و مانع از آمدن ایشان
ایشان از آمدن ویران بارگردد و مال و دولت آنها را در رضا و احوال خود را انکار
کنند و دیگران بجای ما نشینند **بیت** نشستی بجای و کرا لیس نشیند بجای تو دیگر
کسی را با چه بکنند در آفرینش آسمانها زمینها رس بر مخلوقات از ما میان بر
و بر بندگان خود و جواران صحرا و کلاه و سبزه و سایر نعمتها که خدای تعالی برای بندگان
خود خلق کرده است در هر یک از آن نعمتها چندین هزار ملک از طرایقی برای
ترتیب آنها مقرر فرموده است چنانکه هر نوعی نانی که بر آن انسان برسد نزدیک
به مقصد هر آن ملک مطلق شده اند که آن قوم بر آن است برسد و در باب شکر
هر نعمتهای خدا و نعمت در مخلوقات خدا **جواب** باری تعالی است فرموده است
و بی شکم کون فی خلقی السموات و الارض و بنا ما خلقت هذا بالظلم
یعنی اهل ایمان شکر می کنند در آفرینش آسمانها زمینها و می گویند که پروردگارا
این آسمان و زمین را بخت خلق کردی و در همان کتاب از این **جواب** است
کرده است که در وی نعمت در باب خدای کردن پس **جواب** سوال تمام ایشان
فرمود که بعضی گویند که این مخلوقات را چگونه خلق کرده است و بعضی در باب شکر
گویند چرا که خدای تعالی را کسی نمی تواند شناخت بان طریقی که بایست است
و حدیث دیگر در **جواب** ایضا آمده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند
رویه که آن قوم در فکر خود فرورفته اند پس آنحضرت فرمود که تا چه میشود که
سخن می گویند ایشان گفتند که بعضی گویند در باب خدای تعالی حضرت فرمود
که نعمت در ذات خداست چنانکه او نخواهد بر این که حق تعالی چگونه است اما بعضی
آفرینشهای خدا بکنند که چگونه خلقها آفریده است پس پرسشی که مغرب زمین

بجز این

بجز این است بر سخن که بر سخنی آن نه بین نوران زمین است و دوست آن زمین
روز است و در آن زمین خلقی است از خلق خدا که هرگز یک چشم زدن از فراموشی
خدا نکرده اند گفتند یا رسول الله شیطان چگونه از حال ایشان غفلت مانده است
حضرت فرمود که ایشان نمی دانند که شیطان آفریده شده است یا نه صحابه
کردند یا رسول الله از فرزندان آدم حضرت فرمود که ایشان نمی دانند که آدمی
خلق شده است یا نه و حدیث دیگر آورده شده است بطریق خاصه و حدیثی که آورده
در **جواب** ایضا آمده است که کسی **جواب** رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود
پس چون لطیف نشانی از جا بر نوبت و فرمود که ای عابد مرا بگردان منسوب
عبادت پروردگار خود تو هم پس آنحضرت فرمود که مشک آبی رفت در دست
و نماز است و دان قدر کسبت که ریش مبارکش ترشد بجز آن بسیرت
بشهرت که است که زمین ترشد بجز آنان که پهلوی مبارک خوانند آبلال برائی
آدم و آنحضرت را ندانند که نماز صحیح رود پس چون بلال حال آنحضرت را بر این
مشاهده کرد که یا رسول الله چرا گویی که در حال آنکه خدای تعالی و عدو تو فرمود
است که گمان است تا پامرند حضرت فرمود ای بر تو ای بلال چگونه گویی
کنند و حال آنکه ایشان آیه برکن نازل شده است که **استغفر** خلقی القوم
و الا انیض و اخینلا فی اللیل و النهار لا انا بینه لا فی الاکتاف
یعنی بر سبب که در آفرینش آسمانها زمینها او که در شب و روز سجده می کند
است برای غفلان بجز آن حضرت فرمود که وای کمال کسی که این آیه را
بخواند و بفکر معنی این آیه نکند و بفکر کجا صیتمای مخلوقات خدا نکند و در حشر
ایرالموتی می آید مردی است که بفکر آن را میخواند لبوی علی خیر از حضرت امام

صادق ممریت که افضل عبادت است و ادوات در تفکر است و اینها در کتاب بحر الیقین
از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که اکاه کون دل خود را بنفکر کردن در نیز پیش
از پیش خواب بسته است بر خیزد و باز مشغول شود و از برود و کار خود بترسد و در نماز
کتابنا حضرت امام رضا علیه السلام مرویست که عبادت و بندگی که کردن باز در روز بسپرد
بلکه عبادت است که کسی بفرستد و معنیهای خدا کند و از این جلا عبادت است
که بهشت طول کتاب میشود و همین قدر جفا کردیم پس بفرستد از جلا عبادت
بلکه بترسد عبادت و بفرستد در خود کردن بهترین بفرستد است چرا که چون نظر
بر خود معنای خود می کند و در جاتی خود پیری و هر کس خود را بفرستد
که خدای تعالی او را از عدم بوجود آورده است از ملائکه بهتر میشود چنانکه گفته اند **نظم**
خویش را شناس تا از دست حق آرزوی هر که او بشناسد خود را بفرستد چنانکه
جسم آن چون طبعی دان و بکنج ذات حق هر که او خود را جان دهد از ملائکه
بهتر است و در کتاب کافی روایت کرده است که زید بنی بفرستد امام رضا علیه السلام
که در باب سبب شناختن خلق عالم پس حضرت امام رضا علیه السلام با او مکالمه کرد و در حین مکالمه
است تا سخن بجای رسید که آن از نسیق از حضرت امام رضا علیه السلام پرسید که خدای تعالی
در کجای باشد حضرت فرمود که من چون نظر چسب خودی کنم وی بنیم مکن نیست
که زبانه ترا این برود من لایق باشد یا کمتر از این کار سازی از منی نوز
در عرض و طول و دفع مکاره و در ساینده نفع لوی بدن می دانم که این بنا را بپ
است پس چون وجود خود را می بینم و بفرستد خود را در آن جسم می بینم از خودم
با یکدیگر در شش ملک بفرستد حضرت و آوردن ابرو در دایند با او در مکالمه
در شش و در سینه را و غیر اینها از ابیات عجیب در شش است یقین می دانم

کتابنا

که اینها را خالق و آفریننده است و در اصل کافی نیز از علی بن ابراهیم روایت
کرده است که عبد الله و یقینی از شام من الحکم که از صحابه بکار حضرت امام جعفر صادق
بود پرسید که ای شام ایاز ترا پروردگاری است شام گفت بلی پروردگاری
من بسیار توانست عبد الله گفت ایاز پروردگاری توانست شام گفت بلی پروردگاری
من بسیار توانست عبد الله گفت ایاز پروردگاری توانست که دنیا را بجهنم جیشتر
کرامت و جلال در شام مرغی کند که نه بخم بزرگتر از آن که است نوز در دنیا که چنانکه
شام گفت مرا نموت دهه از امام خود سوال کنم عبد الله گفت کمال محنت
بشد تا جواب من بگوئی پس عبد الله از جلال شام پروردگاری شام
روایت شد بعد بنده بجزمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام رسید و اذن دخول از حضرت
حاصل نمود و در مجلس آنحضرت نشاندند عرض کرد که با این روحانی عبد الله و یقینی
از من مشقه پرسید است که از غیر خدا و کسی بفرستد او می تواند که حضرت پرسید
که چه چیز از تو پرسید است شام عرض کرد که چنین جهان پس حضرت پرسید
از شام که تو چند خاتمه طی هر می داری شام عرض کرد که هیچ خاتمه حضرت فرمود
که که ام یکت که بفرستد عرض کرد که چشم از هر خاتمه که بفرستد حضرت فرمود
که که ای چند چه قدر است عرض کرد که بفرستد عرض کرد که بفرستد حضرت فرمود که ای
شام نظر کن بر بالای سر خود و از هر دو طرف خود بپن که چه چیز بینی شام
سر بالا کرد که خدای تو هم آسمان در بین دو خاتمه و در هر دو پا با نهاد که ما و نه
اب پس حضرت شام فرمود که ای شام پرسید که خدای تعالی که در است
که در مملکت آسمان در بین دو کوهها و در دو پا با نهاد و در هر دو پا با نهاد و در هر دو پا
در یکدیگر سسی یا کمتر از عدد سس البته قدر است بر آنکه تمام دنیا را در شام مرغی کند

کوزه یا کوچک شود و نه بزرگ تر از آن شود که دست پس شام تم شد دست
و پای مبارک آنحضرت را بوسید و عرض کرد که کافیت مرا همین دلیل ای فرزند زین
بعد از آن شام رفت بمنزل خود چون عبد الله بن زید شام آمد و گفت ای شام من
غیر از آنم که اسلام یارم یا مردم که جواب بخوام شام گفت که جواب میخواهی
چو آیت موجود است بعد از آن دلیل که نام برای شام بان بود شام برای عیال
و بیانی بان کرد و بیانی از نزد شام پروردگار و بجزرت حضرت امام رفت
و از آن پس شام حاصل کرد و در مجلس آنحضرت نشد پس چون در مجلس آنحضرت
و آنجلس عرض کرد که با جعفر بن محمد مراد لالت کن بر سر و من حضرت فرمود که آ
توجهت عبد الله جواب گفت و در مجلس حضرت پروردگار رضای عیال
گفتند که بواسطه خود جعفر بن محمد کتفی عبد الله گفت که هرگاه میکشم که نام
مت یعنی سیده خدا پس جعفر بن محمد از زمین بی برسد که گام خدمت که تو سیده
او پاشی و من عا جز می شدم رضای عبد الله گفتند بر کرد و بسوی جعفر بن محمد و کوباد
که مراد لالت کن بر سر و من دار نام من پرس پس عبد الله بیانی بجزرت
حضرت برکت عرض کرد که با جعفر بن محمد مراد لالت کن بر سر و من دار نام من
پرس پس حضرت فرمود که بشن چون عبد الله نشن تا گاه طفل کوچک
مجلس حضرت نشد و شام مرغی در دست داشت که با آن تخم بازی می کرد پس حضرت
فرمود که ای کودک این تخم مرغ بمن بده انگوشت آن تخم را بجزرت داد آنحضرت
رود که بعد از آن بیانی و فرمود که ای بیانی این حصار محکم که بینی که پوست شکلی
دارد و در زیر این پوست یک پوست نازکی است و در زیر آن نازک طلائی که شام
و نقره است که در معنی شود و در پای اب در میان این حصار می باشد و این
نادر است

نادر است و در نزد کسی از میان این حصار پروردگار یا کسی در مثل این حصار شود
و هیچ کس نمی داند که این بیضه برای زمین خلق شده است یا مانند نگاه می بینی که
شکافه می شود و در همان عرض خط و حال در کس برای عرض پروردگار زیاده
این بیضه پروردگار می آید که اگر نقشش چنین خواهد بود که طرفی شکل این را بر زمین
نقش کند ممکن نیست که باین است نقش کند و اگر باغبان عالم خواهد که در کت
اعضای این ترا بر می کند ممکن نخواهد بود اما این کت که این حیوان از میان
این بیضه پروردگار می آید و باین صفا متفاوت است هر یک بر یک نقش عا خنده و
هر یک صدا و صوتی خوشش آید که در بدن ایشان چشم را فری می کند و شنیدن
از ایشان دل آرزوی می کند عبد الله بیانی سعی طولانی کرد و در بعد از آن
گفت که استشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له یعنی شهادت میدهم بیک
نیت هیچ معبودی که لاتی عبادت باشد مگر آن خداوندی که شریک ندارد
استشهد ان محمدا عبده و رسله شهادت میدهم بیکر جناب محمد صلی
بنده بر کزیده حضرت و بجز حضرت و آنست که آنست که شام و حجت
صلى الله عليه و آله شهادت میدهم باینکه برستی که تو پشوی حقی
و حجت خدای بر خلق خدا و آنست که شهادت میدهم باینکه درین تو بد کردم آنان
کوفی که در شتم در ایمان آوردم بخدا صلا غسل اگر فکر کند باینکه زمان
معبود حقیقی را شناسد با باینکه تا علی آگاه میشود در این املات بلند در این زمین
گسترده و این که هریک بلند در این دنیا ای ممتوج صافی و خالق دارد و باین
کسی باشد که تا در بر نفقت و در پر و عا نطق این محموله است باشد **نظم**
در میان پیشه ط کس بر نقش و نگار که کسی بر حق قالی می نماید بشکار

عربی و فرسی و کرسی و لوح علم از تحت و فوق و در جبال و در او آب و در او بر آرد
و از کجا و بلکه یک نقطه بر کار علم و قدرش چشم پاک که با جبروت غایب
این زمین مهال بر مردمان همان او است و اسقف این همان سر آرد و در
سفره کینه از لطف و کم بر بندگان و مجلسی است از فرزان از راه باطن
جلسه شسته جلوه این خاص و عام و هر در ششم چراغ مجلس سلیمان و کلام
روزی او بخورند این چنین همان که اری کت بر پروردگار طوطی و طوطی این
بشد عام و خاصه شش تا در صفات و چهاره ظاهر بر قاطی بکند و تیر
واجب و لازم و باید بر هند که سبب نطق و جود علم لطیف و جود آن بود
ست و نطق و جود آن لب لطیف و جود آن هر چه علم است بود است چنانکه
در اصول کافی از حضرت امام محمد باقر روایت شده است که چون جناب خدای تعالی
جلیت از ارواح نبی آدم را خلق فرمود و ارواح چهارده مصوم علیه السلام را در برابر ایشان
نایان کرد و ایشان فرمود که ای ارواح نبی آدم بر هند که من پروردگار تمام عالم
جناب که سرور این چهارده نفر است بنور من جناب محمد مصطفی است و این جناب
که در پلوی از روح محمد است جناب علی ابن ابی طالب است که نایب تمام عالم
مقام اوست و در برابر ایشان است و این یازده نور محمد است هر یک بعد از دیگری
نه پس آنجناب می باشد بعد از آن بر سید از ارواح که ای اقرار داری بر بروجیت
من و رسالت پیغمبر محمد و امامت علی ابن ابی طالب و یازده فرزند بزرگواران
حضرت همه ارواح گفتند بلی ای پروردگار ما اقرار داریم بر بروجیت تو و بروجیت
جناب محمد مصطفی و امامت و یازده امام علیه السلام پس حق تعالی روح پیغمبر را
مخاطب فرموده تا ایشان همان کت که ای اقرار داری بر بروجیت من و بروجیت
جناب

جناب محمد مصطفی و امامت جناب علی ابن ابی طالب بعد از آن گفتند بلی ای پروردگار
ما اقرار داریم پس بعد از آن پیغمبری سرافراز فرمود و ثابت کردن پیغمبر بودن
بیشتر آن که ایشان در هر زمانی یکی بعد از دیگری بنام حدیث با خلق بخوانند
و اعلام کند خلق را بر سبب جناب محمد مصطفی و امامت جناب علی ابن
ابی طالب و یازده فرزند آنجناب بعد از آن پنج نفر از اولاد المعصوم را که حضرت
آدم و روح و ابراهیم و موسی و عیسی و یحیی و یونس است مخاطب فرمود و ایشان
همان کت بر بروجیت خود نوشتند محمد مصطفی و امامت ابراهیم و موسی و یونس
و ایشان اقرار کردند و لفظ حدیث طولانی است آنکه آنحضرت که از پیغمبران
اولاد المعصوم همان کت بر بروجیت است که حضرت فرمود که بعد از آن که بعد از آن
آدم و از ارواح پیغمبران کت أَخْلَقَ الْمِيثَاقَ عَلَى أَوْلَادِ الْعَزِيمِ همان
کت از پیغمبران اولاد المعصوم یعنی وَبِكَلِمَةٍ بَيْنَ يَدَيْهِ که من پروردگار تمام عالم و محمد
و رسولی و محمد پیغمبر من است وَعَلَى أُمَّةٍ أُمِّيَّةٍ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ و او جناب خدای تعالی
من بندگان و کلامش آنست و علی ابن ابی طالب که بشوای اهل ایمان
و بانشینان او که بعد از اوستی باشند وَجِبْرِتٍ خَيْرًا از خلقند از جانب من
و حق آن عیسی و خزانة داران علم من می باشند و علی که خلق کرده ام خزانة
این علم را بایشان دادم که ایشان خزانة داران علم من باشند بر ایشان
و در حق من وَأَنْتَ مَهْلِكٌ لِي آنظنر بِهِ که بیتی در بینه که حضرت
مهدی که امام زمان است آنست که انتقام خواهم کشید برت آنجناب
تا آن حضرت تمام سبب من برای دین اسلام که فرار داده ام و آنظنر
بِهِ وَأَنْتَ مَهْلِكٌ لِي که در هر خواهم که در زمان او درستی را که خلق کرده ام تلف کنم
جناب

بیم من اعلیٰ است و داشتهم خواهم کشید بخت آنحضرت از دشمنان و بن خرد
و اعلیٰ به طوعاً و کفراً و هم خلق زمین در زمان دولت آنحضرت
بندگ مرا خوانند که خواه از روی رغبت ایشان باشد و خواه از ترس
در زمان دولت آنحضرت هیچ کس نتواند پرت و کافر شود و درین
چرخ قرار خواهد داشت پس من آنرا که از آن کشف آفرید و ناما بدیت و آینه
یعنی اقرار کردم ای پروردگارا تا بعد مرا که در باب راجع بنی آدم چه خلاف است
و در علم روح مرا که در ایت کرده است محمد بن یعقوب یکنی در جمله دویم اصول کافی
از حضرت امام محمد باقر بواسطه راویان که حضرت امام محمد باقر فرمود که چون
حق تعالی راجع بنی آدم را خلق کرد و در تیره آدم مراد از پشت آدم بیرون آورد
تا بیان از ایشان بگرد بر بوبیت خود و نبوت جواب محمد مصطفی و هر یک از
پیغمبران پس از آن که حق تعالی بر کزید و از ادعای بنی آدم جان به پیغمبری او
گرفت حضرت محمد مصطفی بود و بعد از آن که اقرار بر نبوت آنحضرت
کردند حق تعالی بجهت آدم خطاب فرمود که یا آدم نظر کن بر این که چه می
حضرت آدم عرض کرد که پروردگارا چه بسیارند فرزندان من و بمن تعلیم نما که
ایشان را برای چه آفریدی و مقصود تو از خلقت ایشان چه بوده است و جان که از ایشان
گرفتی چه پالت خطاب استی رسید که جان من از ایشان این بود که بنده کن
کنند و شریک من نه است پس فرمود ای جان پا ورنه بر پیغمبران من و پی روی کنند
ایشان را و مقصود من از خلقت ایشان این بود که فیض عبادت ایشان بسبب
و عبادت بجهت حاصل شود پس حضرت آدم عرض کرد که پروردگارا مرا برایت
گرمی بنم یعنی از این ذرات بر بزرگ تر و بعضی را کوچک تر و بعضی را بزرگتر

و بعضی را بزرگتر است و بعضی را بزرگتر است مطلقاً خطاب استی رسید که ای آدم آنها بزرگتر
گزارند و نور ایشان بزرگتر است از نور بر بوبیت من ذرات من جواب محمد مصطفی
و در باب علی ابن ابیطالب و سایر فرزندان مصوم آنحضرت و از روی دعوات ایشان
بسیار شایسته است که خواهند بود مطلق چهارده مصومند و آنها که نور ایشان که گفته
شده و کجاست تر از ایشان ان اقرار بر اینست که در این دنیا و بعد از آن در آنجا
که اوقات چهارده مصومند که خواهند که در این دنیا نورانی که از نور ایشان خواهد
و آنها که مطلق نورند از آنکه فی انما که ایمان من و به پیغمبری من و آنکه طاهرینند و اینها
از این سبب نورند و این شهادت که می بینی در ایشان در عالم تکلیف نیز
ایشان را بیک جا و راه غای خواهم کرد و هر کدام که درین عالم از نور حقیقت پر
رفتند در آن عالم نیز از نور معرفت بیرون خواهند رفت و کراهی می خواهند
شد و با وجودی که بخت را در دنیا برایشان تمام خواهد کرد لب فرمای مطلق
معرفت نخواهند داشت و مستوجب عجب و عقوبت من خواهند شد و آنها اطاعت
و فرمان برداری امر کن کنند نور ایشان در دنیا کامل خواهد شد و هر کس که اقرار
بجهت آدمی من در نبوت جواب محمد مصطفی صلی الله علیه و آله است علی بن
ابیطالب با یازده فرزند آن مصوم آنحضرت دارد و آن مصومیت کاهت آنحضرت
مدی آن نور را طایلی می فرود آید ایمان باز از نور آن پرده غایبان است و حق
بجز خواهد بود اما درجه و منزلت پاکان دنیا که از نور آنحضرت آدم عرض کرد
که پروردگارا حضرت پروردگار سخن گفتن سخن بگویم خطاب استی رسید که سخن
بگو ای آدم بدانکه روح ترا من آفریده ام و هر چه ترا بزمین آفریدم تا روح تو بخورد
و آنجاست بر طبع تو مختلف اما حوالی دنیا فی است حضرت آدم عرض کرد که

و بعضی را

از این که بجز در وقت دارنده وقت که هشتم تا پنجم صورتی این است و حسب
این که وَأَعْلَىٰ دَرَجَاتٍ وَأَنَا فِيهَا وَبِعَدَّتِ الْأَرْضُ حَتَّىٰ آتَيْتُهَا بِهَا
و بقیه وقت فرموده که هر چه برای این است از وقت فرار آید که در صفای این است
بسیار صحت حاصل هر یکی را که در کتب حشبت ترا سفیدی کردم تا بلای این نبود آن
با وجود اینست تا در وقت که لب عمل بنام در عقاد باطنی دارند لایق سیاهی کنند
بیشتر اینست را که غیر از آن باین بر هم است بر حال آنکه سفید شود و چنانکه
طیغند در آن رنگ سفید در جسم که تا لایق سیاهی است وضع شی در غیر موضع که میباشد
در وقت که در صفای این است در زمان این که لایق هر کسی فرودم و او را هر
کس لطیفتر کسی از او در زمان که او را بدست فرود بود و دیگران برسد و از هر کسی
بجز آنکه لایق بوده است و او را اگر یک جزیه از او تری او را بدست بر حق او و دیگران
بگذرد این معنی است که هر چه آورده است که حضرت موسی فرمود که او را که با او
خود خاری کند در صحرا جمع می کرد و پشته می کرد حضرت موسی عرض کرد که پروردگارا
درسی بپوشه باین قدر میدارد خاری کند از انعام و فضل تو در نزد پسندید
حضرت موسی در میان بازاری گذشت دید که کسی در پای دار آورده چون نظر کرد
مان خار کن و بر زمین بر آید برسد که چه کرده گفته و برود و هستی پیدا کرده است نگاه
گفت که در صحرا خاری کند آمده اند که خار بکنند این شخص باین گفته است که خار
ازین صحرا بر این است که کشش کرده و این شخص از آن پس برسد که زده است
مادر کشید و دیگران از این نزد عالم آورده اند تا عالم حکم نفسش کرده است حضرت
موسی عرض کرد که پروردگارا آنچه کرده عین صلاح بندگان بوده است و در حرکت
پست آنکس که ترا غرضی کرده اند او صلیت تو از تو بهتر دانند خَلَامًا مِنْ سَيِّئَاتِهِ

فرمود که ای آدم وقت که هشتم تا پنجم عمرای این است در زمان این است لب
حال این است که هشتم بَعَثْنَا نوحًا وَآلَهُمُ طَافُوا بِأَرْضِهِمْ وَهَذَا جَمْعٌ مِنْ نوحًا وَآلِهِمْ
میان می آید فرمان برداری این است در مصیبت این است باین معنی که هر یک که در امری
فرمان برداری کند اگر چه کفر مان است اما فرمان برداری است و در وقت که در وقت
ایضا امر کرده ام که بندگان من ناز کنند و هر کسی که ناز کند نهر نهر که در حال ناز باشد
بنازه حضرت و خلاص دارد در حضور خرم دارد همان فرموده است بِأَعْيُنِنَا و هر که
و گاه است که کسی ناز کند برای ربای که برهان برینند و فریب و معر شای او کند
پس آن طاعت که او را در عین مصیبت است قَوْلًا لِلْمُصَلِّينَ أَتَىٰ اللَّهُ نَبِيَّهُمْ عِزًّا
سَلَامًا يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لَقَدْ آتَيْنَاكَ الْوَحْيَ بِوَحْيٍ مُبِينٍ یعنی برای حال کسی که در ناز سلسل
انگاری کند برای ربای برهان ناز کند و هم چنین بر آن آتی آدم که صحبت هر کسی
بصبر هم فضل دارد آنکه او مواخذه خواهد کرد پس از نازی که غافلند و از جریده رحمت
مادر بشا و در قرب و منزلتی نزد ما ندارند و مواخذه مصیبت از او بعد دریافت با
او خواهد کرد و از دانا باین که علم و اطلاع با حادیت و ایات و دلایل عقلی دارند و پشته
مواخذه خواهد کرد چنان که درین باب حضرت آورده است که بخشدن لغت
کنند و آن برای خدای تعالی همان تر است از بخشدن یک گناه دانا باین در بخشدن
تو ای فرمود که ای آدم بَعَثْنَا نوحًا وَآلَهُمُ طَافُوا بِأَرْضِهِمْ وَهَذَا جَمْعٌ مِنْ نوحًا وَآلِهِمْ
که هر کس طاعت کند مغفرت کند و بجز بپوشد هر کس طاعت کند در جهنم پشته
پشته و سعید بیک بخت پشته و البصیر و التامع و الاعنی و الاصم و توار
داد که در بعضی بنا پشته و بعضی بنا و بعضی شتر باشند و البصیر و التامع و الاعنی و الاصم و توار
بعضی که نه قدر بعضی بلندند پشته و البصیر و التامع و الاعنی و الاصم و توار

خواه آنکه چنانچه که چنانچه برای شکر دادن و صلوات کردن حلقه آن فرمود
بودم که کاشکی می مردمان بهشت از آن حساب کار فرمائی کردی و بجای سبب آمدن
آنکه در روزی ده سال آنکه آن خدا فرمود که که شکرش را بخار کردی از سبب آمدن نیز می آمد
آنکه در روزی ده سال آنکه آن فرمود پس از چیزی که مخصوص با بخار بود و شکر کردی و چیزی
را که مخصوص با شکر بود و بخار پس گمانید آن عاقلان که کتاب پیش
چنین است و در آن نوشته شده که با پولای داند و بخیرند و در حال کتاب که در آن است
تاریخ دارد در طرف حوام می کند یا چه جواب می گویند که که با سببهای هر روز
می پرسند و در آن است که در آن نوشته شده که در آن نوشته شده که در آن نوشته شده
می کند یا از آنکه از آن حساب می کند که در آن نوشته شده که در آن نوشته شده
و حساب از آنکه در آن نوشته شده که در آن نوشته شده که در آن نوشته شده
زینان سینه آن که از آن نوشته شده که در آن نوشته شده که در آن نوشته شده
حق تعالی حضرت آدم را پس از آنکه از آن نوشته شده که در آن نوشته شده که در آن نوشته شده
المیلک الضال و صفت خداوند و پادشاه تو آنکه در آن نوشته شده که در آن نوشته شده
بجا با درم و در آن نوشته شده که در آن نوشته شده که در آن نوشته شده
چون حق تعالی عهد بر تویت از در آن نوشته شده که در آن نوشته شده که در آن نوشته شده
چنانکه حق تعالی می فرماید و لئن سألناهم عن خلقهم لم يقولوا الله
یعنی هرگاه در دنیا از کافران پرسیدی که تا آنکه از فرموده است اله خداوند گفت که
خدا ما را آفرید و بهت و لیکن چون جهان از ایشان در باب چنان که در آن نوشته شده که در آن نوشته شده
و بعضی منکر شده و حضرت فرمود که ایشان را دعوت کردند و در سستی با الهی است
سبب بخدا قسم که در دست ما قرار کردند با ما و در دستشان ما سبب شده با ما

در همان عالم در آن حضرت فرمود قل لا اله الا الله که در آن نوشته شده که در آن نوشته شده
کذا قل لا اله الا الله یعنی این معنی است که در آن نوشته شده که در آن نوشته شده
میفرماید که ایان حق آفرید آن چیزی که پیش از این منکر بودند و در علم تکلیف
نیز ایان سخن آفرید با ما و در آن نوشته شده که در آن نوشته شده که در آن نوشته شده
منکر شده با ما و در آن نوشته شده که در آن نوشته شده که در آن نوشته شده
بر آنکه از آن حساب رسول خدا هم پرسیدند که بجهت که تو بر من آن مقدم بودی
و در دنیا از من و دنبال ترا می حضرت فرمود که در علم روح اول کسی که از آن نوشته شده که در آن نوشته شده
خدا کردین بودم در علم تکلیف هم چنان پیش ازین آمدند که خلق را بخیردند
که این عالم در آن نوشته شده که در آن نوشته شده که در آن نوشته شده
که باز ماندگان را در آن نوشته شده که در آن نوشته شده که در آن نوشته شده
حیث وارد شده است که از آنکه از آن نوشته شده که در آن نوشته شده که در آن نوشته شده
و آنکه از آن نوشته شده که در آن نوشته شده که در آن نوشته شده که در آن نوشته شده
و آدم یکت یکوعده موی که زیاد بود که ندارد و یکوعده غیر موی این و در آن نوشته شده
حضرت فرمود که خدای تعالی در علم روح با هر یک از در آن نوشته شده که در آن نوشته شده
تا در ایشان قرار داد فرمود که در علم تکلیف خلایق در عمر تو خواهم داد که چنانچه
سال یا هزار سال یا ده سال هر قدر که لایق حال او در این دعه و در آن نوشته شده
معین می گویند که حساب مستی است یعنی دعه نام برده شده و دعه و یکوعده
که با معنی که فرمود ای فرزند آدم بد آنکه دعه دیگر میانه بین تو و پادشاه که آن
دعه موقوف است بهل تا اگر عمل نیکی کنی و مردم دعا می خیزد بر تو کند عمرت را
زیادی که در آن عمری که قرار داد کرده ام پشتمه عمرت بدمیدم و اگر کسی نگوید

کند عمر ترا کمی که بر ازان و عده معاینه شسته می بری و این معنون از حضرت بخوبی
دیده نظر که نما آجلان آجل محضوم و آجل موقوف یعنی این دو عده
موقوف است یکی معین شده که سابقا خوانده معین شده است که طمان مدت در بنا
شکست که معنی قلی فرمایند فارذا اجاء آجله لاجل انوار موقوف ساعده
و اینست موقوف یعنی چون عده عمر تا لب رسید که کساعت می دانند
که با ازان و عده است بشته از عده از دنیا برود و این ایضا است و
مقتضی این شریفه بحواله الله ملا بشاء و بسبب بی باشد یعنی خدای تعالی
هر چه را خواهد داشت می دارد و هر چه را خواهد محوی نماید پس مصمم بود که هر گاه
برای رت امام حسین برود و از خانه پیش که بزم زیارت آنحضرت برود برود که
از عمرش باقی مانده است در سال میوه مثل او ده سال مانده است پست سال بیوه
و اگر که مانده است در روزی شود و هر چه دیگر دارد شده است که اگر پدر و مادر فرزندی
را عاق کند عمر آن فرزندی کم میشود و معنی آن است که فرزند ستم برحق پدر و مادر کند
خو آه در حال حیات ایشان مثل آنکه مرگ است ایشان کند با اگر غیر باشد از اوقات
ایش نماند برود و در بینه و کسین هر چه با ایشان بگوید و مانند نما خواهد ستم بند
اینان که خواه بعد از مرگ ایشان در میان ستم کند مثل آنکه طلب از سرش برای
ایشان کند و در نظر مردم از بعضی ایشان نه هر دو لطف برای ایشان کند با وجود
قدرت ظاهر اهل ستمی یعنی عده که همان صلواتند و اینست در عالم روح بار
هم مادرش معین و نام برده شده است امام حسین است و اهل معلق و عده است
معلق بشرط آن اهل موقوف است پس عده عمر انسان که معین شده است اهل ستم
و عده که معین نشده است اهل معلق است یعنی عده بشرط است و اهل ستم با اهل حشر

در اصول



در اصول کافی دارد شده است که مالک جنتی از حضرت امام محمد باقر پرسید
که معنی این شریفه و اهل موقوف است انما خلقناهم من قبل و اهل
شفا جنت حضرت فرمود که معنی قلی فرموده است که ای انسان عالم روح در کمال
می آورد که در روح از عدم بوجود آوردیم و حال آنکه پیش از عالم روح هیچ چیز
بنا بر سید از معنی این شریفه هلک علی الاطلاق جنتی است که
کم پکن شفا سئل که در جنت حضرت فرمود که معنی قلی فرموده است برود
بکوتی بود که آن در عالم روح بود و نام او را کسی در عالم تکلیف نمی برد
در عالم تکلیف بهشت که بر شد فصل دوم از آن که سب زینت اهل ستم در جنت
عالم تکلیف که روح با ناله است که از آن دنیا خوانند قال الله تبارک و تعالی
و تعالی انما خلقنا الانسان ليعرفه لما خلقنا الانسان ليعرفه لما خلقنا الانسان ليعرفه
سپه پندار بهشت یعنی بر سر که که با فریاد است نواز لطفه است معنی که لطفه بر
از صلب پروردگار مادرش ریخت و لطفه مادرش نیز از میان سینه مادرش
بر آن لطف ریخت و با هم آمیخته شد چنانکه معنی قلی فرموده است که قلینظر الی
انسان یحیی خلق یعنی باید انسان مگر کند که خدا او را از چاه فریاد است
خلیق من صلبه ذالین یعنی من باین الصلب و التراب یعنی
خدای قلی او را فریاد است از آن بر سر معنی که پروردگاری آید از آن است
و از میان مهره پشت پرورش داد میان استخوانهای سینه مادرش ریخت
و در شده است که او جمل همین قدری از استخوانها را زودا که پشت مادرش بر شد
نخست جاب رسول خاتم آمد و آن استخوانها را زودا که پشت مادرش از آن گاه
گفت که من یحیی العظام و معنی آن است که من یحیی العظام که زنده کند این



استخوانهای پر چربی پس حتی در آن نیز نشسته و در آن اول بر آفات ایشان تا آنکه آنرا
 بپزد و در آن قاردا هو خضرم مسهلین یعنی ابوجهل بخاطر غنی آورد که در آن لفظ
 کفریم که حال است و است با مزاج می کند و در یکند و صرب کثافتها و کثیف
 کثیفه را برای اسهل بان می کند ابوجهل نمون درازیا و افزیش خود مشرب
 حال من کثیف الطیام و حی در چشم ابوجهل نمون می که یکت انکی که در کینه
 است و مندی پر سید در بر بره را قل عظیمنا اللذی لنا لها اول من حی
 کجای خود که در آن می کند این سخنان را آن خدای که بنوده اینها را فرموده و اگر
 ابوجهل نمون استیاری کند از این سخنان استوار شود و در روز عجبای می شد
 بگوید عظیم است که در خدای تعالی اینها را جمع کند کجای خود که خداوند است که این
 استخوانها را دوباره جمع کند و هو کل خلق عظیم در طاعتی که خدای تعالی هر
 افزیشی را است اللذی جعل لكم من الیخیر ما لا تعلمون تا لا تا انتم
 حیثه و وظل وون استخوانی که درخت سینه اش برای نامی افزیند
 از آن اشش می افزیند حضرت فرمود که آن درخت سینه که خدای تعالی برای فرمای
 اشش از آن پران می آورد چنان است که در پانی در راه شام منزلی است که بگوید
 در و درت هوا کجای غالب است که اشش از آن پران می آید و در آن از آن پلان
 با سخنی می رسند مجامع باشش می باشد و حق تعالی در درخت در در طرف آن راه
 آفریده است یکی درخت برنج یکی درخت نارد چون قافله با کجا برسند و بار بریزند
 ش می از درخت مرغ می کند و بر شخ و درخت عنبر میزنند بزمان خدای تعالی اشش
 از درخت عنقا پران می آید و در آن از آن اشش میزنند و مرغ می کند و مرغ میزنند
 میکند بصفتی در بر قول ابوجهل نمون می کند و میفرماید که آن خدای که در است که در
 درخت

درخت سینه اشش پران می آید و در آن از آن اشش میزنند و مرغ می کند و مرغ میزنند
 البته در است بر از آن فرمود که اولش الذی کلک المستویات و الاصل
 بیضا و بر علی ان یخلف حیثه ای خدای که در آن است استخوانها را
 در است که اند سمان در بین یک سمان در بین دیگر با فرموده در فرموده
 یعنی البته میتوان که سمان در بین دیگر اند این سمان در بین دیگر
 و هو الخلق العظیم و حال که خدای تعالی آفریننده و دانسته است عظیم
 استخوانها را ذالذی استخوان ان یقول که کثیف کثیف و جز این نیست که کثیف
 چون خلق بجزی بگرد و اراده کند که بجزی را از عدم بوجود آورد همان است
 که می گوید بجز پس همان جز در همان لحظه همان جثت در یک وضعی که در آن
 اراده کرده است موجود میشود و از حضرت پرسیدند که چون خدای تعالی با لفظ کثیف
 جثت پران به خطاب کند بجزی که بجز در این لفظ کن عقلت وجود آن چیز
 میشود و چنانکه اگر خدای تعالی اراده کند که بجزی را از عدم بوجود آید و خطاب با کند
 یعنی گوید که موجود بشود پس البته آن جز موجود است آنچه است پس این لفظ کن عقلت
 وجود موجود عظم در این معنی است عزت کافر خدا عدم است جثت جثت وجود مصوم
 فرمودند که خدا شیجان را در جثت که در وقت می کند بعد از آن فرمودند که بران
 ای شخص که چون ملاک علم جثت ندارد و هیچ کس علم عجب ندارد پس چون خدای
 اراده می کند که محمد و می را از عدم بوجود آورد و بگوید که ملاک که در محمد
 از عدم بوجود آورد آنرا در این ان ملققت نوزده و ش ده حضرت خدا کند و بعد از
 ش ده استیج و تقدیس خدا کند دستوب رحمت تفضل نوا سستی نوزده و ش ده
 جثت لفظ کن را ایجاد میکند که ملاک کثیف نوزده و ش ده است سنده و تقدیس خدا کند

خود می فرماید که لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ که در لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ است
یعنی بِئْسَ مَا لَنَا مِنْ حَكِيمٍ عَسَى أَنْ يَكُونَ بَدَلًا یعنی خداوند است از برای سرسخت
عادت نیست به عبادت نمی کند بلکه از لایق عبادت می کند و باید داشت که چون خان
علم را در راه که کمال است از خاک خلق کند یعنی اراده که قلبی به آن عمل کند که آن
بهر سطر آن قلب است یعنی خدا دارد ارواح نبی آدم را نمی طلب فرموده طلب که در کای
انواع نبی آدم اراده از لایق من تعلق گرفته که قلبی از خاک فلانی برای تا خلقت کنم
تا شود با سطر آن قلب بطلب خود برسد یعنی این قلب را که بترقی می دهد باید
خود را در آن کشف کند که از من هیچ غرضی از آن غضا را کار نگیرد مانند مغرب درگاه
من شود پس اسما در این راه عرض بدست چهار روز فرموده در عرض دور در سراسر
مخلوق می آید و بار روح نبی آدم طلب فرمود که ای نبی آدم این همان خاطر عالی دین
درگاه است که عالم جسمانی است بطن وجود تا فریم بشماره بطن وجود و چون
حضرات چهارده مصدوم پاک یعنی محمد و آل او علیهم السلام فریم در این طلب در روز
چهار ارواح نبی آدم فرمود در بعد از آن فرمود که ای اقرار بوجه نبوت من در سراسر بنوع
من در ولایت علی بن ابی طالب است در سراسر تمام عالم و در کشف نبی اقرار
داریم بعد از آن حق تعالی فرمود که منو الله ما را همان خانه مشرف سازم تا فیض
ولایت پیغمبر بر من برسد و اگر خدمت را در روزی خلاصی و صفا بجا بیاورد پیش را بر سر خط
حق اتم رسانید صريح چون خداوندی قدر ملائزال با دست جانی نیاز و ذوالجلال
خوبت سازد و لبان نیاید تا بادش مل کند لطف و عطا روح لب از سبحان با
مژده که در او از کرم کشف و شنوده کشف میجویم که همایش کنیم عالم و آدم تا شرافت
کنیم که خود خدمت کر بندی چه مورده کلمه بخشیم سبانت کنیم در کتب عصیان من دانی
که غیب

که غیب در چاه داشتیم پس چون ارواح این مژده را شنیدند داشت دی خود
بر جای خود نماندند و بسیار شرف شد و در وقت قلب که در پیوسته است که در
خداوند آن جسم را که بترقی ما بدی نمودن خواجه بود آنچه می داریم در اطاعت
کوشش خواهیم کرد بعد از آن حق تعالی از ایشان بیان کشف و ملائزال طلب کرد
و این ملائزال اعلام کرد که بر ایند ای ملائزال جسمی از برای ما لب این ارواح خلق می کند از خاک
که این خاک مزبور بر آب و آتش و باد باشد و این چهارضا صخره مخلوق است با هم آمیخته
بسیار هم در میان میسازم که از آن بهتر مستور نباشد و آن قلب است متوقف این ارواح
بسیار هم در ایشان چنان گرفته ام که با وجود قدرت و خیر و خواست صفت خود
داری کند و از برای من نکنند و لایق شمای من است ای علم مکان است نزد من یعنی
راضی تا لی در قرآن مجید با فرموده است که قَالَ رَبِّكَ لِلْمَلَأَ الْعَالَمِينَ
إِنِّي جَاعِلٌ فَیْهِ الْأَنْبِيَاءَ خُلَفَاءَ یعنی با دکن ای محمد چون فرمود پروردگار
چو در جلا که ای ملائزال باینده کن از غضا فراد جسمی میسازم که ارواح در آن بترقی
کنند و در زمین جا بکنند و عبادت من کنند و نسبی بعد از منی پانصد و طبع بعد
طبع و در ایشان تکلیفات در سراسر و این چند قرارداد خواهد کرد و آنچه در عالم
روح در وطن ایشان است در عالم جسمانی ایشان ظهور برسد و اتفاق در جهان
هر یک بر دیگران ظاهر شود و عبادت و اتفاق و عبادت شمر می ای بگوشش معلول
و مانند او از بطن ظهور برسد و اخصی را دست سلمان دانند او نیز از بطن بگوید
که ظهور فراد در دست آن محمد و آل محمد درستی خود را در عالم جسمانی جلوه دهند
و هر یک در زمان ایشان که باشند اطاعت داشت ل امرایان کنند و از نزلت
دور پانصد تا او را که خدمت ایشان کنند و از ایشان مسائل تکلیف خود را بگویند

و اما در جامه های خود برادره ایشان شکر کند و ذکر روزی ایشان از بلا و میده بزیارت
ایشان پانصد و هفتاد که در روز مال خدا است نه شکر کند بعد از آن است این بزیارت
توسعه ایشان در روز عاریت و امانت ایشان که باقی مانده است در سال تکلیف خود را
نماند و عمل کند و اما در روز بزیارت جوهره شکر ایشان فرج کند و دشمنان آن
شش بیست و نه در میان ایشان آن از آن کند و از بیت رسانند و تیغ خود را بر
ایشان بکشند و آن عداوتی بطنی که دشمنان در حال روح به سلطان و ابوزر و مانند این
دشمن در حال عداوتی ظهور آید و آن عداوتی که عبدالرحمن این محرم مرادی علیه السلام و مانند
در حال روح و جنب علی ابن ابی طالب است در حال عداوتی ظاهر شود و چون در حال عداوت
یکدیگر را عداوتی و منزلت عیسای بر و بران را بجزیر و سفال است این اندام شاد و شاد
چرا که اگر این عداوتی بطنی و عداوتی بطنی بپوشد جسم ظهور نرسد و بعضی فرست
کنم و بعضی را عقوبت کنم تا بخت خوابید که ملاک را در حال عداوتی آن در عرض کند
که بر در کار آن بخت عداوتی بپوشد و بپوشد این عداوتی بطنی
و نه ایا از عالم روح به سماوات میری و لطف بقابل بر می کسی که کوف کند
در زمین و خون نطووان را بریزد و آید بگوید در بهت که چنین ظلمی از لای نطووان
واقع شود هر چند مایه این که افعال تو محض محض حکمت است و عدالت و از علم قدرت
تو بکسر و ظلم و ستم جاری شده و سخن توبیح بجهت کند و لطفی است که
در حال آنکه مبادا این که میدانیم که افعال تو محض حکمت است باز منزه میدانیم
ذات محترس ترا از صفات ذمیه که ظلم و مانند آن باشد و محترس می دانیم
ترا از حیث دلیل کردن که دیگر بر یاد بر دیگری است و می دانیم از فضل برت آن شایسته
دازد و خواهد که در از هیچ صفات ذمیه منزه و محترس میدانیم و چون ملاک
از حقیقت

از حقیقت عالمی که با کمال خود نماند و نماند که در افعال خالق عالم محض حکمت و مصلحت
حق تعالی با این که فرمود که این عالم را لا یظلمون یعنی من مبدع آن چه با سبب این
جسم خدایی چند که درین ماده افریدم و آن خاصیت این عالمی را بحدودش و این عالمی
کسی مزاج سرد کرد و مزاج سیه را و طبعی علقه که سبب این است و او که از مزاج
سبب این در وقت تفتیح میکند و می گوید این دو جسم صغیر آنرا که در این عالم
عین صغیر است و از طبعی که مزاج این مزاج و از مزاج این متصل بین عین
و نه نفس صغیر است و آن باطن بسیار است و جدا کند و وقتی که از مزاج این سبب این
که انوقت از برای کند مختلف از طبعی و مصلحت تجا و خلاصه حق تعالی ملاک را
نمود و فرمود که خاک از زمین جمع شد و در وقت آن از آن خاک صغیر شد و صورتی
در نهایت خوبی حسن لطیف و فوق آن مقصود است سز شده پس خطاب
الهی رسید که ای ملاک از جسم زمین و این جسم خوش تر که می بیند برای این
حضرت آدم که بر او میان است افریدم قاردا است و بپوشد و لطفی بپوشد
و تو بپوشد ففعلوا لله ساجدین پس چون بعضی این عالم را در وقت انعام
کردم و در روح مجتهد که قبل ازین افریده بودم مقترف و دستا بر این عالم را در
پس برای عطف و رحمت من و لطف و شفقتی که در باره این مخلوق خود
دارم سجده کند و عمل بیکبار سجده بپوشد پس چون این خطاب ملاک رسید
هر گزنده ستمعا و طاعتا یعنی شنیدیم و اطاعت میکنیم اما پس معلوم که
بغیر سستی باشد از انزال است و از سزای جتان بود و خواستش کرده بود که در
سزای ملاک باشد حق تعالی او را در صف ملاک داده بود و عبادت بسیار کرد
و در هر عبادتش از هر پیشتر بود اما در باطن خود باین بود و از خود راضی بود

جی در اهلک و اهلیم در روزی که نام کتبت با نهار رسد و پیران را در حیا و استیلا و شرف
و مؤمنان و کافران هر از دنیا بخت کند و زبنت بزبان پیران از زمان حساب شد
مستقلی تم بر سر کتبت از دنیا بخت کند و او صیای او نیز از دنیا بخت کند
که از کتبت کند که فرزندش از فرزندان کتبت شد که نام او صیای ال محمد است و در علم
و کتبت است به بعد پس چون بخت کند هر روز و قوت الوهیت المعلوم است
چنان که در آن زمان از دنیا بخت کند و در کتبت برای تو باشد و آن روز تو به
و کتبت بخت تو پس کتبت پروردگار را بر فرزند آن آدم تسلط بود که
ایش از آن راه به بریم بخت کند که این از آن زمان بخت است باقی رسیدگی
معلوم است از آن کتبت و در هر چه خواهی کن پس کتبت فیض کتبت لا یخوفنا هم آنچه
بخت تو به بخت تو که نام فرزند آن آدم را که راه خواهم کرد لا یخوفنا هم فیض
الکلیه بخت کن که نام تو که ظاهر کرده باشد اطاعت خود را حق تو فرود آید
لا یخوفنا هم یعنی بخت سلطان یعنی بر سر کتبت مرز بخت کنان من
تسلطی بخت و غنی توانی ایث از آن راه حق برود بری الا من انشکت من
الغنا و بخت مگر کسی که پردی تو که از کرمان پس کتبت که پروردگار را بخت است
بختی لا یخوفنا هم فیض کتبت است بخت یعنی پس لب بخت بخت
ایش از آن راه رحمت خود را ندی من هم بر سر راه ایشان می نشینم و راه رسد
برایشان می بندم که اطاعت او است و آنرا کند بخت لا یخوفنا هم بخت بخت
و اهلیم و مؤمنان و کافران و مؤمنان بخت بعد از آن از پیش روی آن خواهم آمد که
ایشان را بخت پس کتبت از بخت ایشان خواهم رفت کتبت به راه ایشان
بخت پس کتبت از جانب رسد ایشان خواهم آمد که ایشان را که راه کتبت بختی
کرد

که مراد است خود بخت از دنیا بخت کند و بخت از دنیا بخت کند و بخت از دنیا بخت کند
درستی از من کان کند و اعمال برایشان را بخت کند که بختی خود و هم که ایشان
بر کند نام خود بخت کند و ذوق دشتی کند مانند این که احوال در میان جهان
دل است به جهان خودی که بخت کند که بخت کند که بخت کند که بخت کند
حرکت نیست و این چهار از زدن و فخر و او نشان خود میداند هر روز و بخت کند
بکند و هم چنین اگر کسی شری جایز یا بخت کند با علی یا کتبت هر روز با بختی با
روح به بخت کند و اعانت قلبی کند با پانی بر مظلومی بخت کند که بخت کند که بخت کند
بخت کند که بخت کند و بخت کند که بخت کند که بخت کند که بخت کند که بخت کند
از سخنان او بر او بخت می کند و هم چنین هرگاه احق مؤمنی یا بخت کند که بخت کند
چون که آن سخن را که گفته و آن سخنان را که گفته بر دهانی خود بخت می کند و بخت کند که بخت کند
که بخت کند که بخت کند که بخت کند که بخت کند که بخت کند که بخت کند که بخت کند
که نام که با خوف نازد با بخت کسی مال کسی را از زنده یا بخت کند که بخت کند که بخت کند
در شش و دیگر بخت کند که بخت کند که بخت کند که بخت کند که بخت کند که بخت کند
ای بخت کند که بخت کند که بخت کند که بخت کند که بخت کند که بخت کند که بخت کند
در دنیا می برادر دنیا بخت کند که بخت کند که بخت کند که بخت کند که بخت کند که بخت کند
از جمال این زمان و سایر زمانهای دیگر بر عمل ای به خود بخت کند که بخت کند که بخت کند
ذی الجوشن علی القدر والکرم و بخت کند که بخت کند که بخت کند که بخت کند که بخت کند
بر سر بخت و وارد کرده و بخت کند که بخت کند که بخت کند که بخت کند که بخت کند
این بود که با و بخت کند که بخت کند که بخت کند که بخت کند که بخت کند که بخت کند
که چنین بختی نماید و چنین خدمتی همان کرده است و بخت کند که بخت کند که بخت کند

دقیق بود که سر مبارک سید الشهدا با هم سر کون و تنی که در چون بجز محسوس بود
چندین ساله و در آن ساله بیست و نه روز در خواران فرزند این است
که آن گنون بر او بیست و نه روز کافیه فیض کما و ذمما فقلت خیر
لله انما شاء و اما یعنی چون کتاب مراد از ظاهر لغوه بود که گشته ام که بر است
انچه مراد از این است بر در این معنی که خفته میگردان معون کوی بر یک
کمان بر سر ظاهر لغوه خفته بود جا دار و در آن گسی برای خاطر تو گشته ام که مادرش
پسندد و خواران است و بر شش بر مومن است ای بر گشته ام شمنی که اول
تا روز خنده خفتن را از نجات کس نباشد در جهان از پدر فرزندش و لایق خیر الشهدا
هم زمانه در چشمه پیران زمان در شجاعت از عرب هر گسی چون او بود در سنه دست
چه خاتم بر در او بر زبان در فصاحت نطق و اول آیت عقیق در صفت ملک شریف
فرسیان تشبیه در ناک محبت در زبان کر با دل بجز در غم طفلان بجز غم
نشان سر نهاده دره نقد در ذکر و دعا و عفو از شش طلب کرد از برای شهادت
کرد و لکن از راه کجا بود زمین غم میشد آب هر که دیگر بود میدادش در شجاعت مان
من برای خواهر بلوئی دهان تو چشمه خون از طوی تشبیه اش کردم در آن این
چنین فتح غایبی در زبان خرمی در کس که در دنیا هر که از خلق جهان خوار این
نوشنودی تو ازین ای بر چه ترا دارم چه پر و ایم بود اندوکران ای مجانب حسین ای
شعیبان جان تازه خاک غم بر سر کینه از ماتم و آه دشمن این چه ظلم دی حساب
ای مجانب حسین چون تو این بشنید این حرف از زبان دشمنان میکند از معون
شهر آردین تیره بود زبان خفته کوی بر بزرگ عیسان چون توان جان بکنید
جسد زین ما جو شد نفس تنک از غم از زرب تشبیه کمان کوخیزان در طبع کمان

برین که بر بگشت از سینه صاه و دشمن ساقی کو فرزند تشبیه لب فرزند خورشید
و در العفار خون نشان سازد نشان در نشان مرغ و ماهی از غم او دیده که یان در در شب
نزد این خالی ز نام مانده در نه هستان یکیشی از شتر تشبیه دلم از طواف مختلف
دریم هسوس بر رو بخ و دهکشان کفش از کفش از بر چه دایم در ناک کلاه بر بیخ
کشی با چهره آتش نشان کفش بر بر شید که با جمعی حسین خاک غم با کلاه بر شید
در هستان رو به هستان کردم و از او کردم شمال کفش هر چه لاغری نوی چون
از عوان کفش بر شید چون که در سازم بر شت که با قهر غشا در وقت بنم کجاک غم
عیان در میان خون حسین تشبیه سلطان کجاک یکدم در نه بختری که نظر کردم
نهان چمن چون شد انباشت از شرق غم سر کشید سر بر بند دیده که یان مرغ آتش
نشان کفش حضرت کو و زجه داری ز زخم کفش چون بشد مرا آرام ای این
جهان تاج فرق من کجاک کلاه باشد است سر بر بند بسد و سامان زدم در بیان
در زین هر که نظر سازم بدشت کلاه روی دنیا از عوارث بنود آتش نشان تشبیه
که که پیشی جمله از تو زمین است بخودی از صد فرزند کوز سیدام سلام عیسان ای مجانب
حسین ای در میان از غم چون توان آرام کفران خصم ما شعیبان رو بجز کن
بر درشت صحای حقیق تا بر بنی جمع در صحای یکجا اموان سر نهاده بر سر هم آه و
زاری میکند از برای ماتم و آه غم لب تشبیه کمان از کوی برای چای کن مؤالی غم
آه از آه بشنوی با نوحه و آه دشمن بسببان در بوستان ماتم که شد صد هزار طوی
از غم دیده که یان از غم لب تشبیه کمان استغلا لعنت له الله علی القوم الظالمین
حاضر بس معون تشبیه با در که خدا و ما چنان فرزند این آرام از راه پروان
بر هم که در مر علی بری بکنند در نظایان طوبه که در وقت دم برایشان عملیای

پشیمان نشدند و گفتند یا قینا علینا انما نغنی برده ما مستم کرم نفس خود
را که لا تظلموا انفسکم و لا تظلموا گفتند یا قینا علینا و اگر تو ما را با نری
و بر ما مکنی مژده ما از عجز زبان کاران خواهیم بود خطاب کنی سید کای آدم ای
خواجه دران بر این بخت و این رویه بجا بزرگین و در روی زمین شیطان
مستحق تر می باشد و تا از این بخت و از اویم و هرگز نه کافی و اویم چنانکه حق تعالی
فرموده است یا قینا علینا انما نغنی بعضی علقه و قینی با این رویه از بخت و زمین
روی در طایفه که بعضی از آنها دشمن بعضی بشیطان و مار و رشتان تا خواهد
و لاکم فیما لا تدرسون و تقرروا علی جهنم برای ما در زمین جانی قرار
دهد و بخت ما وقتی معین پس حضرت آدم و حوا را از آن مکان بردن آمدند
بیشتر از برن این انشا چنانکه حق تعالی فرموده است یا قینا علینا انما نغنی
برای بعضی از این سوال فیما برودن که در شیطان ملعون از آدم و حوا علیهم السلام
بسیار است ای زانما نایه با این عورت این زبان منی که محتاج بلباس شود
و در تحصیل لباس طعام تهیه برشت کند در زوال کجا ساد هم عقلم بعضی فرمود
بود لا تظلموا انفسکم و لا تظلموا و لا تظلموا و لا تظلموا
یعنی ای آدم بر سر یک شیطان دشمن است و دشمن زوجه تو هست پس مبادا که
بجمله زوجه را بخت بردن کند که اگر از بخت پرورن رفته بشفت و تقدیر حوا پیدا
دبا به تحصیل خوراک و لباس و جاسکن برای خود بکند و اگر در بخت بماند مدام در بخت
و عذرت در زودت خواهد بود لا تظلموا و لا تظلموا و لا تظلموا و لا تظلموا
که قرار داد کردیم برای تو و جهت حوا که در بخت کسند نشوید هم بر این رویه یعنی محتاج
به تحصیل خوراک و لباس نشوید و لا تظلموا و لا تظلموا و لا تظلموا و لا تظلموا
کرم

کرم برای تو و جهت کسند نشوید و لا تظلموا و لا تظلموا و لا تظلموا و لا تظلموا
بخت و اویم در بخت و عذرت خواهد بود چون این عهد را از آدم گرفتند و اویم در بخت
و اویم در بخت شیطان که حوا را فریب داده بود و حوا در آن عقیم میاید که هر چند بود
بند در آن عقیم میاید که آنگاه آن عهد و پیمان که حق تعالی در آن عهد و پیمان از آدم گرفتند
فرموده است که حق تعالی فرموده است و لا تظلموا انفسکم و لا تظلموا
یعنی برستی که عهد و پیمان از حضرت آدم گرفتیم پیش از آنکه کس شیطان او را فریب
پس آدم هم فراموش کرد آن پیمان را که از او گرفتند و اویم یعنی آدم را بجا بخت نماند بود
که ما عقیم او را و اویم که شیطان دشمن است و تر فریب میدهد و ما را فریب او را بجا بخت
سود و نسیان لازم آن انشا و بخت که لا تظلموا و لا تظلموا و لا تظلموا و لا تظلموا
فی الارض ان یعنی هر دو فراموشی مانند حلی است که در انسان سرشته شده است ازین
بس آدم هم نفس نشد و بر سر شیطان متنا کرد که بتر کند زانت که فریب است و هر که
شد و اگر یکت چون ما حضرت آدم و حوا کرده بود که شیطان فریب می دهد هرگز فریب
خورد چنانکه حق تعالی فرموده است که لا تظلموا و لا تظلموا یعنی در حوزن کند و در
شون در آن بخت با هر که از فریب و تر و بر شیطان آگاه نبود چنانکه حدیث وارد شده
که حضرت آدم هم هرگز این کار نمی کرد که شیطان را فریب دهد و در هر که شیطان
ملعون پیش از آن کسیر با زنی داده بود اگر نه این بود که آدم هم این کار نمی کرد
مسم بر روغ خود هر که فریب می خورد ظاهر خطاب است که سید کای آدم و حوا بر روغ
از بخت و تحصیل خوراک و لباس برای خود بکند حضرت آدم هم با حق تعالی از آن مکان
برون آمد پس چون دید که لباسهای بخت از بدن او بخت حضرت آدم هم از آن
پروردگار و او را پشیمانی و ذمات که از خود هر دو دست مبارک حوا را بر سر خود زدند

دارد و شده است که یکی از اطفالی میوه از مخصوصه پر سید که بخت است که با بر زینل تمام آنها
مشغول شود و در وقت صبح بر پیش رو پشت در نماز کند
حضرت خرمه ز که چون آدم را کندم خورد و با سهای بهشت از جن مبارک درخت
حضرت خرمه زده شد و از راه خالق دست بر سر خود ز پس چون خوابت که میباید
مشغول بود و خلیفه ای رسید که ای آدم بر آنکه تو با بر بخت بیا بی و تقویت بر آن
با همی چون از تو گرفت اول صادر شده است الحال در خواب از مشغول نماز پس
اعلام کرد با دم که زمان خورد لثوی و صنف کن که از کندم خورد است و در باغ خورد لثوی
و بهشتان کن که لثوی کندم شنیده است و در وقت خورد لثوی که متوجه درخت کندم شد
و در وقت خورد لثوی که لثوی کندم حیدر گوشت که ده است و سر خورد لثوی
که دست سرت است بر سر زده و پشت پامی خورد لثوی که لثوی درخت درخت
آدم به همین طریق و فرستاد در بر اولاد او قرار دادند که وقت نماز وضو با لثوی کندم
حرف بنویسد و در پیش از آنکه آن اثر مانع است از دخول در عبادت و باید که در رفع آن
مانع بکنند تا نماز صباح بنویسد و در حالت حرف و محو شدن حرام است که نماز کند
چون رفع آن مانع بنویسد و در حال نماز در رفع آن مانع بود و در وقت نماز
پس اگر حرف از نماز باشد و در وقت نماز صباح می شود و اگر حرف که باشد
در وقت نماز بنویسد و نماز صباح می شود و پان حرف که در وقت نماز و در وقت نماز
رسا ل نماز مشغول ذکر کرده ام خلاصه چون آدم را ما بر شد که از بهشت پرده آن آید
خالت زده کاین شرمسار با برهه شکیباز از بهشت پرده آن آمد و از پس خالت از
خود داشت بلکه حضرت خواند و با وجودی که خالت از طینت حضرت آدم سرشته شده بود
در عالم روح نیز با هم هم طیبیس بود از حضرت و از بهشت خواند از کوشش کرد و کرد

کنان دواد با کویان در آن طایفان بر پشت و بر زمین بر سید که الحالی که بر سر است
و در آنجا چشمه ای و مرغزاری بر کینا می دید همان جا چشم کویان در آن زمان
در مشغول عبادت شد و بزبان تفریح و نیاز بر نگاه داشت و بی نیاز و طایفان چاره سستی
و مانند خواند بهنگ حسرت از رویه می بارید و کلفت **من حاجت** ای که می بینی
که رویه سیاه است و کارم تباها چگونه لطافت متناکم چکر سر از شرم با لثوی کندم
یکن با بریم **ریحی** ریحی بسین ناریم **بغیر از تو ای خالق** داد بسین **نیش** بر این
رسن مرا که پس اعضا نمود **بشره تو** میسر نمود **در این** چست کن از کم برده کوش
که جز تو نباشد کسی بر او پیشش **خدا یا طغیان** با جوال کن **همه** این بر پیشانی خالت
که از سخت عزت تمام **بجناک** شدم از بر بای خود شرمناک **علاء** حضرت آدم
در آن صحن مشغول تفریح و زاری و گریه و بقراری بود و از پنج نب حضرت خواند از
خالت پروردگار خود از بهشت پرده آن آمد و از یاد آدم رفت و با کیه و زاری و لوض
و بی قراری راه پابان **در پیشش** کفت **در برشت** رسید به پابانی خوشتر است و اگر
که در آن چشمه ای و مرغزاری و در همان جا از آن آب چشمه فرستاد دردی نیاز بود
خالق بی نیاز کرد و بیاست خدا کشغول شد و آن مرغزار مکانی است که الحالی شرمناک
شد است چون حضرت حواء در آن مرغزار نشاند و خوابید و از ناکبوی او در آن صوا
بر کینا **چچیده** در عنفوان و در چینی و بل و نطف از آن جزیره **بیل** می آید و آن کینا **هوا** روی
عطر کبوی حضرت حوا کرفت است راوی که کیه که حضرت حوا آن مرغزاری **نا** لثوی
حسرت از رویه می بارید و بر نگاه حوا **حق** می نالید و می کلفت **من حاجت** خدا یا تو
اگر از حال کن **عیانت** پیش تو احوال کن **ذخبل** بخوردند **م** شرمسار **کند** کن **ز** جو من
ای که در کار **بهر** نگاه **لطف** تو دارم **امید** کن **خوا** می نمودن **مرا** نا **امید** بود **بهر** کس **ای** می

اینکه من از لطف تو است بس بجز در کت کو پناه در کت قوی قدر و علم و داور حسن مرا
درین صحبت بودی بسیار انقدر حضرت خواجه بود که گریان دول بریان شب و روز بود
و روز به نگاه خواجه ناید دانسته ابر بهار شکست حسرت از دیده می بارید و میگفت تنبأ
ظلمتنا انفسنا یعنی پروردگار استم کردیم بر حال خود و این که تغضبتنا و تقضت
لنا یعنی تغضبتنا و در نگاه ما را نیا سرزنی درم بر حال ما کنی بر آنکه خواجه
آنرا بأن کاران غاف حضرت خواجه از آن آه و سخنان در آن پابان لببری برود
ظرف نظری که در لیس و غم خواری نمی دید و از فراق بشت حسرت طهارت می بشت
و از بجزان حضرت آدم هم شکست حسرت از دیده می بارید و بر طرف نظری که آدم را غمی
و آه بسیار از جگر داغد ابر بر می کشید و میگفت ظلم کو نفس تنهایی من در شکست
تا چندم که در این دشت پابان یارب تو یکن رحم بر این دیده گریان هم جانب من
نظر صفت و حسان طاهر از حضرت خواجه بادل بریان و دیده گریان در آن پابان لببری
ناله و زاری میکرد و بجای میوه های بشت خون جگر می خورد و حضرت آدم هم ناله و زاری میکرد
و از فراق بشت خون جگر می خورد و حضرت آدم هم ناله و زاری میکرد و در همان وقت
روز و بجواری میکرد ناگاه یک روزی حضرت آدم هم از مشاجات و دعا و پاری تفرغ
و کردید و زاری میپوشش کردید و ساعتی آرام گرفت پس چون بهر نفس آمد خود در آن پناه
تنها دلی یار و دلی پاد و دیدید پاد حضرت خواجه آمد که هم صحبت و هم راز او بود و آه سر
از جگر داغ و در بر کشید و روی حسرت در پابان گذاشت و جران سرگردان در آن پناه
می رشت که شایسته از هم لبس غم خوار پاد بود و مازلت فراق خواجه حسرت بشت
همان قرب رحمت خواجه له و در فیه میکرد بخوبی که چشمش میان صحرا از ناله او تا که دادها
آه ناله و زاری گوید که در آن پابان پای حضرت آدم هم بر سسلی گرفت بر آنرا نور آمد و بر روی
خاک

خاک است و در غن از پای مبارکش بر آن زمین جاری شد و حضرت آدم هم در آن پناه
خوار گشت و آه و ناله اش زیاد شد انما عجز و بجواری در آن زمین بر غم و بلا داشت
در درگاه خالق دانای اسرار که عرض کرد که پروردگار اسرعت که در این وقت
در روی زمین سیر کردم مانند این مکان های غشاک و مکانی الم نک سیر و الم
در این زمین بنا لسپارد الم بشمار که رشت خدا انما اسرار از ان بر کام می و ع
آبی رسید که ای آدم به آنکس این زمین بر بلا هجرت که در این زمین کرده بلا
و طایفه هشیمان که خود را از آنست جست محمد مصطفی م محمود خواجه انما که دیغ خواجه بر دی
بگر گرفت حضرت محمد مصطفی خواجه انما کشد و فرز نزل بنده علی بن ابی طالب سید مکرم بود
حضرت خیران ده سج سرسب حیجان و لوز بده مقتیان و لوز بغش ز بین و سپاس و کر
نفس ببین و سج شبان و ببین و بهر بن نطق کو ببین یعنی حضرت انما جس ببین و کر
و بگر نور و ببین پاره پاره در این زمین بشد خواجه که دعا و دعا و دو بن از فرز ندان
برادران و یاران و هوا داران او در این صحرا بجنگ ک بلا ک ترا ند و خاک
و خواجه ان دل مرم مظلوم را سیر کرده بجانب سردار کوفیان و امیر طالمان و کر کر
طایفان یزید بن معاویه ملعون بر ند ای عزیزان از دین صحرا بجگم ناک ملعون یزید بن معاویه
نوباده لسان بفر نیز بال بشن که ده هشیمان پرو فا سرفا بده از ق آن شهر و ببین
جاء بشتر و مذون میان غم در این دشت بلا نام این صحرا از این ره گشت ارض که ببین
انحضرت نیز بشد عسل و کا نور کهن می نود مذون میان نوش مفضل و دو بن بچو او ببین
کسی اندر جهان مظلوم نیت ش از عیش و بنا بچ کس مردم نیت نوجوان ببین
اندرین دشت بلند هم چو شش و فرمان بر می چند پا دختر ان خواهر شش ناله
عمکین وزار از فر مشن زار لان ب دو چشم اش بشمار می نود او لا بنا بش و ببین

پس بهتر است که بر روی یک کلاه یک لایه ی پشمی بر روی آن در دفع بگذرد
و بعد از آن علی را بجای او برانیم و با یک خیل مردم از راه بیرونه و کار بکام مای نود چون
آن وقت اتفاق از آن حضرت صفت این سخن شنیدند نه فریاد شد نه مانند آن فریاد
که پیش از آن حضرت بر سریند ظاهر چون حضرتس بان جلا خود کرد و پس چشمش را از این
بسیب جنبیت بویزه مبارک کمال عود بر بستن تاسی در هر جهت روز شام
نمان کرد و در آن کوره مبارک شاره با خال زعفران و سایر رنگها پهن استی کرده است
فرموده است سبحان الله العظیم کل عود بر بستن تاسی
پس بجای خود که پاره ای بر دم بر درو کار در میان صلیب تاسی در پاره های
الله التاسی و موداد میان من شتر المونسواست التاسی و از شتر زنده حضرت
الذی یوسوس فی صدور الناس ان صفتی که در هر یک یکدرد و دمانی آید
و در وقت آن نواب تا خبری اند از صبر الحثیة و التاسی خواهد آن حضرت از پیشین
جنت باشد و خواهد اینها پهن استی بشد پس معلوم شد که هر کس که فریب کسی دهد و باغ
نویز کردن او نمود و او را در راهی دهد که بر بصیرت وی نوداد حضرتس است خواه ازین جزوه
از آن شب و از آن جلا پاستندک کی گویند ای برادر منوز تو خالی الحال است
را حرف عیش و عشرت کن چون پریشدی توبه و بازگشت کن داین قدر که در زاری کنی اند
خدا منزه است که خدا را بر یان نمی دانی انسان باید بعد از با لوقه دست طاعت خود بپا
کند و مصیبتی بگریه و زاری کند اگر نه بصیرت صغیره که ترک کردنش حال است بصیرت
جلبت انسان است و اگر کسی بصیرت نکند مصوم بشود و غیر از چهارده مصوم کسی بگر
با لوقه ندارد که بصیرت نکند چرا که اصل جلبت انسان از ظاهر است و با لوقه
خدا فرارید نیست که آن بصیرت کند ظاهر این ملعونهای منصف و فاسقهای ملعون

فان اهل ایلان و صلاح و تقوی را از جاوده شرح پروردگاری بر نودان از بصیرت حضرت
سید بند و در دنیا و دلیلا از قول سنی با برادی آوردند و غیره ای که بصیرت آن فقیر است
بر آن چهاره بخوانند و در لیلیای عقلی که از عقل کشف بزرگان لایق منعم میمانند
بر این فقیرای بی عقل نقل و بیان میکند و این چهاره را بخوان در بصیرت حضرت
کند که اگر کسی بی عقل و دل جمع بان احادیث و تقوی را بی عقل نمی تواند بداند
زاری و توبه و انابه کند پادان احادیث و دانش را می کند که از آن لایق منعم کس
بیشود و حال آنکه صاحب رسول تمام فرموده اند که اکبر الکلمة فی الاستغفار
یعنی بزرگترین تر از کلمه بزرگ نیست که آن را بگفت بستاری و معلوم است که توبه با توبه
استی کنی که بصیرت او کرده هر چند بصیرت او که بگفت باشد آن کس که توبه بصیرت او کرده
آن کس بزرگ است که آن کس که در لایق در کمال عظمت و جمال در توبه و در بصیرت
دانا و در بصیرت او که بگفت بزرگ است بصیرت کردن آن نودان است خواه در راه توبه
استی از راه بی بر نه بر بخوی که باشد بعضی بجز حفظ کردن و بعضی بگفت کفایت و بعضی بگفت
کردن و بعضی بر لیل عقل منصفین و بعضی بر فضیلت در دعا که هر کس تلا در دعا بخواند
کنان او آمرزیده می نود که اگر چنانچه با معارم باشد و بعضی نفعها و افعال پیروزان که
افتخار بر پیروزان لبه اند و غصه ای باطل کرده اند مردم را از راه حق و توبه کردن باز میدارند
و بیان هر یک ازین فریبه را بنا بر خواست بعضی از اهل ایلان در این رساله بطریق خلاصه
و گوی که در هر یک از این رساله سه سال در بپوی همان و اگر میکنم ان شاء الله تعالی آن
در وقتی که بان هر یک از این فریبهها که گفته میشود باید بر مردم عامی بان کند که اینها
افراد در بصیرت در دانا را نیز با ایشان بان کند بعد از آن از آن بجز منفردی نود
که با و خدا کرده کسی از عاصیان یکی از آن حدتها را در رخ یا تغییرای باطل و دلیلهای

استاد و عظیم بخدای تعالی داده است و زمین در دست کرده اند که خدای تعالی این را بخوبی
خلق کرده است که حضرت لایق ذات البیان باشد و دست دین بهمان واقف است که
تعالی است و اندر این حضرت در حق از فرموده بخوبی که در کشف الامرار از جانب
آن بزرگوار منضم علیه السلام آمده که شده است که پان آن حضرت است که چون حضرت امام
عزیز علیه السلام که بخاندان چنین لقب در حدیث گفته اند حضرت فرمود که خدایان این را
بگفته اند این چهار هزار سال از عظیم است که بر خدای تعالی از ما اینده ای شیطان اگر در زمان
یعنی تا حمله میان ما این حضرت جبرئیل و جناب رسول تعالی علیه السلام بود مردی
بسیار عاقل و عاقل بوده و در سوای عظیم بگردن در مردم را از راه چهره ندیده اند که آن
خداوند و این است که در مردم حیران و سرگردان بودند و حق تعالی در ملک مقرب
که آرد و در دست باشد بر زمین و دست و چون پیشتر در حدیث آمده که در شهر بابل بودند و چنان
در نزدیکی شهر بابل است که هر که در راه می رود لا محاله بگوشش از سر آنجا می شود و هیچ
کدام منزل منزلی است که آرد و شهر بابل می شود و فرزند آن است چاه و کربانی در آن منزل است
پس در نظر بر سر آنجا که بر زمین از آنجا است بگوشش که بخوبی آشنای خود به اندر خود
بجز در راه کار بفرماید پس حق تعالی مبارک است و در دست فرموده که در این چاه عباد
من مشغول می گردند هر کس سر آنجا آید بخوبی بماند کس که بگوید که یاد کرده و چون در آن
دان سوخته از بر بند فریب آن را می خوردند و بدانند که اینها محبت و کارها و اول
نور پس آن دو ملک مقرب در آنجا عبادت می نمودند و هر کس بر سر آن چاه
آمد این را صدای کرده که ای شیخ جان که خدای تعالی ما را برای عظام خود در آنجا خلق
که سوخته است با ما می گردانیم که کافر تو نیز در عقاب و بسجس و ان کند چنانکه حق تعالی فرمود
که و ما این که خلقی را بگوشش بیاید که عبادت و عبادت و آنچه از خدا آمده است
مبارک است

مبارک است و در دست که در چاه بابل باشد و ما بگوشش این را بگوشش بگوشش
لا تفتخرن فی انکم کما تفتخرون هر کس بر سر آنجا می رود می گویند که ما را خدای
مجت که دست بر شما که عقاب و بسجس و ان بگوشش هر کس را بگوشش می دانند که در آن
کس فلان عمل بهیچیکه چنان چنان می گویند که بگوشش از چنان چنان بگوشش بگوشش
فریب آرد بخوبی خلاصه سوخته را بابل آن عظیم می دانند که مردم فریبش و اول آن
تاریخی که جناب رسول خدا صلعم بر بخوبی مبعوث شد و عبادت بخوبی بخوبی و
مفضل شد و حق آمد و باطل را حق شد امر خدای که آرد و در دست نیز بگوشش
رفته و بجهت خود بگوشش خدای مشغول شد و بگوشش در حدیث که عبادت از شیعی
و تقییر و حدیث حق را بر شیعی و حدیث دیگر از طریق شیعیان نیست که می گویند
حضرت داود علیه السلام نماز مشغول بود و شیطان بشکل مرغی خوش رنگی بر خط و کتاب
خوشش بر او ببال شد و در برابر محراب حضرت داود داشت حضرت داود در حال نماز
چنان دلش را بگوشش شد که از یاد نماز رفت و از محراب عبادت پیران رفت که آن
مرغ را بگیرد آن مرغ بر او زد که بر لب خانه ایست حضرت داود بر او رفت و حضرت
بگوشش از لب دیوار پرورد کرد و با شیطان رفت حضرت داود را نظر بر آن او را افشاد کرد
بود و مشغول میگردد حضرت داود عاقلی آن صغیر شد و از بازم بر او آمد هر چند خدای تعالی
علاج کرد او را در آن بگوشش فرستاد و می گویند که او را بگوشش شد و حضرت داود در آن
او را با عقده کرد و در نزدین فرزند آن زن است که با آن صد فرزندند پس چنانچه در
کتاب حضرت داود است در حال زان صغیر بود که روزی در محراب عبادت بود
تا گاه دیدد فرزند محراب عبادت و بگوشش شد حضرت داود بر سر آن شد آن روز
ملک بر او که خدای تعالی این را بشکل آن کرده بود و بگوشش حضرت داود و بگوشش

که بعد از آنکه در کتب مذکور است که در آن روز خوار علی داد و فزع منتم
یعنی از آن روز که در آن روز ملک دهل خراب داد و شد حضرت داد و هم از آن
تخصیصه الاموال لاجتماع خصمان تعی بعضنا علی بعض کفنه منسای پر داد
که بعد از این هم در قوی کردیم که حکم بنیما بالحق و لا شیطیط لیس سائز ما حکم
و حقیقت این که و لا شیطیط لیس سائز ما حکم و ما را بر است هدایت کن اوقات
هنگام الحق لیس شیطان بعضه و لی کفنه و ایلحه فضال آ کفاینا
و عین فی شیطیط این برادر من نود و نه میش دار و من یک میش دارم و این آیه
می گویند که این یک میش و یک میش ده که من صد میش داشته باشم و تو پنج میش
حضرت داد و هم گفت که ستم نمی تو کرده است پس داد و وقت که این وقت از آن
و از کار خود پشیمان شد و تو بر کرده است عفا کرد خطاب آتی رسید که ای داد و از خود
که از فقیر تو بکنم بر و بر سر بر تو ای که او صاحب حق است و از او بکل بودی بطلب
داد و از منزل خود سفر کرد و در شب بجایی که قرار بود بر سر بر آن آید ای که در روزی
و بکل بودی از او یا طلب نمود و حق تالی از سر فقیر او دور کرد پس تا بی که پیغمبر چنین
من توبت نفس کند اما آن چگونگی تواند که ضبط خود کند و هر شب دارد شده که چون چنین
بجهرت نام پیغمبر صادق عرض شد حضرت فرمود که خدا مان این زالی بشکند که آفر آ
بجهرت داد و هم گفته اند و غیر قرآنرا غلط کرده اند پس حضرت فرمود که چون حضرت
سغول حکم سائز خلق بود حق تعالی جویت که او حکم کردن و حکا که در امر او فایده
جهد و ملک را امر کرد که بشکند آن روزند و از محراب عبادت جسم مجلس شد و سخن
داد و هم از آن ن تبرسیه ان ملک کفنه سائز منسای ای داد و هم خطاب
دو بار که ما و عوا کاریم و با هم مزاج داریم تعی بعضنا علی بعض ستم کردیم بر یکدیگر
داد و هم

داد و هم بر سید که مزاج ما بر سر چیست یکی از ایشان گفت لا تقبلوا منکم شیئا
و لیستخون بعضی و لی تقبلا و ایلحه برستی که این برادر من نود و نه میش
دار و من یک میش دارم فقال آ کفاینا و این برادر من می گوید که این کفایت
خود این برده کن صد میش داشته باشم و تو پنج میش داشته باشی و حق تعالی ستم
ای شیطیط و در وقت مجادل بر من غالب شد و مشا حضرت داد و هم چون بهترین
و عوای خصمین از شنیده بود و مرا فرمودند او دنیا و رده بود و نه غیر از اینست که حکم
سخنی مدعی را که شنیده از مدعی ای بر سر که تو قبول داری سخنی مدعی را اگر قبول کنی
اوقات حکم کند و اگر قبول کنی از مدعی ما بر طبقه تا مدعی ادعی خود را بستاند
شود ثابت کند و اگر از اثبات عاجز شد اوقات حکم کند که مدعی اگر چه در ستم
مدعی ای بر هر چنانکه دارد و شده است که اکیفیت علی من بدلی و البهت علی
من آن کفر یعنی شاد بر آوردن بر کسی است که ادعا کند در ستم خوردن بر کسی است که ستمگر
نشد و خانه حضرت داد و هم از حکا که در امر او آگاه بود چون سخن مدعی را شنیدند
لقد ظلمت بیسوال بجزئیات ای شیطیط یعنی هر آنی برستی که ستم کرده است
این سخن بر تو بسبب کردن یک میش که بنوا هر خودش صد میش داشته باش
و تو یک میش هم داشته باشی پس چون این حکم را فرمود بعد از آن رخ ظالمین از فرود
که آن کثیر من الخاطا علی بعضنا علی بعض بر سید که بسیاری از رضا
و درستان ستم میکنند بعضی بر بعضی را لا اله الا الله و تعلموا الصالحات
مگر کسی که ایمان آورده اند و علمای شایسته میکنند و قلیل ما هم و از کسی می
باشد اما ایمان و صلاح و باقی خلق هر بعضا در ستم بر یکدیگر کردن مسئول می باشند
پس چون حضرت داد و هم این حکم را در آن ن غایب شده اند و خلق داد و آستنا

افتخار یعنی خدای قلی میفرماید که در آنت و آدم که اول طایفه شما که در آن فرود آمدیم
و در آود و طایفه شما که از آن است فَأَسْمَعُ رُكْبَةً وَحِينَ ذَا لَيْحًا وَأَنَا بِيَدَيْ
أَبْرَاهِيمَ که در آن روز در کار خود و سوره و شاد و باریک لبوی برادر کار خود کرد که در آن روز
از اوست ای بر سید که سستی در حق است یا دروغ بعد از آن حق قلی وی فرمود وَأَوَدُّ
كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهِمْ فِي الْأَرْضِ یعنی ای و آدم ما را از آن زمین
زین کردیم که در آن مردم بکنی فَأَحْكُم بَيْنَنَا لِنَأْسِ بِلَدِّنَا و لَا يَتَّبِعِ الْهَوَىٰ
فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ پس حکم کن میان ما و ما را با نبات کردن معنی ده
خود را بشهادت شود یا اقرار معنی ای و پردی کن خواش خود را ای و آود و در
آن پیش خود کاری کنی أَوْ أَشْرَفْنَا فِي الْإِثْمَانِ از آن با و در شرع پروری بردار
الَّذِينَ يَصِلُونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا لَمْ يَأْتُوا
بِحِسَابٍ برستی کسی که از راه حق برود و شد برای ایشان است عَذَابٌ
بِئْسَ أَجْرٌ فَرَأَيْتُمْ كُلَّ رُكْبَةٍ مِنْ أُمَّةٍ مَّا رَفَعْنَا عَنْهَا شَيْئًا وَأَوَدُّ عَنْهَا بِئْسَ
أَجْرٌ فَرَأَيْتُمْ كُلَّ رُكْبَةٍ مِنْ أُمَّةٍ مَّا رَفَعْنَا عَنْهَا شَيْئًا وَأَوَدُّ عَنْهَا بِئْسَ
پس خدا از بنال مرغی رود و از با هم کانه مردم شرف و ثور و نظر بر زن مردم کند و هر
ضعیف را بچیل و در وقت سانه در نشانی و لغت خود و در آود و این فَرَأَيْتُمْ كُلَّ رُكْبَةٍ
پس خدا بنده و خدا از او اشقام خواهد شد و در وقت دیگر که دروغ با فرانه و نفس قران
بر باطن کرده اند این است که می گویند که حضرت ابراهیم از حق قلی خواش کرد که زنده
شدن خلق را که در مشرک زنده می شود در دنیا بجزرت ابراهیم بنا یافته و این مبارک
قران را تغییر کرده اند که وَأَنذَرْنَا قُلُوبَهُمْ وَبَدَّلْنَاهُم بِحَبْلٍ خَلَقُوا
یعنی ای و کن ای محمد و قلی که حضرت ابراهیم گفت که پروردگارا بنام من که چگونه
زنده می کنی مردار را قال أَوَلَمْ نُنشَأُ مِنْهَا نَفْسًا كَمَا نُنشَأُ مِنْهَا نَفْسًا وَأَوَدُّ
ناری

ناری که من مرد را زنده می کنم قال أَوَلَمْ نُنشَأُ مِنْهَا نَفْسًا كَمَا نُنشَأُ مِنْهَا نَفْسًا
و آدم وَأَلَيْكِن لَّيَطَّيْقُنَّ طَبَقِي وَأَلَيْكِن مُجْرِمِينَ كَمَا دَرَسُوا بِهِمْ بِكُونِهِمْ وَأَلَيْكِن
تا دم آرام کرد قال فَلْيَخْلُقْ أَنْ يَعْبُدْ مِنَ الطَّيْرِ مَنْ يَحْبِبُ الْحَي بِئْسَ الْحَي
مرغ بگرد فَتَصْرَفْتُمُوهَا بِئْسَ الْحَي بِئْسَ الْحَي بِئْسَ الْحَي بِئْسَ الْحَي بِئْسَ الْحَي
و به نهی ایشان را هم کوب و از پروردگار استخوان و گوشت پاره است بخوری که در
آن چهار مرغ را در یک آون بپا نرم بکوبی أَتَمْ أَجْمَلُ عَلَى صَكْرٍ حَبِيلٍ
مِنْهُنَّ جَزْءٌ أَمَّا بِئْسَ الْحَي بِئْسَ الْحَي بِئْسَ الْحَي بِئْسَ الْحَي بِئْسَ الْحَي بِئْسَ الْحَي
یک حصه از آن ده حصه را بگذار بعد از آن سرای آن مرغ را بدست خود بکنم
أَوْ عَصْفٍ بِئْسَ الْحَي بِئْسَ الْحَي بِئْسَ الْحَي بِئْسَ الْحَي بِئْسَ الْحَي بِئْسَ الْحَي بِئْسَ الْحَي
و همان مرغ را طلب کنی از آن ده جزء ذراتی چند جدا خواهد شد بسکری بر زانو
پس مرغ دیگر را بدست بگرد و در طلب که ذرات او نیز از آن ده جزء پروردگار است
و بر آن بچسبند آن مرغ نیز در دست اندام شود و همچنین تا چهار مرغ را طلب کنی
هر یک بایند و بر سر خود وصل شوند وَأَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ حَكِيمٌ وَعَبِيدٌ
ای ابراهیم که خدای قلی غالب است در دست که در است و چون این حدیث را با این گونه
تفسیر بجزرت مصوم عرض کرد که حضرت فرمود که خدا دان که سخنان ما را بشنود که
تفسیر آیات قران را به طس می کند و حال آنکه این آیه است تغییر کردن قران نماند
و بعد از آن فرمود که گویا در دست که است و بعد جواب ابراهیم را بر روغ و حضرت است
خلیل خدا وضعی خدا و بر کزیده حضرت و نسبت دهند و با این سخن نشانی است که ابراهیم
اعتقاد و عبادت جسامتی نداشته باشند و از طلب کرده که در دنیا با دنیا که مردار
در روز قیامت چگونه زنده خواهد کرد و دلش آرام بگرد و حضرت ابراهیم در حق ارم

نهشت داشت و بخت با یکدیگر ملاقات کرد و از آن زمان که در آن روزی عرض کرد که زای
تو خرم پس تفسیر این تفسیر چیست حضرت فرمود که اگر مردم تفسیر قرآن را باطل است بگویم
و اگر آنرا از این تفسیر قرآن را موافق آنچه حق و حقیقت است خوانند که در این
فرمود که در روزی خالق عالم حضرت ابراهیم و می فرمود که ای ابراهیم بران که یک دفعی
تبع طاعت و دوستی خود را بر فرق تو خواهم که نهشت و ترا خلیل خود خواهم که در حق من
شخصت نماند و در سید که در روزگار چه وقت مرا این که است همکاران با من طاعت
از تو خواهی کرد و غیب آبی رسید که رفتی که در دنیا بنویسم که مردمان در روز قیامت
چگونه شده و خواهم که در آن وقت که تو در دنیا و بی که مردمان چگونه زنده می شوند آن وقت ترا
خیل خود خواهم که در حضرت ابراهیم از این مرزوه شغف نماند شد و او ایم در نظر بود که آیا
سعدی که در حال دنیا بود که بخت تو بر مردگار عالم سزاوار شود که خلیل و یارین شده
مرا این برسد ظاهر حضرت ابراهیم تمام در این آرزو بود که خلیل خدا شود و این جهت وقت
بیت رسالتنا عبور شد و شفا در وقت که شایسته مردمان زنده شوند و حضرت ابراهیم ملاحظه
نمود برسد پس چون مرقی که نشد و از آن وعده ظهور رسید حضرت ابراهیم می
کرد که در تبتا و کیف سخن الموفق یعنی پروردگار این جهان زنده شد و خلق
که چگونه ایشان زنده می کنی در حقیقت من بشا هده این حال لایق خلقی طاعت تو نم
و مرا خلیل خود کردانی که دیگر در طاعت تو از غیب آبی رسید که ای ابراهیم آوایم
بگو صفت ای ایمان نزاری با یکدیگر خلیل خود خواهم که یعنی ای خورده تا با طاعت و دوستی
ایمی بینی یا از کار کنی بخت داری ابراهیم عرض کرد که پروردگار! عطا دارم با یکدیگر
تو حق است و مرا خلیل خود کردانی که لیکن لیطقت علی ولیکن میخواهم دلانم
پیکر که مرا خلیل خود کنی که از روزی طاعت و دوستی ترا بجزی دارم که دیگر طاعت دارم
که از روز

که از روز بفرموده حق تعالی فرمود که خَلَقْنَا آدَمَ وَجَعَلْنَا مِنْهُ الْطَّيِّبِينَ أَيُّهَا اِبْرَاهِيمُ
چون توفیق یافت و دوستی تو با من رسید پس ای ابراهیم هر چه بگویم که بگو
که چگونه زنده می شوند که بعد از این عمل ترا خلیل خود خواهم که در پس حضرت ابراهیم
چنان کرد و چون مرغان بر شاخه زنده شدند حق تعالی فرمود که ای ابراهیم خَلَقْنَا آدَمَ
وَ جَعَلْنَا مِنْهُ الطَّيِّبِينَ أَيُّهَا اِبْرَاهِيمُ تو خلیل منی چه کنی حق تعالی فرمود وَ جَعَلْنَا آدَمَ
وَ جَعَلْنَا مِنْهُ الطَّيِّبِينَ و در حقیقت و بر از طریق حق تعالی و سزاواران و غیره و طاعت از این
قرآن است که در باب مقدمت پرستی می گویند که با پرست که بر سران پیشین
از پیشینان محبت خدا کند هر چند پرستی باشد یا اثناب پرستی یا طاعت پرستی
و این لغت در حضرت ابراهیم بجای مرفعی آیه قرآن وَ جَعَلْنَا آدَمَ وَ جَعَلْنَا مِنْهُ الطَّيِّبِينَ
که فرشته ناجیه اند و از مصون تفسیر پرست را یاد کردند که کسی بگری می فهمد که تفسیری که
به بختنا کرده اند بطلست و تفسیر و طاعت این است و دروغ این است که در باره حضرت
ابراهیم است که می گویند که چون از بت پرستی و جوی از یقین و کائنات بمانند
و کمالات دانسته بودند که ابراهیم همسایس این اثر لیت بر با خواهر که او را نشان
خواستند که ابراهیم هم را بر بت پرستی پرورش دهند پس چون ابراهیم بر بنا آمد و
ابراهیم را در خانه زبیر زبیری پرورش دادند و وقتی که بچه تکلیف رسید پس او را داشت
پرستی او فسد و رسم زبیر لبتن و طایفه ستایش بت پرستی کردن با و تکیه کردند
پس ناگاه یک روزی ابراهیم مادر خود را غسل کرد از آن زبیر زبیران برود آمد و هرگز
روی ریتارانه بود و بود و خود دماه داشت بر سرش ده کرده بود چون بروی زمین آمد
وقت مغرب بود فَلَمَّا جَاءَ عَلَيْهِ اللَّيْلُ دَلَّىٰ كَوَّابًا قَالَ هَذَا رَبِّي
پس چون شب تار یک شد حضرت ابراهیم همسایس را در یک کفایت پروردگار

مبادیست می کند و نوع طریقی از شما مکنه یا بعضی لبها برساند این کشف اورد بیت
خسته خفت فروز که پس عادت او چاهت پس چون ماه غروب که حضرت ابراهیم
فرمود لین کشف کونین صیاق الفویم الصلما این یعنی برآید
اگر چه در این زمان بر این بنام از کرامان خوانم شد پس این نیز بطلان
عمل خود بر چشم حضرت دیده و اسلام آوردند و خواهرت شد نیز از آن حضرت ابراهیم
چند وقت پس در آن وقت که با آن رفت که در آن بجای که هر سخنی که آن حضرت
ایشان قبول می کردند بر روی وقت طلوع شهاب در جملان این بود که این را بشنودند
حضرت از راه تعجب ایشان گفت هلذا دیت هلذا آکس یعنی این
چرا در کلان است این نزلت که از هر نورا بیشتر است این کشف بی این مبرود است
که در احوالات یکم حضرت ابراهیم فرمود که مبدوی باید که دفع ضرر از همه کان خوان
کشف واقعی باشد که برساند آیا این اشباب دفع ضرر از شما میکند دفع برساند یا
ایشان کشف اشباب برساند و ما در این چگونگی تواند که دفع عارضات دفع
فرز کند و بعضی کشف که در شنائی اشباب دفع دارد و دفع سرماند ملت میکند حضرت
ابراهیم فرمود که اگر هم دفع بدست و دفع طریقی که باقی بود اما شبها که از نظر نهان
یشود و دفع ضرر مساوی است پس ایشان بگفتند و غروب اشباب نه چون
اشباب غروب که حضرت ابراهیم در بان جاعت کرد کشف ما بقوم راست
پس چنانچه میشا کونین صیاق الفویم الصلما این چنانچه از او شریک
میدانند ایف و جھنم و حی اللذی نظر السواون و الارض
بررسی کن خالص که ما اینم عبادت خود را مخصوص خداوندی که آفریده است
استمانا و زمین را حیثیتها در حالتی که رو بچون آورده ام و از باطن روگردان شده ام

سئل

سئل که در حالتی که کشف کند او چه در روز چهارم خود را می آید اما این امر کهن و من
از طریقت ترک آورده کان نیست پس ابراهیم با حضرت جابر طی حضرت کرد و تهنیت
حضرت این را برین حق دلالت کرد پس این نیز در حق این کلام الصلما این
خانم و او در سات و امانت و جوار لبان در کشف چنانچه در آن وقت و بعضی اشباب
ایات قرآن را که اهل صلوات نماند و بعضی تفسیر کرده اند که حالت ابراهیم در آن
در باب فیصلت و عاآب شران که کشف فیصلت است و در حال را بر بیان حضرت
کرده اند از جمله کشف آن که دعا خواندن باعث کفاره گناهان بشود بطریق که باطلان
نیز در محبت کند با برید دعا خواندن که لبان دعا خواندن که باطلان این نیز
خوانند از جمله در شرح دعای درود الابرک کافان کراه و کراه کند و کان خلق
چنین روایت کرده اند که زنی بود بسیار صاحب حال و عبادت کار و در شب میوه دعا
درود الابرک می خواند پس سلطان بر عبادت آن صغیر حمد برود او را بر لبه گوشه
کرد و آن صغیر پذیرش اشباب خوردن تکلیف آید که یکیشی پذیرش است
بود و در شرح در بلوی آن پس آید به او مقاربت کرد و آن صغیر طارند و نقل
خود را از پذیرش بنیان کرد و با چاره آرد سفوح کرد و در راه کعبه طریقی زانند بر
سپهر و در حج رفت و برکت و پذیرش نماند حق حج رفت و آن صغیر حق خود را
بهما یکجان خود کشف داشتی داد که چشمی از پس هم اهل ابراهیم و در فلان شهر فلان
کس سپرده ام خلاص آن صغیر بر طرف شده و همایکان آوردن کرد و پذیرش
از حج برکت دهان و ضریر که ما در شرح در اینجا سپرده بود و عقد کرد و بشهر خود
آورد و چون همایکان آن دختر را دیدند از آن پذیرا همان پسیدند که این زن
از کجا آوردی پس کشف از فلان شهر و از فلان کس چون گفتن داد این زن

کوان دشمنان زن نهند و نطق این مرد است پس با علاج از او کاهی دادند پسران
پس در عقبش شد و گفت من خوش دارم و از جزیر بران می آرم و می نوازم پس چون بر
ما تکیه شد نوری از آن بر سطح بود چون چشمهای طیار بر دشت آید شخی از نتر
گفته شد هر شش هرگز گشته زنده در شش پارس است پرشیده و بر بالای آن شش
است پس از این طایفه گفتند در روز ما در شش پارس که تو چنین عمل کرده بودی ما در شش
گفتند که در روزم در عملی هیچ دیگر بودم اما هر شب بودی در روز الا که را می خوانم چون
از این خدایا پس نه چنان بر او حاصلی اندید و از آنکه در این لباسهای است
برهن پوشیدند و بر این شش بند تو هم ای فرزند دغای درو الا که را چون که گویی
که گویی این تیره ای شو و چنان بر بکت دغای درو الا که را تیره و شام پس آن را بگرد
پوشید و دغای درو الا که را می خواند خامه این شافان در سیاه چنین است
ای دغای درو الا که را که مبال نادان برات بر صفت همسانند پس نهان نماید
به عیال و دوست این خاستهای معون که شش کند که آنها در آن راه شریفی باشند
و قطع الطریق آن منزل هر است چنانچه خامه باید هر صولشی که در کتاها نوشتند
از بخت و عهده و بیایم زمان تحقیق کند که با در این پایان حیرت بجا غلبت
پوشند و مقدمه ما در آنها بود که حضرت آدم تو بر کرد از اینجا با سر پروردگار خود روان
و خطاب الهی رسید که ای آدم بر و بطلب خواه که اینس طیس تو بودت و اول پسران
و با دوزخه کانی کن پس حضرت آدم با او ای روانه و بر و رفت و ذکر دغا و شرح تفسیر
جایب حیرت میکرد و از طرف حضرت حاکم که در زاری و پواری است و طلب بر شش
از خدا میکرد و آنکه هر غنات در روز نم دی آنچه احرام که در عرفه چنانچه هم رسیدند
بیکدیگر گشتند و ازین بس نام آن روز را در عرفه گذارند و نه ما کوه را که در عرفه
گفته شد

گفته شد خامه چون حضرت آدم در حوا جهنم بل فرود برودند حضرت حوا گفت
حسرت از دیده باریه واه گفتان می کشید حضرت آدم بگفتای نماز احوال چگونه
در این مدت و در این پایان حیرت تنها و بی کسی چگونه گذرانیدی پس آدم دغا
میهم استم دت در کردن یکدیگر کرده است معنی که گفته شد ذلالت و نادانم گشت و غفلت
و غمور شد و دستور عبادت و ذکر دعا شد و در نگاه ذلالت و نادانم گشت و غفلت
یکدیگر و بعد از عبادت و استکشاف معنی نزدیک کرد گشتند و از یکدیگر جدا گشتند
گفته شد پس رسیدند حضرت آدم و حوا در این که با ای بر جای و صفت زخم شدند و بی
مبارکش حکایت شده است حوا با هم سین و دستهای طایمان را بگفت حوا
پایان کرد و حضرت حوا در توبه حوا با هم سین و پایان کرد و گفت و گفت
آن حضرت کرده و بعد از آن عبادت و تفریح و زاری و شغل شد **نظم** چه خوشتر
که بعد از خطری با میدی رسد امید و آری که شیده است در دولت از خوشتر و نیتی
عالم فراموشی خامه چون حضرت آدم و حوا یکدیگر ملاقات کردند و از خود با یکدیگر
گفتند خطایا ای رسید که ای آدم و حوا به ایند که شما برای عبادت افریم و عبادت
که آنچه فرموده من بشد سجده و آنچه شما را از ان می کرده ام مرتکب گفدای آدم بی
عمارت و ذرعت یکدیگر که عمارت ترا در دشت ترا از سر ما که ما می نطق کند و حوا
در نه و حوا بر شست گشتنیا به در عمارت بر شست قوت برن و عفا می شای که یک
قوت است و عبادت بهم بر سپند پس شخم گندم و سر بر جو بات در این در شست
راحتی قوی برای حضرت آدم و حوا در حضرت حوا را بر شست حضرت آدم
آمده و از او حوا شش لرن و گندم گشتن در عمارت و با حوا بی و سر
میهم داد و حکم حوا حیرت گشت و در شست کردن و قوی بخت حضرت آدم اولاد گشت

قوم فرعون بر علیه صلوات گرفتار خواهد شد و در روزی حضرت امی فرعون زمان خود
خوف خواهد شد چنانکه فرعون در وقتی که خست کسی در نظر خلق خواهد کرد و خود را عزیز کند
دولت اسیس دنیا را که در قدرت خود داشت با آن نمود و قوریل وضعی موسی را نیز با آن
نمود و فرمایید که در تمام برام تمام برانگیزان شده و اطاعت امر آن بر بخت که در روز
چهارم حضرت امیر چون رفتند بر علیه صلوات شد و در افکارشان آن بود که غرق شدند
درین نظر بود و حال تمام در روز چهارم فرموده است که فرعون ملعون در بقیع خود را
در کشته قوم امی کرده است که در ملک و مملکت و غیره امی با دولت است هر چه در حق
این امی کنی با دولت و مردم و هلیک الاکف و غیره من بختی در این نه امی
در روزی که در بخت من در روز عمارت من طاری می شود آنگاه بتصرف آن ایامی بنید
یعنی نظر کنید و ببینید که دولت اسیس و بارگاه و کسب من چگونه است امی آن چه در حق
صلوات اللہ علی هؤلہ است این امی بر من با این موسی که یک لباس پوشیده و در سر
پرستیده اند و چگونه زینت اسیس دنیا ندارد و لا یکنان و بیست و هفت روز از انقضای
یعنی توان گفت در من نماند حضرت و در شگلی دارم و نهایت دولت و کامرانی تمام
چون مردم نظر کردند دیدند که موسی را لباسی دارد و ز ساسی که گفته فرعون است می
رسم فرعون حق است و اگر خداوند عالمیان بخیر فرستاد می بایست فرعون را بجز کند
خلایع همین بس که حضرت موسی اسباب ذریت و دولت دنیا را داشت و فرعون
سکس و دولت داشت مردم فرعون ملعون که در دنیا با آن حضرت موسی را در روز
دارند و است که چون حق تعالی حضرت موسی را بجایست فرعون و فرعونیان از ستاد
و اولی که موسی را بگری کرد که با این پیغمبر بشنید و امر کرد که اول پیام خدا را فرعون برساند
باین طریق که خطاب الهی رسید که ای فرعون انک اظلم علی امی موسی بر می

فرعون

فرعون بر سر کفر فرعون از روزگاری با علی شده است فصل اول از آن که در آن
و فرعون بگوید که ای با لعه و داری که از این راه مایس بر کردی از راه حق باقی که از
طایر و بیک سخن گفتی و من تراره حق بنمایم و از راه حق که بر می رود از طریق حق که راه
کسی مردم را پس چون حضرت موسی را در راه فرعون داشت و کجا جان فرعون
فرمود که فرعون بگوید که یک سخن سخنی دارد و بنویس که بنویس که در آن سخن
چون وضع لبس حضرت موسی را دیدند ترسیدند که اگر فرعون عرض کند که سخن حق
دارد و فرعون این سخن را بطبعه و باین وضع لبس بنید ما را بقتل خواهد رساند که در بعضی
چنین که از نزد من که دید این سخن چه عاقبت است که تا من اول از زمین که بر سر است
ترس عرض موسی را فرعون نکردند تا قبل روز کشت که هر روز حضرت موسی را بر یک
از این حاجبا میگفت که عرض مرا فرعون بکند و این ان عشاقی کردند تا روزی که فرعون
ملعون صدای موسی را شنید از جانبان برسد که کی است که اذن دهند در حق امی
لطیفه حاجبان گفتند شخصی دیوانه تر و لیده پوسه که ای می باشد که احوال چنان در است
که بنویس که در بعضی حضور نماز است که او را بطبعه و با لبس قری ولی وضعی او را لایق
یعنی بین که سخن او را بجز است تا عرض کنیم فرعون گفت او را بخت امید که در حق مجلس
نمود تا به چشم که می گوید پس چون حضرت موسی را در فرعون ملعون او را شناخت
و از ترس بر خود بریزد اما باطل هر مطلق عتبا با و کند و اگر حضرت موسی فرمود که
فرعون را بکشد و رسول من را بکشد لعنا لملیک بر سر من که من پیغمبر امی بودی
از جانب پروردگار عالمیان و مظلوم من است که تمام پروردگار عالمیان را بر
برسانم فرعون گفت و ما را بکشد لعنا لملیک یک آنکه نومی کوی که پروردگار
عالمیان است حضرت موسی فرمود که کذب التملک و الارض و صلا

بهدیه بن ابی لهون کفشی لهون در سیاه نور خیره چینی چنان با این بخت
یکوی در حضور سبادت مدی برت من انعمون بخل شده از بحر انحضرت
بیزون ریش سپید رهای افقوله بزر پروان رفته پس همی از طافران رفته و بعد
طوفان کشته که ای بر این چه خیال باطنی بود که نو کردی پابر که بخت جابر
عجله بر سر برود بگو انحضرت را تو به دهد و طلب از شش برای تو که ان لهون ازین
ایشان پیش قدمه در مسخره چنان بکشد که تا چه مردم فظولی مید اقل با برین
با ایمان بخیر بیا ایمان در دم کفیه مال خور کفیه او بکدام بده و آدم اگر بگوید
این مردم در او سجده کم دیگر کاری باقی نمانده است چون ان لهون این سخنان
آید نازل شد و اذین الله لولا ان نعقرکم رسول الله لودوا
و ان الله هم می همین که اهل ایمان بان منافقان می گویند که بروی بخت روز
صلی الله علیه و آله طلب از شش کند برای شایان سرای خور بری بچیده و گردن
خور بری بچیده و از راه استخفاف با اهل ایمان می گویند که ما را حاجتی نیست بچیزی
ما شغفنا کند و اذین الله بصلوات و هم مستنکبه و ان و خواهی در این
که از راه حق برگردند و کنی کند در باب طلب از شش کردن تو برای ایشان
سواء علیهم استغفرتم هم ام کم استغفرتم ان لعنهم الله هم
نقا و حق نازد و برای ایشان خواه طلب از شش برای ایشان بکن و خواهی بکن
هرگز ایشان را نمی آرزود و اذین الله لا یهدی القوم الضالین بدستی که خدا
کرده نافرمان از خودشان و او که همیشه هم اذین الله لولا ان نعقرکم لودوا
صن عیند رسول الله حتی یفقتوا و اذین الله کف می باشند که می گویند
افراطات با این که اگر نبرد پیروز آمده اند در میدان بمانند و نمانند
دلیل

و بان کار خور روز در محرم سال الله علیه و آله غنا با نذ فی الله حق ان القلوب و الا
و مال ایکه خزانای زمین بهمان بقرق خربت و الا ان المنا فی بین
بفقهون و لیکن منافقان این معنی را نفهمیده اند بگو لولا ان نعقرکم لودوا
الذین یحییون الاضراس فیها الا ذلک می گویند ان منافقان برکت
این دفعه لوی مدینه برگردیم محمد را از مدینه برون خواهیم کرد با این سبب که هر چند
همه کس پیشیم و محمد خوارتر از همه کس است و لولا الفیضه و لولا ان نعقرکم لودوا
للمؤمنین رجال ایکه عزت مخصوص خدا به همه اهل ایمان است و لیکن انما
فیضین لا یحکون و لیکن منافقان این معنی را ندانسته اند و طلب از شش
که دینی که خدا اقرار داد که در زمان حضرت آدم و دین اسلام بود که خدای قلی
مانور که حضرت آدم را که اسلام داشته بشد رسا بر سران را نیز برین اسلام
که چنانکه در باب حضرت ابراهیم فرموده است که ما کان لربنا بهم قیوم
و لا نصرا یثنا یعنی حضرت ابراهیم نه بودی بود در نفرانی بود لیکن کان
حقیقا صلیما و لیکن ابراهیم راز و نهایی بل که دانیده بود و در بجانب حق
بود و مسلمان بود و ما کان من المشرکین و از جمله مشرکان نبود ظاهر دین
دین اسلام است و خانه که اقول بار در زمین بنا که همیشه خانه بود که مکتوب
چنانکه حق تعالی فرموده است که انما اول بیت وضع للباس للذی یبکد
مثلا و کما و هدی للعاالمین یعنی بر سببیکه اول خانه که وضع شد برای
در زمین باشد هرگز خانه کعبه است که کعبه است در احوالی اهل عالم است قیوم
الانما است بلیغ است و دران خانه بخیرای روشن است از آنکه مقام ابراهیم
باشد که حضرت ابراهیم که وقتی مانور شد که ستونهای خانه کعبه را بلند کند انحضرت
دلیل

حضرت زین العابدین علیه السلام که در آن زمان که در راه بود از حضرت آدم
نزل شد و این بسبب آنکه این اطفال سه نفر را در راه با خود داشتند که یکی از آن
خواجده بود و در فرزند آن حضرت که یکی از ایشان لای سمی است و دیگری لوی سمی
و آن دو پسر در نزد حضرت آدم آمدند و گفتند ما را بر این حضرت آدم ما را با لای سمی
لوی سمی که لای سمی است و لوی سمی که لوی سمی است و لوی سمی که لوی سمی است
و او را منع کرد و پسران را بر این حضرت آدم بود پس پسران را با لای سمی
بدان مبارک پدر خود نظر میکرد و لوی از لای سمی میگفت حضرت آدم چه کرده و این
و آنچه خود داشته برای توین کرد و گفت که خدا روی ترا داد و لای سمی که گفته
و او را داد و ترا کینه و عظام این برادر و او را داد این برادر کند پس بخود دعای حضرت آدم
روی لای با تمام بر لای سمی پدید شد و با همان در سیاهی که بود بنزد آمد و حکایت
برای زن خود چنان کرد و چون فرزند آن از ایشان لای سمی پدید آمد بود و هم چنین
او را که خدای قالی با آن عطا کرد بلکه سیاه بودند چون تی که کشت برادران
حضرت شیشه حسد بودند و گفتند بسبب جهت که پسران را بر ما بر کردید و ما را
که بعد از پسران است شیشه کیم پس با یکدیگر عهد کردند که پسران را بقتل رسانند چون
خبر حضرت آدم رسید عرض کرد که پروردگار وضع شر این بد خویشان را از من کن
خطب آبی رسید که ای آدم دل جمع دار که من شتران را از تو وضع خواهم کرد
و بد آن که این خیالی که ایشان کرده اند فیه بسیاری دارد و این عمل از تو است
بصیلت خود آید پس چون آن کشت و صبح روز برادران از خواب بیدار
شدند هر کدامی لغظی آمیخته بودند مخالف لغظ دیگری بخوی که در برادر بودند که
زبان یکدیگر را بگفتند و آن مشا در دلفر مشا دو لغظ بهم رسانیده بودند و حضرت

برای

حضرت زین العابدین علیه السلام که در آن زمان که در راه بود از حضرت آدم
نزل شد و این بسبب آنکه این اطفال سه نفر را در راه با خود داشتند که یکی از آن
خواجده بود و در فرزند آن حضرت که یکی از ایشان لای سمی است و دیگری لوی سمی
و آن دو پسر در نزد حضرت آدم آمدند و گفتند ما را بر این حضرت آدم ما را با لای سمی
لوی سمی که لای سمی است و لوی سمی که لوی سمی است و لوی سمی که لوی سمی است
و او را منع کرد و پسران را بر این حضرت آدم بود پس پسران را با لای سمی
بدان مبارک پدر خود نظر میکرد و لوی از لای سمی میگفت حضرت آدم چه کرده و این
و آنچه خود داشته برای توین کرد و گفت که خدا روی ترا داد و لای سمی که گفته
و او را داد و ترا کینه و عظام این برادر و او را داد این برادر کند پس بخود دعای حضرت آدم
روی لای با تمام بر لای سمی پدید شد و با همان در سیاهی که بود بنزد آمد و حکایت
برای زن خود چنان کرد و چون فرزند آن از ایشان لای سمی پدید آمد بود و هم چنین
او را که خدای قالی با آن عطا کرد بلکه سیاه بودند چون تی که کشت برادران
حضرت شیشه حسد بودند و گفتند بسبب جهت که پسران را بر ما بر کردید و ما را
که بعد از پسران است شیشه کیم پس با یکدیگر عهد کردند که پسران را بقتل رسانند چون
خبر حضرت آدم رسید عرض کرد که پروردگار وضع شر این بد خویشان را از من کن
خطب آبی رسید که ای آدم دل جمع دار که من شتران را از تو وضع خواهم کرد
و بد آن که این خیالی که ایشان کرده اند فیه بسیاری دارد و این عمل از تو است
بصیلت خود آید پس چون آن کشت و صبح روز برادران از خواب بیدار
شدند هر کدامی لغظی آمیخته بودند مخالف لغظ دیگری بخوی که در برادر بودند که
زبان یکدیگر را بگفتند و آن مشا در دلفر مشا دو لغظ بهم رسانیده بودند و حضرت

برای

عظما ربانی که بر سرش است همان لفظ است و بر برادران هر یک لفظ و کلمه است
که آن لفظ را همان حروف فرزندت می نمیداند از هم ترسیه نه و از ترسیه
فرار کردند و هر یک زن و فرزند آن را امرال و غیره پلاس و ساس و هباب و کلب
و غیره و در آن کوشی دادند که کوشند برهشته و از آنجا فرار کردند و در آن پاد
برهشته و هر یک یک جسته ای رسیدند و در همان جا منزل کردند و غیره و در آن
فرزند خود را نگاه میدارند و در محات و ترمج عمارت ساختند و هر یک از ایشان
جا کردند که الحال آن شهر را پات و از آنجا شهر جسته است که لای که سیاه بود بازن
فرزند خود در آن منزل جا کردند و در آنجا شهری ساختند و آن طایفه که از لای لای مانده
سینه ها جسته اند و بعضی کباب زنجار رفته اند اما جاعی که از اول آدم مانده کوش
است و بعضی فرزند آن بر کاره و از آنجا لای لای از آن فرزند آن آدم که در لای لای بود
و در شهری از لای لای که سیاه بود و حقه که در آنجا نشسته اند و هر سفیده و زن سیاه فرزند
که قبل می آمدند یعنی از نسل لای لای که الحال ایشان را لای لای می گویند و نیز که جاب
لوی را نجیب می دانند **سید** و ما که خالق عالم این عالم است باقی ماندن آن بی
یا شخصی آفریده است این شخص عالم را اعضا و جوارح می باشد و از جمله اعضای شخصی سرش
اشرف از همه اعضا است و برای هر عضوی لباسی قرار داده است و برای سر تاج
آفریده است و این عالم مانند شخصی است و سر این عالم سرش عظم است و در جوش
جنب محمد صلی الله علیه و آله است که جای آنحضرت عرض است و پس و آداب
آنکه آنحضرت را نهی خلق باشد آنحضرت بزیان عباد برای اینکه بر خلق نیست
که آنحضرت تاج سر عالمیان است جسم مبارک آن حضرت را بر سرش بر نهاده اند
حق بمرکز خود قرار کرده و بعد از آن آنحضرت بر زمین باز آورده تا رانهای خلق باشد

و غیر

و غیر از جسم مبارک آنحضرت هیچ جسمی بسمان نرفته است و هر کس که از این بود که جاب
علی ابن ابی طالب استم بر سرش رفته است اگر در حق جاب علی ابن ابی طالب گفته است
چرا که هیچ جسمی قابل سمان نیست و نخواهد بود که جسم جاب رسول خدا صلی الله علیه و آله
رطوبت در آن قدر منزلت جاب علی ابن ابی طالب بود که بر سرش رفته است از هیچ غیر آن
است چنانکه رسول خدا صلی الله علیه و آله رسماً فرمود است که علی خیر البشر من بعدی
فتکلف کفراً یعنی جاب علی ابن ابی طالب بهترین خلق است و هر کس این سخن را نقل
کند که فرست و قطابل آنحضرت در آن بای شهرها است و در آن نیست آنحضرت
سایر چنان از آنجا بر سرش رفته است آن جسم مبارک آنحضرت بسمان نرفته است
جسم دیگری غیر از جاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر سرش نرفته است و آن جسم
عسی و در لیس که بسمان رفته است بس هر یک بان می نژد آن جسم حضرت است
که بسمان رفته است بس این بود که علی از جمله ملائکه است تقییری از سمان زمین
اشا ده بود چون با حضرت در لیس ملاقات نموده است عا که در حضرت ادریس
حق تعالی دعا کند که خدای قالی آن تقییر ادریس را در او در نصف ملائکه جایی دهد
حضرت ادریس دعا کرد حق تعالی با الهامی آن دولت را باز داد و آن ملائکه حضرت
ادریس عرض کرد که ای پسر خدا تو در حق من یکی کردی الحلال هر حاجتی بمن داری
که از من براهی از من طلب کن تا من آن حاجت را عمل آورم که تقای یکی تو نمود
حضرت ادریس فرمود که من از فیض روح خود تو را بخش دارم و میخواهم که با حضرت
عزیز باشم ملاقات کنم و با دم کلام در پیش و کوشش تو نموده است تقییری روح خود
نراشته بشم آنکس میگوید که حضرت ادریس را بر بالای بال خود سوار کرده و
پرواز نمود چون بسمان اول رسید فرمود که در آنجا نماند از آنجا پرواز کرد و حضرت

در بستان دوم برد چون در آنجا رسید فریاد برآورد و با آنجا که در آنجا بود
او را بستانهای بود تا بستان پنجم رسید و چون با آنجا رسید در آنجا نیز فریاد برآورد
این نیز فریاد کرد و در میان راه بستان ششم حضرت فریاد برآورد که در آنجا اعلی فرود می
آید آنکس پرسید که ای فریادگر ای قالی مرا ما فرموده است که در
این بستان پنجم بر شمشیر من حضرت ادریش نام چون حضرت ادریش این سخن
شنید بر خود لرزید و حضرت فریاد کرد در آنجا قاضی روح گفت حضرت ادریش را نمود
و آن حضرت عیسی چون حرم آنحضرت صدقه نقل آنحضرت کرد و پادشاه ایشان با لشکر
خود قصد نقل حضرت عیسی آمدند آنحضرت با فرزند اهل بیت آنحضرت و آن پادشاه
با بیعت از خواص خود از عقب آنحضرت و اهل بیت آنحضرت شد پس با امر خدای قالی
طا که در بستان نازل شد و حضرت عیسی را بستان چهارم بردند و حضرت عیسی در آن
بستان در میدی که خدای قالی برای او قرار داد فرموده است بیادست خدا شکر
و خدای قالی آن پادشاه را بشکر حضرت عیسی متمثل گردانید و انعم چون آن پادشاه
بشکر حضرت عیسی آمدند اگر فرزند از بیت آنحضرت بیرون کشیدند و او را از بیت
رسانیدند هر چند مملوک گفتن پادشاه تمام پورا مرز جری کند این قول
نگراند و گفتند عیسی بی مرز آن مملوک گفتن عیسی نیم قبول کردند و آنرا
بردار زدند و او را کشند و گفته عیسی را کشیم و حق قالی در این باب فرموده است
و قَوْلِهِمْ أَنَا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ وَ سَوَّلَ اللَّهُ دِيكَ سِجِّ كَفَرًا
این است که می گویند که ما کشیم عیسی پس مریم را که بنهر خدا بود و حق قالی گفته است
این فرموده است بِظَرْفٍ وَمَا قَتَلُوا وَمَا صَلَّبُوا یعنی و حال آنکه کشند
این حضرت عیسی را و بردار زدند آنحضرت را وَالَّذِينَ شَكَّوْهُم وَ لَكِنْ شَكَّوْهُم وَ لَكِنْ شَكَّوْهُم

ایشان

ایشان برده که بشکست حضرت عیسی شد و بود ایشان از کشند بجان آنکه آن چون حضرت
عیسی است و از این باب امر ایشان کشیدند و بود و از برای اثبات حجت بر تمام مخلوق
باز حق قالی فرموده است وَمَا قَتَلُوا وَمَا صَلَّبُوا و به یقین برآید که کشند حضرت عیسی
بَلْ وَصَّوْا اللَّهَ لِيَكْفُرَ بِهِ بلکه واقعی است که طایفه ای از حضرت عیسی را بستان
برده است خلاصه غرض از حضرت ادریش عیسی علیه السلام بی و کرد و بستان این حضرت
در مراجع بغیر از جسم مبارک نباب بر اول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است و حضرت
سزالت و سر بر اهل بن ابل طابت زیاد از آنست که کسی خواند نصف کند اما آن
برگزینان است که از ادریش ادب گویند هر چند که آن فخر توفیق آنحضرت است و اصول
کافی در این باب حرث داده است که جانب امام محمد باقر فرمود که ای گروه
شیطان! إِنَّ مُحَمَّدًا مَنَّادٌ بِشَمَائِكُمْ کوچک مجلس شنبه تا آنکه طایفان لوی شنبه
کردند و طایفان شنبه اهل شام بودند پس مردی از انصار بگفت آنحضرت عرض کرد
فرمانی تو توهم غایبان کشند حضرت فرمود که کردی که در باب با چیزی می گویند
ما خودمان گفته باشیم از توفیق و روح و شائش هر یک که توفیق کند بخوبی که
ما خودمان آن توفیق را کرده باشیم پس آنکس از شنیده نمانت و این از او ستم
پس رادی که که آن شخص انصاری که بعد نام داشت عرض کرد که طایفان کشند حضرت
فرمود که آن شخص که اراده بکنی کند بر بکنی خواهد رسید و نزدیکی خود را خواهد دید و کردی
که بعد از آن حضرت امام محمد باقر فرمودی مبارک خود را بجان ما کرد و فرمود که
که خدای قالی برات آزادی با عطا کرده است و ما آنرا نخواستیم و ما را
بر خدا حجتی نیست و ما لبطعت و بندگی کردن برمت خدا نخواستیم پس هر کس
تا فرمان بردار خواهد شد دوستی که با ما داشته باشد هیچ فسخی با او نخواهد داشت

بدر آن حضرت فرمود که ذاتی کمال را بر دست ما نمودی تو را یعنی بعضی ادعای دوستی
نمودی و تو چه کردی علی با بر موافق قول باشد پس دست جاب علی ابن ابی طالب کی است
که آن حضرت در آن خورشید فرموده است بگویند ما زینا و مژده که در آن آمار است
که جاب غلی گفته اند در بعضی روایح خطبات که گفته اند جاب علی ابن ابی طالب هر
از جاب رسول خدا صلی الله علیه و آله است و این سخن کفر است و بعضی افزا چه که جاب علی
ابی طالب مژدی فرمودند که آنرا عبید بن عقیل بن عقیل یعنی منم بکت غلامی است از بنو
علمان جاب خود و مکر آن حضرت در سال دین که متعلق شد از جاب رسول خدا صلی الله
و آله است جاب خود و مکر آن حضرت در سال دین که متعلق شد از جاب رسول خدا صلی الله
و علی را می کرد و هر کس جاب را بگفتند نیز از رسول الله علیه و آله است و جاب علی
که گفته اند آن را در حدیث جاب رسول خدا است که حضرت فرموده است آنرا مصلحت
الصلیة و علی لا یغنی عنی من شرم علی و علی در واژه آن شهرت دارند این بس که
که بس بزرگ از در واژه شرم علی و علی در واژه آن شهرت دارند این بس که
پس معلوم است که هر که جاب رسول خدا صلی الله علیه و آله را در حدیث خود و مکر جاب
علی ابن ابی طالب بسبب از دیده است و این سخن محض غیبت است و شایسته است و اگر
واقعی شرم علی در دیوار محوسس ندارد و این سخن از معتولات است پس غایبان معتولان نیز
محسوس شده اند چنین خطای غلطی که ده اند و این از جمله بری بات است که حضرت
فرمودند که من بمنزله شرم علی ابن ابی طالب بزرگ در واژه آن شهرت مین آید
ایضا که فلان ایضا من با اینها پس هر کس حکم شرع را بخواند یا به از علی ابن ابی
بعد از من تحقیق کند چرا که من تمام اسرار جاب را یعنی علیم داده ام و آنچه بر مردم
فرموده است علم از علی پس برده ام و علی بعد از من نبی و طایفه من است و آنچه
علی کرد

علی که چنان است که من گفتام خلاصه علی ابن ابی طالب در زرد و بی و جاب بن رسول
خداست و در امرای که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله را سر فرمود اطاعت میکرد خواه در
حیات آن حضرت و خواه بعد از وفات آن حضرت مثل اینکه در حیات خود بجاب علی ابن
طاب در شب فرمود که بجای من برخت خواب من بخواب که دشمنان آن ترا پسند
و از بیت من رسانند آنحضرت اطاعت کرد و بر پشت خواب رسول خدا خوابید که
جان خود را فدای رسول خدا کند و بیج که رسول خدا با آنحضرت فرمود که لا علی الا محمد
یا در بیستی دست بر زلف آنحضرت بگردد یا در بیستی دست بر زلف آنحضرت بگردد
جاب علی ابن ابی طالب نیز از رسول خدا صلی الله علیه و آله است که در بیستی
ایشان کرد و دست بر زلف آنحضرت بگردد و آنچه خدا از مخالفین دید برضایمان است
مهر کرد و خلاف فرموده رسول خدا که خطابه جاب علی ابن ابی طالب با طبع
و متفا و جاب رسول خدا صلی الله علیه و آله است که در بیستی در حال حیات آنحضرت
بعد از وفات آنحضرت پس چگونه می تواند شد که بهتر از جاب پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله
باشد و آن آمار است بطریق صحیح در فضایل آنحضرت دارد و در حدیث است از این جهت
آن آمار است چنان فرموده اند که در حدیث آن جاب علی ابن ابی طالب معلوم شود
و باغ دشمنان آنحضرت بر خاک ماییده شود و در فضایل جاب رسول خدا صلی الله
و آله است چنان فرموده بودند و مردم شنیده بودند آنوقت معلوم می شود که جاب رسول
خدا چه قدر فضیلت و منزلت دارد چنانکه در حدیث آورده است که آنحضرت خود
فرمود که ان بل مع الله و ان لا یستعنی ملک معترت و لا نبی
منزلت یعنی برستی که من با خدا ای قوی کجوقی دارم که هیچ ملک معترت و
هیچ پیغمبر سلی نمی تواند که در آن منزلت من برسد و حدیث دیگر آورده است

که چون جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله را در کعبه بمشرف شد خطبای رسیده که لا اله الا الله
لا اله الا الله خلقنا لان لا اله الا الله ای وجود مبارک تو بود هرگز نیست
انکه کس بر حق نمی گزید و معلوم است که وجود جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله در عالم بود است
مردی بر سر راهی که کس غیر از جناب رسول صلی الله علیه و آله را در حدیث و حدیث دیگر نیست
خداوند تعالی است اینست یعنی در آنحضرت اطراف آنحضرت را فرار کرده بود که جانی
از آنحضرت خطبای خود که سابق بر آنجا تا بدین نوع صفتی بر دیگری نبوده بر حق است این
طایفه حدیث بر دیگران است و حدیث دیگر نیست که آنحضرت هر جا قدم مبارک می
گذاشت اگر آنکس ملکی بود از خدمت آنحضرت معلوم نمی شد و اگر سگ خار بود از خدمت
مبارک او معلوم میشد و حدیث دیگر نیست که از هر کجایی که آنحضرت میگذشت آنرا در
یک لحظه بوی خوش آنحضرت از آن کوه می آمد و این نوع صفتی هیچ کس دیگر نبود
و سایر صفات آنحضرت که در کتابهای حدیث مذکور است باید مکتفان بخوانند و بدین
که فضیلت و قدر و منزلت جناب رسول خدا در برابر علی ابن ابی طالب چه قدر زیاد است
دارد و البته احادیث که جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله است بر ایشان آنحضرت
و منطوق کلام ایشان با مفهوم موافق و مفهوم مخالف که در سنی است یعنی حدیثی می
دارد آنکه یک حدیث است که حضرت فرمودند که انما للهتمس علیکم کما لقیتم یعنی
من مثل شما بمی و علی مثل ماه است و معلوم است که ماه نور از آفتاب هم برساند و معنی
آنست که آفتاب و ماه هر دو در حدیث دیگر نیست که چون در روز غدیر خوار
رسول خدا صلی الله علیه و آله را مأمور شد که علی ابن ابی طالب را پیشین خود که داند آنحضرت با هر کس
خود آنحضرت را گرفت و چنان جناب علی ابن ابی طالب را بلند کرد که زیر بغل مبارک
جناب رسول خدا نهادند و در روزی که جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله بر سر مبارک مأمور شد

که جناب

که جناب علی ابن ابی طالب را بجا و بنیستند جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله را در کعبه است
مبارک خود زره بر اندام مبارک جناب علی ابن ابی طالب پوشید و آن حضرت را بجا
فرستاد و لبس نینت رت مبارک آنحضرت بود که جناب علی ابن ابی طالب نفع نماند
و در هر جا که جناب علی ابن ابی طالب سجاده می کرد جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله
مبارک اوی پوشید و در هر جا که جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله را بر سر مبارک علی ابن
طایفه میدادند آنحضرت طایفه را جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و حدیثی دارد که در حدیث
علی ابن ابی طالب است و جبرائیل بود این معنی که حسب اهل ادب عبودیت و طریقت
میخوردند و تیس را از جناب علی ابن ابی طالب است و حدیثی که علی ابن ابی طالب خطبه
مکتب خانه جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و تیسیم است که در ای جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله
میدادند این حدیثی نمودن امر تعلیم داشت که در آنحضرت همین بس بود که در
جناب علی ابن ابی طالب بر مردمان ظاهر شود اگر نه جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله
که تعلیم بجز این بود این حدیثی بطریق صحیح است که چون حق قالی نور محمد صلی الله علیه و آله
طاهرین علم استم را فرمود بعد از آن ملائکه را فرمود و اول روح را فرمود و بعد از آن ملائکه
را فرمود و بجز این خطب نمود که ای سبب این بود که در خانه خواند و آن من و از این
تعلیم بجز این که من ترا فرمودم که من و تو کسی حسب این برورد دولت سرای خطب آن رسالت
و نبوت است و آن انوار رحمت است که در آن جناب خدا مأمور شد که از آن
برایش ان سلام کند پس حسب این با مر خدا گفت است اللهم علیکم لا اله الا الله
بیتا لیتوی یعنی سلام خدا بر شما باد ای اهل خانه زاده پسر من بعد از آن
عرض کرد که خالق عالم مرا مأمور کرده است که طریقه منبک در احوال سرشت خاتم
خالق نمودار از شما تعلیم بجز پس جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله امر کرد که بلیغ مکتب خانه خود

ازین زحمتها را در چند موضع باید مبرکند اما هر گاه شش موضع باید فرج کند مبرکند
و میرود فقر و مردودت که در حال دولت مال خود را صرف صحبت و هراف کند
و میرود طاعت که در حال غارت خود را توبه نماز کند و دل از تمام امورات دنیا و آخرت
دور کند و بسوزد و بخت خالق عالم باشد و نماز را بریت توبت یکای آورد در حال
رکوع سجود کند تا آنکه خداوند هر گاه که در نماز برسد که من ایمان تو دارم و در حال
اول قصد کند که خداوند او را از نظر آید کند بیه در رحم مادر آفریدی و من همان
چقدرم که بر تو نظر باین صورت آفریدی خداوند او را هر مصیبتی که در نماز تو فقر است
دور کند و در حال سرباز شدن از سجده اول خاطر کند که این را نه کوشد و بعد از آن
استغفار کند و خود را مشرف بر برکت کند که گویا احوال عزرا ایل شده است که تفریح
پس چون بسجده دویم شود و سجده کند که خداوند نماز ازین عالم تکلیف نماید
خواهی بود اول منزلی که در حضرت باید علی کنه منزل قبرست آتی قبر را گوشه کرده
و حضرت چهارده مصوم علیه السلام را بر این من نعت و نوال جزا برین مسکن
و چون سر از سجده اویم بردارد قصد کند که خداوند او را دوباره مرتجعتر بخورد خواهی کرد
بپای حساب خواهی هست خداوند در صف محشر جا بر برین مسکن کن خواهد بود
ناز دلش متوجه نماز باشد و در حال روزه نیز میاید مبرکند باشد تمام اعضا
و جمیع اوردنه باشند بخواید پیش نظر نا محرم کند و نظر حاکم بر نوزنان کند
و زبانش غش در روزه و روزه و روزه و اشرف و شوی نامی و سمن بی نایه نگوید
صدای ساز و طبلور و بی وجود و چنگ و دف و صدای نغمه نشود و دوستش خیار کند
و اذیت نرساند و پایش یکایت و ام نرود و سگش را از اوام که دارد و خورشید را از او
که دارد و در حال حج نیز باید مبرکند و هر چند فرج در راه حق قالی کند که در دست

و در جا و ثابت قدم باشد و در شب بر عبادت نماید مبرکند باشد و هر چه در صورت
معنی که هر جا هر وقت که خواهد صحبت کند از آن حالت خود داری و مبرکند و در بندگی
نوا که کویاب و عنوت خدا بکنند یا در پس اگر در حالت مبرکند و با و غلبت
مرا آخذه خدا پایا به البته آن صحبت را ترک میکند ششم مبرکند چاره ای که هر که در
و مبرکند و شکایت کند توابت یکسال عبادت کرده خواهد بود و صوفی در آن مستخرج
مبرکند باشد و اگر یکی ازین موضع را مبرکند صوفی نیت و ادعای بجا کرده است
و اما صدق و صده در چهار صدق آن که زبانش است بگوید صدق و صده که حلف
و صده کند و صدق عتقاد که دلش با در پیش در اصول دین موافق باشد و صدق عمل
علمش یعنی رضای خدا باشد و این نیت که می کند که فلان علی کنه قرآنی الله فلان
باید رضای خدا منظرش باشد و بسبب آنکه یکی از این حدتها مبرکند باشد صوفی نیت
و ادعای بپس کرده است و اما صفا در پنج موضع باید مبرکند باشد اول صفا باطن
دانش صفا و خالص باشد و جلد دریا و در و در تفاسیر جسد عقل عیشش باشد
دویم صفا ظاهر که بر نشسته پاک و پاکیزه از کثافت و چرک باشد و زبانش
چیده باشد و مویهای سرش برشته باشد و زخمهاش چیده باشد و تمام تنها
پیکر او در بدن خود بجا بیاورد و بوی خوشش در اعضا خود صفا کند سیم صفا
که باید مجلس روزه پاک و پاکیزه باشد و خوشی موافق مجلس روزه بر پایش باشد
دو سنی هرزه و عیب در مجلسش که نشود چهارم صفا سخن که سخن خالص باشد
و عشق و جلد را بر راه سلامت آن نمکند باشد پنجم صفا نطق که در حالت غضب
نطق نشود و طم و بر و باری دهشته باشد پس اگر یکی ازین پنج صفت با او
صوفی نیت و ادعای بجا کرده است و اما تو یعنی دوستی با حق کن باید مبرکند

دوستی از خدا معلوم است که هر کس کسی را دوست بدارد با او موافق خواهد بود
عمل کند چنانکه فرمودت تَنْصُرُ الْاَوْلَادَ وَ اَنْتَ لَنْظَمِ حَبِيبَةٍ یعنی نافرمانی خدا
نیکو و مناف دوستی برین عَلَّامُ الْغُيُوبِ كَيْفَ يُلْقِيَ السَّيْفَ مِنْ فَوْقِ
این سخن تازه تفسیر است که با کمال کسی شنیده که دوست نافرمانی دوست خواهد کرد
که كُلَّ اَنْ خَبَرَكَ صَلَاةً لَا تَطْعَمُ هر گاه دوستی تو نسبت بود فرزان برود
خدا می کردی اِنَّ اَحْسَنَ الْيَوْمِ حَيْثُ يَطْعَمُ چرا که هر کس دوست کسی باشد فرزان بر
دوست خودی تو را پس با دوستی خود باشد و حق تو را فرموده است فَلَا تَقُلْ
كَلِمَةً مِّنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُ لَا يَشْعُرُ بِكَ اللهُ یعنی بگو ای محمد صلی الله علیه و آله
که اگر خدا را دوست می داری پس پروردگارش را دوست داشته باش تا دوست بر او برود
پس فرزند که هر چه را از حضرت از جانب خدا حرام دانسته تو هم حرام برانی هر چه را
مطلوب دانسته تو هم حلال برانی تو فرمودی که پروردگارش را دوست خدای تو
هر گاه برودی بجز خدا را دوستی آنچه از حضرت فرموده مناف دوستی دوستی خودی
مطلوب با دوستی دوست خدا باشد دویم دوستی بان که علی بن ابی طالب است
دشمنه باشد و با فرزند ان که هر که حق امر کرده است بجز فرزند که بگو ای محمد
لَا اَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ اَجْرًا اِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُلُوبِ یعنی در خصوص بجز بودن
و بنام خدا بشمار ساند از شما نزدی می خواهم مگر دوستی که با خویش ان من نزدیکی
ناید و صحابه از آن حضرت پرسیدند که خویش ان نزدیکی تو کیست حضرت فرمود علی
بن ابی طالب و فرزند ان مصوم او که امامان بحق می باشند پس هر کس دوستی
باشد با یک که دوست من و فرزند ان مصوم من باشد و هر کس دوست است دوست
نامی گوید چنانچه اگر ما کفر باشیم و هر کس بگردد و علی را که ما نمی کرده باشیم دوستی
با او

با اهل ایمان و شیعیان آشنا عشق است دویم دوستی با فضیلتی است دویم
با علما و با نادانان و دشمنای معتقد است طهرین صلوات الله علیهم اجمعین پس هر کس
دوستی با یکی از اینها ندارد و صوفی نیست و ادعای سجا کرده است و آه و درد در پیش
با برهانه باشد اول و در زبان است که ذکر توحید و تسبیح و تهلل خدا و ماست
در حیرت باشد دویم و در دلهاست که هر که در خدا همیشه مشغول باشد یعنی اولاد است
با خدا باشد و از یاد خدا نرود چنانکه هر که مشغول است سوم حضور قلب بر آنچه
که او کند لطیف نام خدا نیست پس هر کس در مشغول در یاد خدا و طبع باشد در زبان
ذکر خدا بگوید صوفی نیست بلکه مشغول است اما صوفی هم دلش در ملکوت است و هم در زبان
در ذکر است سوم در دو عبادت این که کدام در عبادت خدا باشد و در مردم تو
کنند و از کاسی و مزدوری رزق خود را بپردازند و بگذرند چنانچه هر ساند و فرج کند
دوره نشان ذکر حرکت باشد خواه بر زبان بگویند و خواه بر لب صد کنند که مرگ را بپوش
از هر چه برهنند چرا که حق تو را فرموده است فَاِذَا جَاءَ اَجَلُكُمْ لَا تَمْسِكُوهُ
سَاعَةً وَّلَا يَسْتَعْمِلُ صَوْلَانٌ یعنی همان که وعده ایشان سپرد رسید یعنی زمانه
که یک ساعت آن وعده را بجنب نماند و نمی توهند پیش از آنکه پس با دوستی
همیشه در دوش فکر مرگ باشد و کسی کند و متوجه خود باشد که هر قدر می که از جا بر میاید
به سینه که بچه اراده بر می آید او که اگر بان قدم بی رود خدا از او پرسد که با برتری گوید
که در راه بنده کی تو بر قدم من توجه خود باشند که سخنی که می گوید اگر در آن است
و خدا از او پرسد که چه می گویی جواب بگوید که آنچه گفتم محض رضای تو بود و خدا
چنان باشد که او را خواهد دانست چنان نباشد که نفسش میجو آید و اهل دنیا باشد
که دنیا فریب می دهد پس مایل دنیا را درون چون طفل از پستان مهر

میخورد و مردار پنداری که سینه دارد است پس هر کس که دایم در اولس کز حق تعالی در کار کند
است و در روز با نش و ذکر حق و در شب و قیامت علم است صوفی است و هر کس غایت
بکند البتة ساقی است و صوفی نیست و اثر بر خود بسته است و اما در صورت جا با بر کند
آیه وَنَجِدِيكَ يَوْمَ يُنْفَخُ الصُّورُ أَنْ أَنْتَ مِنَ الْعَابِدِينَ در وقتی که حق تعالی از او عهد گرفت
تَعْلِيمًا لِيَسْطَلَّ عَلَىٰ سَيْطَانٍ مِّنْ رِّجْزِهِ لَعَلَّ بِنْتِ الْغَيْثِ لِيَسْطَلَّ عَلَىٰ سَيْطَانٍ مِّنْ رِّجْزِهِ
و نیکو کنی من که نیکو کنی طریقی است و این شخص عهد کرد که در دنیا بنده کی خدایند
و نیکو شایان کند پس اگر نیکو خدا کرد و عهد خود کرده است و صوفی است و اگر نیکو
شایدان کرد صوفی نیست و حق تعالی فرموده است وَأَقْبَلِ الْغَيْثَ لِيَسْطَلَّ عَلَىٰ سَيْطَانٍ مِّنْ رِّجْزِهِ
عهد خدا خورد وَأَقْبَلِ الْغَيْثَ لِيَسْطَلَّ عَلَىٰ سَيْطَانٍ مِّنْ رِّجْزِهِ یعنی برستی که خدای تعالی در وقت که از
خدا عهد کرد که بر او عهد خود کند و پس باید که در عهد خود بنده صوفی بنده
بنده و عهدی که با کسی کرده است و در عهدی که با کسی خورده است یعنی هرگاه نیکو کرد
عهد کرد یا تم خود که نیکو است که چنین با چنان خواهد کرد و عهد است الله
بنده خود که با الله که چنین و چنان خواهد کرد که نیکو کند بان نیکو عهد است پس هر کس
و نیکو خدا و عهد مردم و نیکو خود کند صوفی است و هر کس نه با نیکو کند
شد کند صوفی نیست و اثر بر خود بسته است و اما فرمود است که با صوفی از تمام
طلق عالم و سبب عالم فرود باشد و درستی که بر هیچ چیز نیست بنده
حال عبارت و از تمام نیکو و نیکو در کند و برای عبادت خدا فرود شود و صوفی
حق تعالی هیچ چیز بر او بنده صوفی باشد و اما اگر برای خدای تعالی چیزی در نظر است
و کسیر در عبادت بنظر با و در با کسیر خورد از جانب دیگری برانده صوفی نیست
و اثر بر خود بسته است و اما معنی فقر است که با صوفی خورد حقیق و محتاج بر نگاه
خدای تعالی

خدای تعالی برانده و خورد محتاج غنی شد و هر چه بیخود آورد و خوش بگذرد
و در سلسله غنی بنده کند چرا که تا سلسله غنی بنده کند چنانکه حق تعالی فرموده است
لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ که الله یعنی خدایان شایسته است
حق تعالی وَاللَّهُ هُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ و خدای تعالی است و هیچ کس نیست
نه از در پس با صوفیان خورد محتاج غنی کند و از خدا طلب حاجت و نیکو
خورد طلب کند صوفی بنده است و اگر خورد محتاج غنی کند و سبب آنی که خدای تعالی
با و عطا کرده است که بان عطا در محنت کاسبی کند آن عطا کسب کرد که نیکو در کار
سؤال میکند البتة در مشرب است چرا که شکایت خدا را با حق کسب طاعتان نیکو
پس صوفی نیست که عطا و جوارح خورد کاسبی شتول کند خورد محتاج صوفیان کند
و بنده خورد محتاج بنده برانده و قدر نیکوای خود از بنده در نظر نیکوای خدا است
و سر عفت است و اما خدای تعالی با صوفی خورد هیچ برانده و صوفی خورد از دیگر بنده
و خورد در دنیا هیچ بنده و بدانند که قوت است عطا و جوارح از جانب خدای تعالی
حق تعالی سبب را برای او جمع کرده است پس خورد تعالی برانده و هیچ در وجود خود
نیز بنده لَسَمَ جَسَمِ آن چنان جسمی دان و بخش ذات حق هر که او خورد
و به از عطا یک بهتر است پس هر کس صوفی باشد هرگز خورد بنده و چون کس
فنا کرد صفت خدا سخن آید که در خورد از جوارح مردگان می بند و صفت دارد بنده
که مَوْجِبُ حَيْثُ كَانَ مَوْجِبُ الْقَوْلِ را سبب شوق زنده گانی خوردی کند یعنی دست خورد
از نیکو مان کوه می کند پیش از آنکه دست او را کوه کوه کند یعنی در زنده گانی خورد
چنان رخساری می کند که کوه با مرد است و با نیکو صفت ندارد و با نیکو که چون
مثلا اگر اراده میکند که فسخی کنی بر او صورتی کند که زبان نه دارد مثلا اگر اراده میکند

که نظریه مجری کند چنان خیال میکند که چشم ندارد و اگر مشایخ اراده می کنند که هر خلاف
از جهت کسی رسد یا اگر خدای تعالی بخواهد چنان تصور می کند که دست ندارد و اگر اراده کند
که خلاف در پیشتر خواند چنان تصور می کند که مال ندارد و قیامت ظاهر همین
درست می خواند که تمام میسر است که هر یک از این مصادیق در حدیث و کتب معتبره است
مقتضای کسی در حدیثی می توان گفت **رسد** بدانکه بر هر مکتفی در حدیث است که بدانند که چنان
بر روی خدا صلی الله علیه و آله است بر حق دولت معجوت شده است و از جانب خدا مانور داده
که در جبهات خود از او است برسانند و این ترا اطاعت و مثال از خدا کند و از آنچه
برایشان حرام کرده است این ترا از آن چیزها می کند و برایشان در حدیث است که اطاعت
بجز خدا کند و هر کس اطاعت سر نیز کند چنان است که اطاعت خدا کرده است چنانچه
قالتی فرموده است که من بطیع الی رسول و طاعت الله یعنی هر کس که اطاعت
خدا کند چنان است که اطاعت خدا کرده است و در حدیث دیگر نیز فرموده است که لا یطاع
الذین هم امتوا الا طیعوا الله و اطیعوا الی رسول و الی الله یعنی هر کس که اطاعت
یعنی ای اهل ایمان اطاعت کنید خدا را و پیغمبر خدا را و ما جان اسرار یعنی دوازده امام
که بعد از آن حضرت بوده اند که ای اهل ایمان علی بن ابی طالب است و آنرا این است
یعنی حضرت عیسی بن مریم حضرت محمد از ان صلوات الله علیه و آله و سلم از ان فرموده است
که فان نشاء و علمت **بشره** یعنی لای الله و الی رسول یعنی اگر اختلاف
و نزاعی بر سر امری از امور شما واقع شد پس نظر کنید با آیات قرآن و احادیث که
در حدیث است که رفع آن اختلاف از طرفان و حدیث بجز نمی شود پس هر کس خلافی را بزند
ایه و حدیث از دایره عقلیه و غیره رفع کند محض خطاست مثل آنکه کسی که بگوید که فلا علی
که خدای تعالی در حدیث کرده است و حجاب رسول فراموش کرده است که مکه گمان

باردند

پا دارند با این شرط و قیود و حجاب شده است و دیگری بگوید که این امر که مستحب است که
بنفس قرآن و حدیث فرموده و حجاب شده است اما شرط و قیودی که نمی گوید در حدیث است
پس اگر دلیل از قرآن و حدیث آورد باید استدلیم یعنی در رفع اختلاف بشود و اگر
دلیل از غیر قرآن و حدیث آورد غلط و خطا کرده است و در حدیث عقلی و نقلی باید
چرا که عقل هرگز چنین سخن نمی گوید که من ادعای می کنم از غیر قرآن و حدیث است
میدانم و حال آنکه خدای تعالی امر فرموده است که **لا یطاع الا الله و الی الله** یعنی
یعنی رفع اختلاف از قرآن و حدیث است و این سخن از پیش خود رفع خلاف است
و این از حدیث عیسی بن مریم است که کسی که دست از دامن اوست برساند و در حدیث است که
برده است پس بر حق است که کسی که دست از دامن اوست برساند و در حدیث است که
رفع نزاع محاکمه حجاب رسول تمام بکنند و چون آنحضرت حکم فرمایند در حدیث است
نه بنده از اهل ایمان باشند چنانکه فرموده است **قل لا یطاع الا الله**
و الی الله یعنی چنانچه در حدیث است که هر کس که دست از دامن اوست برساند
است و در حدیث ایماں خود دارند که در حدیثی که میانه اینان واقع می شود حکم
و اندیشه **لا یطاع الا الله و الی الله** یعنی حجاب است و بعد از آن که تو
میانه اینان حکم کردی در حدیث خود مالتی و کردی چنانچه **لا یطاع الا الله**
و هر کس که تو حکم کنی اطاعت کند و تخلف کند پس مقوم آیه شریفه است
که هر کس که حکم کند غیر اهل حکم بر دایمان ندارد و اگر حکم کند با اهل حکم و اگر
و از حکم اهل حکم مال داشته باشد نیز ایماں ندارد پس حجاب رسول خدا صلی الله
علیه و آله است فرموده است که بعد از من آنچه بشناسد امر کرده ام تا قیامت باید بجا بیاورد
و آنچه نمی کرده ام تا قیامت باید ترک کند و حدیث است که باین معنی وارد شده است

باردند

که حلال محلی حلال است و غیره
الظواهر فی الظاهر و الباطنی
از ذات و صفات مستقنی است و اما با ما در پیشه از جمله صفات است و در اینجهت
است که جناب ابرو نوسان بر بوی مستغنی است و فرمود که عینی فی الاثر و الایة
مستغنی فی الظاهر و الباطنی یعنی خداوند عالمیان بی نیاز است از صفات
در اول و آخر که محتاج بوجود خلق نبوده است و بی نیاز است از صفات
یعنی هر چه پیشبده است که در مان می درنده و آن هر چه در پیشه است
خدا می قلی از چیزها آفریده است و البته هر کس چیزی را آفریده است بل آنچه
خود را است چنانچه فرموده است لا یعلو من خلقی شیء الا لیس فی الخلق
یعنی ای کسی که چیزی را آفریده است حال پذیرد امید اند باین معنی که گفته شد
از حال و مکان و اجناس و صدق و فساد هر مخلوقی آگاه و فرود است و صفات قلی
از هر چیزی وی و کلی جزا است و دیگر ای عقل بقدرت میکند که خدای قلی هیچ چیزی
نیست هر که در این ذات محقق است از صفات کمال است که مجموع الصفات
این ذاتند که اگر فرضاً یک صفت از آن هزار صفت در این ذات نباشد خدای
براد صدق نمی کند پس باین خدای قلی علم و قدرت در هم بر صفت و در صفات کمال
داشته باشد چنانکه می هرست که خداوند بگانه جمع صفات کالاد و در هر طایفه بر عقلی
که سخن می گویند نام خدا را بر و بران نمی که از نه که بر هم ضمیمه مثل آنکه عرب بگوید
و نمی که بگوید که خدای او نمی گوید که خدای او نمی گوید که خدای او نمی گوید
کسی نمی گوید که خدای او نمی گوید که خدای او نمی گوید که خدای او نمی گوید
چنانکه حق قلی فرموده است هل یعلم الله تعالی ما فی القلوب الا الله
واری ای محمد با این معنی که هیچ کس را خدای نمی گویند که خدای عالم که خدای است
و از این جهت که صفات خدا همان ذات است و صفات و ذات است و یکی است

از ذات و صفات مستقنی است و اما با ما در پیشه از جمله صفات است و در اینجهت
است که جناب ابرو نوسان بر بوی مستغنی است و فرمود که عینی فی الاثر و الایة
مستغنی فی الظاهر و الباطنی یعنی خداوند عالمیان بی نیاز است از صفات
در اول و آخر که محتاج بوجود خلق نبوده است و بی نیاز است از صفات
یعنی هر چه پیشبده است که در مان می درنده و آن هر چه در پیشه است
خدا می قلی از چیزها آفریده است و البته هر کس چیزی را آفریده است بل آنچه
خود را است چنانچه فرموده است لا یعلو من خلقی شیء الا لیس فی الخلق
یعنی ای کسی که چیزی را آفریده است حال پذیرد امید اند باین معنی که گفته شد
از حال و مکان و اجناس و صدق و فساد هر مخلوقی آگاه و فرود است و صفات قلی
از هر چیزی وی و کلی جزا است و دیگر ای عقل بقدرت میکند که خدای قلی هیچ چیزی
نیست هر که در این ذات محقق است از صفات کمال است که مجموع الصفات
این ذاتند که اگر فرضاً یک صفت از آن هزار صفت در این ذات نباشد خدای
براد صدق نمی کند پس باین خدای قلی علم و قدرت در هم بر صفت و در صفات کمال
داشته باشد چنانکه می هرست که خداوند بگانه جمع صفات کالاد و در هر طایفه بر عقلی
که سخن می گویند نام خدا را بر و بران نمی که از نه که بر هم ضمیمه مثل آنکه عرب بگوید
و نمی که بگوید که خدای او نمی گوید که خدای او نمی گوید که خدای او نمی گوید
کسی نمی گوید که خدای او نمی گوید که خدای او نمی گوید که خدای او نمی گوید
چنانکه حق قلی فرموده است هل یعلم الله تعالی ما فی القلوب الا الله
واری ای محمد با این معنی که هیچ کس را خدای نمی گویند که خدای عالم که خدای است
و از این جهت که صفات خدا همان ذات است و صفات و ذات است و یکی است

از ذات

چون در آن غیر ذرات خدا با خدا نشنیده است پس برای قایل شدن و مانند نارد و تا بر آن
خداوند قایل است یعنی دلالت بر این معنی که هر چه در عالم وجودی باشد خدای قایل است
آنرا بر حسب و البته بر قدرتی که با آن فرموده خود را است چنانکه حق قایل فرموده است الا
بما یصلح خلقه **سوره المائدة** یعنی ای یک چیزی را فرموده است جز از آن
خداوند قایل است خدای قایل است بر چیزی که بر هیچ کس از ذرات او
خداوند نیست بر چیزی که بر هیچ کس عتقاد کند بر آن خدای قایل است و چون
آورد با یک خدای قایل است همیشه در همه جا واقف است پس از آن هر که معصیت
نمی کند تجویز که در حکایت حضرت یوسف حق قایل فرموده است که چون زینب را یوسف
سخت برد و در مالیت و ولایت خود تکلیف کرد حضرت یوسف در کار خود برده
بره از زینب بگریه که این چیست که در پشت این برده است زینب گفت این بی بی است که
مهدت میکنم یوسف فرمود چرا او در پس برده جای دادی زینب گفت **نظم** برین
چایکارش که بنده لبوی من نکاشش ز من آئین بی دینی زینب با این کارم
می بینی زینب یوسف گفت ای زینب **نظم** ترا آید چشم مردمان شرم از این پید
لش در خاطر از من من از پشای و نا چون ترسم ز قوم تو ان چون ترسم
خادم حضرت یوسف در آن مکان خلوت خدای فراموش کرد لب لب که علم برین
خدای قایل است عرش همه جا احاطه کرده است و در آن حال که ایمان با این معنی که در توحید میکند
چنانکه مصوم فرموده است **انما یقولون** و هو موثوقین یعنی زنا کار در وقت نماز
ایمان نارد و با یک خدای قایل است بر او قطع است و تولید کان اعمال بر اعمال او است هر که
چرا که ایمان داشته باشد که خدا بر حال او قطع است و ملائکه بر حال او آگاه می شوند هر
معصیت خانی کند این معلوم است که هر که کسی تراهد که معصیتی کند اول ملاحظه میکند

باید

باید کسی بر حال او واقف شود پس لیکر ایمان داشته باشد که خدا بر حال او واقف
است و از او سوال خواهد کرد که چرا این عمل کردی البته آن معصیت را می کند پس
که در آن حالت از با خدا می رود و وصیت میکند و از این بسبب است که خدا می
علیهم تسبیح باین که او اندک آن ترغیب هر که ایمان بخورد اول ترغیب است
پرستی بیکر دند و اگر ایمان نگیرد در وقت داشتند هر که غضب حق را می
کردند چرا که اهل حق در عقل قبول نمی کند که کسی که ایمان داشته و در حق
که در این مکان ماری است که بر کس نه بر زمین بر شتاب و شوق هر که در آن
کوز می کند پس هر کس بشود که در آن مکان جا نوری است که آن را ملائکه می کند
با وجود این در آن مکان در خلوت و البته ایمان بسج ان کونید نارد و ایمان
ان جا نوردند پس هر کس بشود که خدای قایل است که برای ریاست و امر است
امامت خلق مخصوص کرده است و اگر کسی غضب حق او کند خدای قایل است که بجهت
خواهد کرد و با وجود این غضب حق آن کند البته ایمان بسج ان کونید نارد و ایمان
معصیت خدای نارد و از این معلوم شد که این ترغیب ایمان بجا و عقوبت خدای
مثلاً به آنکه ایمان برت قسم است یک قسم ایمان بر زبان است که او را سلام می
یعنی اقرار کردن بر زبان بسند است **لا اله الا الله محمد رسول الله**
قل لی الله و لیکن قسم از ایمان اقرار بر زبان است و عقا و بدل است با عفا
چون بس هر یک از این ترسم ایمان را نشد که ده اند بگوید که هر کس ایمان بر
دارد و عقا و بدل نارد ایمانش مانند پوست جوز است که هیچ مصرفی ندارد بلکه
نیز برساند باین معنی که اگر بلای السن بر می که بسوزد السن را ضایع می کند و اگر
خانه بر بر می خانه نارد بودی کند و جا را بر جوشش نکند اما ایمان در

در شش لطافت در چشم تو مانند آینه جان نما است و سر بر عیان با این سوال
و تو هر روز از هر مری که کاسی می کنی که با کز این ستمهای ملاطبت سکت زین
هر چه بکنی و هر که تمام شدن ندارد چرا که حسرت پادشاهان بخوری که کج با
همی که کساید نه با دست این حسرت ترا بخورند که از خراب خانه خدا رفت اتی
هر روز از این بدوشش غلا سکت زین و فرج بکنی و هر که نام نمی شود و بکنی حسرتش
بچیز از این کس نیست که این ستمهای طلاق بچهره بگذارد و کاشی کند و از سر فرج
کند ای نادان ستم چون چسبی است که تو توقع داری که دیگری از دوشش غلای فرج
نه راجح راست کند و خوش فرج کند و جویند بر هر دو ستمهای غلای خود را بگذرد
کنی این چه بچسبی است و خدا ولی است خدای غفلت کند ظاهر نظر با عضا و جراح خوب
و هر چنگ که بر تنها خدای قلی تو عدا کرده است و قدر این تمنا را بدان و بچسب زرق
طلال از هر کاسی بکن و فرج خود دعیا کن که بچسب زرق عبادتی است اصل
مجادات که کوی از نماز باشد و فیض حضرت نیز عاید تو خواهد شد و خدای قلی ترا
افزیه است که فیض دینا و حضرت تو برساند اما قدری فیض دینا ذکر شد اما فیض
نیز انما در داد و مانند فیض دینا نیست بلکه زیاده تر چه که دینا قلی است و حضرت قلی
است و از غلای فیضهای هرنت است که چون خدای قلی دینا را بر نومن مانند زین
افزیه است که در دینا نومن خود را چسبند در آنجا و جراح خود نمی داند و هر خواهی
که نفس خواهش بکنند نومن لب فرموده خدا مرکب آنچه خواهش بکنند و قدر بکنی
آوردن آنچه خواهش بکنند و مرکب خواهش کردن بسیار نومن است و معلوم است
از دوش ما مانند زین است مثال یک کسی بنحو آید نظر با محرم کند و از بر سر خرافات
می کند مثل کسی است که در زینان خواهد کفلی بکند و از بر سر بسیار اصل را کس
بکند

می کند اما هر کس ایمان ندارد و دنیا هر کار میخواهد می کند و هیچ بر او نماند و مثل کسی که
بهشت باشد و هر کار بکند هیچ بر او نماند و چون کمال فرموده است و لکم دنیا و لکم
بنوی هر چه خواهد برای شما موجود است پس دنیا بهشت کافرت و در زمان موت
و یعنی که هر کس در دنیا شرکت خواست خود کرد و از دنیای آنچه است در دوش میاید
ازین قالب اشغال قلب مثالی عالم بزرق کرد و این مطلوب که خواهش می باشد
برسد و فیضی بر دنیوی که هر که نام شدن ندارد و هم چنین خواهش کرد و در دنیا
و لب بر سر خدا مرکب آنچه خواهش کرده است تا از دنیا بگذرد که در آن خواهش بر سر
دنیوی می بود و هم چنین سیر از دنیا که در دنیا از دست اتان برود مثل جوت جامع
که از اتان در زمان بر شدن بر طرف شود تا از دنیا بگذرد که در آن خواهش که خواهش
و بهشت باشد حاصل خواهد شد پس حضرت محل فیض ابدیت که هر که از دنیا بگذرد تا
پایان آنچه از اتان خواهسته اند به آنکه باید بکلف براند که خدای قلی از دنیا بگذرد
خود خواهسته است که مانند بهشت دعا است و مثال امر خدا کند تا لای قلی
نماند می شود و در ارضی نیست که نه کان او کافر سپاس شود و لایق دعا و بهشت
نماند چنانکه فرموده است لایق صنی لیبنا یدیه الکفر و ان لکنه ذی اهل
لکم یعنی نمی پسندد و در واقع دارد و در واقع نیست که بنده کاش میسفت کند و بهشت
کفران نوبت سبب عذاب و عقوبت خداوند و اما هرگاه شکر کردی که تری که دنیا با
پا درید اذیت و مثال امر خدا کند می پسندد و این طریق را از شما و پس از آن که
خدای پسندد همان عمل استیجابی آورد و آنچه خدا را پسند نیست انما امرت که دنیا
که هر کس طاعت در مثال امر حق قلی می کند حق قلی آورد و دست میدارد چنانکه در
صفت اهل ایمان فرموده است میبایم و میبایم یعنی خدای قلی این را در

تکلیف کسی که ایضا اشخاص بسیار داشته باشند غریب آری عالی در وقت که منزل
اصطلاحی در جمع کنی در زمانه حکمانه فحالت ببری چنانکه حق قابل فرموده است بن چون
بجای آن که بیرون یعنی امید دارند که سودانی کنند که نقصان نباشد باشد معلوم
که عرض هرگز چیزی از تکلیف اشخاص است و باید هر تکلیفی بش در روز واقف کار خود را
که بنا و اعلی باشد بکنند و باید دانست که ایمان مانند پارچه سفید است که حق قابل
در علم روح هر یک است از تکلیفین عطا فرموده اند و بایست که در وقت فرموده که این پارچه
بسیار را با دماغ بکنند که از آنها مواخذه خواهد کرد و به پند که هر یک از آنها که این
پارچه را ضایع کند و دوباره آن پند را از آن پارچه بکند و اگر آن پند در دنیا محو
گردد یعنی توبه و بازگشت از گناه خود نکند و در آخرت از مواخذه خواهد کرد
و بر اینند که ایمان مانند سفیدی است که عصاره و جوارح و حیات دارد پس اگر او را بپوش
بوضوح کردید از مواخذه خواهد کرد و اگر او را بی نظافت کردید از عصاره
خواهد بود و بر اینند که آن پارچه سفید عبادت از ایمان دانند چنانکه که بران عبادت
ی نزهت عبارت از گناهان پس هر کس آن پارچه را کند و بشود که کلمه بگوید مانند سفید
و غیره البته بکلمات خواهد یافت و هر کس آن پارچه را میباید و با بود که در عرصه
در سیاه و بعبادت خواهد شد چون توبه گناهان را محو کند مانند حساب و آب کرم
که برکت را نایل میکند پس هر تکلیفی و عبادت که بود از آن که پارچه ایمان را بپوشد بصفت
ضایع و چون که در حساب و آب کرم بکلمات آن برکت را از آن پارچه
نایل کند و چون لا محاله آب کرم حساب و برکت را از لباس نایل میکند همچنانکه
کریم و زاری که بجز آب کرم است و پشمانی که بمنزله حساب است گناه را از او بکنند
و بر او باقی نماند و معنی توبه از گناه است که بازگشت از گناه کنی نه اینکه بزبان بگوید توبه

بگویی و بدل خیزند همیشه بائی و حرکت بصفت بکنی و از گناه خود بپشیمان شوی چنانکه
حدیث دارد شده است که شخصی در زمان جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله کلمه در نزد
جناب امیرالمؤمنین گفته بود که توبه در آنجاست که گویید التضرع است و گفت
الله و بیعت و آق و نبی است حضرت امیرالمؤمنین فرمود نکشید آن تکلیف
یعنی ما درت غزایت بگرد این چه استغفار بود که گوی آید و به آنکه استغفار
از گناهش از گناهش جز حاصل میشود اول آنکه از آنچه گویید که گویید آن فعالیت به در نزد تو
باشد و بدانی که گناهان ترا از راه رحمت خدا دور کرده است دوم آنکه از گناهان
به خود پشیمان شوی **سیم** آنکه عزم صحیح کنی بر ترک آن فعل ضعیف **چهارم** آنکه غرض از
نزد خدای قابل کنی که از سه تقصیرات دور کند و **پنجم** آنکه مظلوم مردم و حق را در برابر
بجای جانش رد کنی یعنی اگر غش کسی داده باشی از او عیبت بطلبی و اگر او را غش
باشی بمردم بگویی که فلان سخن کرم در حق فلان کس گفته ام و آن بود که مردم بپای
که او را فرموده است و از آن شخصی نیز ملامت بطلبی و اگر چیزی از مال دنیا از کسی
کرده باشی بجایش رد کنی و سایر آنچه حق مردم است بجای جانش برسانی
ششم آنکه حق الله را بجا بیاوری مثل اینکه نماز قضا یا روزه قضا بر تو نه است
بجا بیاوری و چون خالص شوی از خدا طلب از گناه کنی و از وقت بگویی استغفر
الله و بیعت و آق و نبی است عطا بایر مکتفان توبه را در عیب عینی بر پند
و نظر بایر که خالق عالم لایق بصفت زنت مرصیتی بگریه بر آید و توبه را در عیب
چنانکه حق عالی فرموده است **لا اله الا الله** استغفر الله و توبه را از الله
توبه بکنه نصوصا یعنی ای اهل ایمان توبه بکنند بوی خدا توبه بگردد و معنی و دعای
و در جای دیگر فرموده است که **لا اله الا الله** استغفر الله جمیعاً **آهتاً المؤمنین**

بعلکم لعلکم یعنی اهل ایمان هکلی بزرگت کبیر خدای تبارک که ما
رسکار تویم و با بدستگفتان خود از گناه دور دارند و در اعمال خیر می کنند تا وقت
فرود آمدن پیمبر است بر زمین چنانکه حق تعالی فرمود است بسم الله الرحمن الرحیم
قل لا اله الا الله یعنی برستی که رسکار شده اهل ایمان یعنی ائمه که ایمان بخدا
در اول خداوند است هر چند علم جمیع دایمان بجا و سبانی دارند تا بگویند
اهل ایمان الذین هم صلو علیهم خایستون یعنی اهل ایمان که در نماز
خروج کنند و کان از حق در حال نماز و لهستان نماز حاضرند و در نگاه خدا صانع
می کنند و از جانب خدا و رحمت افعال خود که در دوزاری میکنند چنانکه در حدیث وارد شده
است که جانب علی بن ابی طالب در حالتی که وضو می داشت شهد بکبریت کاتبم
بر کسرتاب وضو نمزود و چون نمازی ایستاد چون می رزید که یا اهل اهل اول
در نماز بزرگی می برند که از او مواخذه افعال منبج کنند و در کتب مبارک است منتهی می شد
کین روزی غلامی بخت عرض کرد که فای تو نوم ای مولای من ما را چه مشور و در حال
نماز باین سخن می گوید بختت فرمودند که ای غلام مگر نمی دانی که ایام بدرگاه کسی است
که اختیار من برت است و جان من در قبضه قدرت است و من با تقصیر سپارد
بدرگاه کسی ایستم که بکی سپرد من کرده است که این طریقه پسندیده است چنانکه
این اهل طایفه است و درگاه منبده من نمازی ایستد ملاکه از زمین است آسمان بر طرف
او صاف میزنند و بگویند خوشحال تو ای بنده مؤمن اگر به انی که نظر من بر تو
بر تو است هر آینه از ثوق رحمت پروردگار است آرام خواهی کوفت و عام نظر رحمت
پروردگار عالم بران مؤمن است تا از نماز فارغ شود و چون نمازی ایستد بگوید اللهم
صیقل علی عیونکم حال محمد یعنی خداوند از رحمت برت بر محمد و آل محمد جا است
بفرمایند

بفرمایند که ای ملاک من لطیف رحمت زمین که برای محمد و آل محمد علیهم السلام کوه بشید
کرم اول بزرگت کردم و چون بگوید لا اله الا الله خطاب است به کسی که ای ملاک
کوه بشید که بنده من ملازمی و در کوه بماند که من اول امرم و چون بگوید لا اله الا الله
لا اله الا الله خطاب است به کسی که ای ملاک من کوه بشید که بنده
من کوه ای داد و بچشمت من و بر اینند که اول در سجده رحمت خودم جامی و او هم
بگوید اشهد ان محمدا رسول الله حق تعالی فرماید که ای ملاک کوه بشید
که بنده من شهادت و ادب است و در برت جانب محمد و بر اینند که من این بنده را در
زمره جانب محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و در کتب مجتهد فرماید که در و چون بگوید اشهد
ان علیا ولی الله حق تعالی نظر رحمت بجان او کند و در آرزوی عزیزت
و شکیبایان کردند و چون گوید حق علی الصالح خطاب است به کسی که ای
ملاک بر اینند که این بنده من ندای نماز در واد کوه بشید که این بنده از روی
اطلاص بدرگاه من ایستاده است و در نماز نماز زینب بنی امی از در ملا علی
در برت عزیز است جای حوا تم داد و چون بگوید حق علی الفلاح حق تعالی
فرماید که ای ملاک من بر اینند که این بنده مردم را بوی رسکار شدن میخواهد و من این
از عزابت و خفت رسکار خواهم کرد و چون بگوید حق علی جبر العزل خطاب است
رسد که ای ملاک من بر اینند که بنده من مردم را بوی بهترین علمها میخواهد و من این
اول انبیا کردم و چون بگوید قلنا الصالح حق تعالی فرماید که بنده من
السیا و اول خود را متوجه بندگی من کردانید و چون بگوید ایستک و حاکم
یعنی پروردگار تمام بخدمت تو ایستد و ام و هرگز از درگاه تو دور که در ان نمی فرماید
و در رحمت تو مشغولم خطاب است به کسی که ای ملاک بر اینند که بنده من خود را

خالص از برای من که در اینده و هر چه در این حرف خست من بکنم من هم اول در است به است
خود طایفه دادم و در او را می نشم و چون دعا ای است تا جبر را بخواند هر یک از کلمات
دعا ای که می گوید بطلب آتی رسد که ای ملائکه که او به بشید که بنده من این طایفه من
کشتی من با خدا و این سخن با این بنده چنین و چنان خواهد کرد پس چون دست کند
که کلمات غازی که از من آید از جانب قریب الی الله خطاب آتی رسد که ای ملائکه بنده
که بنده من نیست نماز که در قصد یک برمت من نزدیک خود در عرضش از این نماز
چون من هست و مطهری بنظر از اطاعت من در نماز من من نازد پس من عبادت
قبول کردم و از او را می نشم و چون بگوید الله اکبر که کبریا حرام است خطای
رسد که ای ملائکه بنده من حرام نماز است در هر خود و ام کرد آنچه را من
حرام کرده ام و خود را مشغول عبادت من که در بنده پس من اول در است به است
خود طایفه دادم و چون دعا ای بخواهد خطاب آتی رسد که ای ملائکه من که او به
که بنده من نمود دل خود را مستوجب عبادت من که در بنده دل خود را از صیغ کفر ادیان
دنیا و امورات دنیا و آخرت دور کرد و در سر ایکنه داشت و از جمله فرمان بردار
من شد تا که او به بشید که اول از مقربان درگاه خود خواهد کرد و ایند و از او را می خواهد
و چون بنای خواندن نوره هم کند و بگوید یا عوف یا لله السميع العليم من
من الشيطان الرجيم خالق عالم فرماید که ای ملائکه بنده من پناه بروم از
از شر شیطان ملعون پس من اول در است به است خود پناه دادم و اول از شر
ملعون محافظت می کنم و چون بگوید بسم الله الرحمن الرحيم خطاب آتی رسد که ای
ملائکه من مرا بر ما بنیت در محبت یا و کرد پس که او به بشید که اول در دنیا
و آخرت انعام خواهد کرد و با او هر بام در دنیا و آخرت و چون بگوید الحمد لله

الذین

الغالبین خالق عالم فرماید که ای ملائکه که او به بشید که بنده من هم از برای آورد
من اول از انعام خود است خواهد کرد و چون بگوید الحمد لله خطاب آتی
رسد که بنده من مرا بر ما بنیت در محبت یا و کرد پس که او به بشید که اول در دنیا
و آخرت انعام خواهد کرد و با او هر بام در دنیا و آخرت و چون بگوید الحمد لله
که ای ملائکه که او به بشید که بنده من مرا بر ما بنیت در محبت یا و کرد پس که او به بشید
روز قیامت من خواهد کرد و چون بگوید یا تابا لک لعلک لا یغیب
خطاب آتی رسد که بنده من بگوید و مرا بنده کی کند و لبش از من باری میجوید پیش
که او به بشید که من اول در غسل بنده کمال خالص خود خواهم کرد و از آنست که بر
ادعوا خواهد کرد و ایند و باری او خواهد کرد در امور دنیا و دین چون بگوید یا
الغیظ الی المستقیم خطاب آتی رسد که بنده من از من راه رست به طلب
بشید که من اول راه رست در طریق شریع شریف خطاب شد محمد مصطفی صلی الله علیه
و سلم هدایت خواهد کرد و چون بگوید صراط الذین انعمت علیهم خطاب
آتی رسد که ای ملائکه بنده من از من طلب که هر که اول بطریق حجاب حق این خط
و یازده فرزندش راه غائی گم پس که او به بشید که من اول بطریق دوازده راه هدایت
را نمائی خواهد کرد و چون بگوید بعض الغضوب علیهم یا لا اله الا انت
خطاب آتی رسد که ای ملائکه من بنده من دوری جت از طریق باطل که من
این ترا عیب کرده ام پس که او به بشید که من اول از طریق حاجت عیب کرده
طایفه که امانت محافظت خواهد کرد و چون نوره قوی بخواهد در وقتی که بگوید قل
الله اکل خطاب آتی رسد که او به بشید که بنده من مرا بر ما بنیت در محبت یا و کرد
پس من متکفل امور دنیا و آخرت او خواهم شد و چون بگوید الله الصمد

خطب انی رسد که بنده منی مرا عهدت یاد کرد که او همیشه که من چاره امور دنیا و دین
اورا خواهم که در این رسد که بنده منی مرا عهدت یاد کرد که او همیشه که من چاره امور دنیا و دین
بگفت که من بنده منی مرا عهدت یاد کرد که او همیشه که من چاره امور دنیا و دین
بگوید در هر وقتی از اوقات و محبت و دانت پس گواه همیشه که من اورا از بنده گاه
نمیخیزد خود حساب خواهد کرد چون گوید که که بکن که گفتوا احدی خطب انی
که بنده منی مرا عهدت یاد کرد که او همیشه که من اورا از بنده گاه
که از این دو جهان رکعت گفته که در سجده و خطب انی رسد
که بنده منی رسد و تقدیر کند که در هر روز که او دانت و شوق بچون است که در
نزد من که کرده است و دانت خود را نزد من هم کرده است و مواضع و فرود نی بر گاه
می کند که او همیشه که من اورا از بنده گاه و بر گاه و بر گاه و بر گاه و بر گاه
چون سرانجام بر دارد و گوید سبح الله لیکن جعل خطب انی رسد که ای ملاک
من گواه همیشه که بنده منی از من طلب کرد که دعای اورا مستجاب کنم منی من دعا
اورا در دنیا و آخرت مستجاب خواهد کرد و چون بسجده رود و بگوید سبحان ربی
الاعلی و بحمد ربی خطب انی رسد که ای ملاک من گواه همیشه که این بنده منی بر
من بجا است اشتهاد است در بقیع من بسجده بکنند و زبانش در کف و در وقت مرا بکنند پس
من اورا عزیز و محترم و بلند پایه خواهم که در دنیا و آخرت و چون میان در سجده بنشیند
و بگوید استغفر الله ربی و آتونی بینه خطب انی رسد که ای ملاک من
بیشتر و بر بنده که بنده منی طلب امرش از من کرده است که بگو منی پس منی
اورا قبول کردم و اورا بسایر رحمت خود جای دادم و چون قنوت بخواند حق تعالی
رحمت بکلیت او داشته باشد از قنوت خارج نژد و چون تشهد رسد سلام گوید حق تعالی

اورا بسجده بخواند و استغفر الله ربی همیشه که من چاره امور دنیا و دین
اورا خواهم که در این رسد که بنده منی مرا عهدت یاد کرد که او همیشه که من چاره امور دنیا و دین
بگفت که من بنده منی مرا عهدت یاد کرد که او همیشه که من چاره امور دنیا و دین
بگوید در هر وقتی از اوقات و محبت و دانت پس گواه همیشه که من اورا از بنده گاه
نمیخیزد خود حساب خواهد کرد چون گوید که که بکن که گفتوا احدی خطب انی
که بنده منی مرا عهدت یاد کرد که او همیشه که من اورا از بنده گاه
که از این دو جهان رکعت گفته که در سجده و خطب انی رسد
که بنده منی رسد و تقدیر کند که در هر روز که او دانت و شوق بچون است که در
نزد من که کرده است و دانت خود را نزد من هم کرده است و مواضع و فرود نی بر گاه
می کند که او همیشه که من اورا از بنده گاه و بر گاه و بر گاه و بر گاه و بر گاه
چون سرانجام بر دارد و گوید سبح الله لیکن جعل خطب انی رسد که ای ملاک
من گواه همیشه که بنده منی از من طلب کرد که دعای اورا مستجاب کنم منی من دعا
اورا در دنیا و آخرت مستجاب خواهد کرد و چون بسجده رود و بگوید سبحان ربی
الاعلی و بحمد ربی خطب انی رسد که ای ملاک من گواه همیشه که این بنده منی بر
من بجا است اشتهاد است در بقیع من بسجده بکنند و زبانش در کف و در وقت مرا بکنند پس
من اورا عزیز و محترم و بلند پایه خواهم که در دنیا و آخرت و چون میان در سجده بنشیند
و بگوید استغفر الله ربی و آتونی بینه خطب انی رسد که ای ملاک من
بیشتر و بر بنده که بنده منی طلب امرش از من کرده است که بگو منی پس منی
اورا قبول کردم و اورا بسایر رحمت خود جای دادم و چون قنوت بخواند حق تعالی
رحمت بکلیت او داشته باشد از قنوت خارج نژد و چون تشهد رسد سلام گوید حق تعالی

باشن که عطف کرده است که جانت می کند و بهدی که با خدا کرده اند در عالم روح در این عالم
و فای که در آن عهد الله می باشد و عهدی که با خدا می نویسد که در خوف ممد فرعی کند
و در صفت ششم زکوات دادن است چه که حق می فرموده است **وَالَّذِينَ يَتَّقُونَ**
اللَّهَ كَمَا تَقَاتُوا اللَّهَ عِندَ رَبِّكُمْ فَارْتَضُوا لَهُمْ مَا يَتْلُوا عَلَيْهِمْ وَأَمَّا الَّذِينَ لَمْ يَرْجُوا يَوْمَ الْحِسَابِ
و در آن است و هرگز از طاعت زکوات دادن که می کند خواه زکوات مال باشد خواه زکوات
اعضا و جوارح باشد مثل آن که حرف موعظه و بیعت سنی خیر خواهی و سایر سخنان حق
گویند و گوش خرد حرف شنیدن موعظه و بیعت و احادیث اهل بیت علیهم السلام و غیره
کلام الله شنیدن قرآن و احادیث و در س علم تربیت و سایر سخنان حق می گویند و
در حرف و کوشش قرآن و احادیث و غیره کتابی حریث و سایر اعمال خیر می کنند
مثل اعانت مظلوم و امانت ظالم و کشتن ریششان و خد و نجات دادن در ستان خدا
و سایر اعمال خیری که در آن صفت هفتم حضور قلب است که **أَلَّا يَأْتُوا دُونَ ذَلِكَ**
حافظت چه که حق می فرموده است **وَالَّذِينَ يَتَّقُونَ اللَّهَ عِندَ رَبِّهِمْ يَجْعَلُونَ**
لَهُمْ مَخْرَجًا وَيَرْزُقُهُمْ مِنْهُ مِنْ حَيْثُ يَشَاءُ وَإِلَى اللَّهِ يَرْجِعُونَ
یعنی اهل ایمان که فی الله ماشان در نماز حاضر است و نمازی فریضه را در وقت بجا
می آورند و محافظت اوقات نمازی که در حال نماز و نماز خود را محافظت می کنند که
مشغول جای نشود پس چون این صفت با ایمان جمع شد است صفت هفتم بود
این است صفت رابع که از اهل بیت است و بهشت را پیرایش می برد چنانکه حق می فرماید
فرموده است **أُولَئِكَ هُمُ الْوَالِدُونَ لِقَوْلِهِمْ إِنَّا جَاعِتُ بِرَاتٍ بَرَنَدَه كَانَتْ أَلَدُ**
بِئَ قَوْلِ الْفِرْدَوْسِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ و این باعث است که فی الله فرود
پیرایش پیر شده این در باغ فرودوس جا و پدید آید در زمان وفات **وَالَّذِينَ آمَنُوا**
وَجَاءَتْهُمْ كَلِمَاتُ اللَّهِ أَنْ يَرْجِعُوا فِيهَا که در حریث و اوردند است
که الدنیا

که الدنیا من و عظیم الاثر یعنی دنیا را عطا کرده است و مسلم است که هر سخنی
که در سر زنده می کاری امان محمول یکدیگر پس اگر کند که هم جو آبی بود و اگر بگوید
جو خوامی در **بیت** کند از کند بر رویه جو جو از مکانات علی علی مومنان
نظر با خیال و اعمال خود کند و به بند که چه بخورد این سر زنده گشته است و چه محمول الاثر
محل خواهد آمد چنانکه حق می فرموده است که **لَا يَهْتَابُونَ الْمَالَ لِيُذِيقُوا الْفَقْرَ نَظِيرًا**
وَلَا يَتَمَنَّوْنَ الْمَالَ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ یعنی ای اهل ایمان بر سیه از خدا و با بر مکتفی نظر کند که چه چیز پیش زنده است
برای فرمای قیمت و بر سینه از طلا بر سینه خود خبر داشت به نیمی کند بر این
این مبارک معلوم است که مکتف با نظر کند با حال و اعمال خود و به بند که جعل کرده
و در این سر زنده چه بخرد گشته است و در این شهرستان تکلیف با بن سرمایه گران با
چه معامله کرده است و معلوم کند که نفع خواهد کرد یا نقصان و با به به بند که این دنیا چین
کار و انسانی است که با به علاج از اینها بار کند و بشهرستان تقاضا کند و در
نزل کند و از آنجا کجایی دیگر منتقل نخواهد شد **بیت** چو همانند این خلق و جهان
همان سرست و مرکب این همان سر را چو طهر بر دست که اگر کارش از این در دوازده
با به بند که چو میمون طهارت از کفر بر چه برست **خفت** فرخس بره زن میگوید از دا
لش آن که بجزت بگری خاک قبا و در حقیقت **با** بجزت نه بروی خاک کرداری
این خبر تیره فرقی حسه دان کور است **ادی** با صوم و شبانه ز جاده از عری در حرف
بگر که از سینه پر که هر است **چشم** غیب از زمان بردار و چوب خود به بن هر که
عیب خویش پند از هر چنان است **زنت** در پاره چوبی دست در بروی من
عجب صفت هر که که غیب صفت گشت **مایل** دنیا ای دون چون فضل از لپان هر

آنکه میگوید نه چون فایده شریفه عجب علی بن ابی طالب است که گفت بطفی که ایچکس نمید
که چاکفت پس آن از دنیا چشم برسد و کسی در است که بگارش بود از آن حضرت ابراهیم
بر سر خطی که در آن روز از خطه فارغ شد از بنزیر بر آید صحابه از آن حضرت احوال
آن از آن بر سر سینه آن حضرت فرمود که یکی از حکامان من بود و سینه بر روی من کشید بود
و از آن بر سر سینه من جویس و کفم و او با زکات **بجز** دیگر آنکه چهارده مرتبه با شرف
این سینه بر سر سینه من است از آنکه بگم که رومی بود که جناب رسول خدا صبر بارک
تو در برهه ای از آن حضرت که استه بود و روحی شغول بود وقت عصر تکلم شد حضرت
ایرانیونین نماز عصر را با شرف در بافت چون حضرت رسول از وی فارغ شد و دعا
نماز حضرت بر لویین معلوم کرد فرمود که یا علی دعا کن داشت کن و قاضی که کردی
حقایق دعای ترا سبب میگردد و اذیت میگردد و جناب علی بن ابی طالب جان کردی
بذلت حضرت نماز عصر را دوباره در بافت و یکبار دیگر وقتی که از جنگ نروان برگشت
و به بل سید نه از فرات که استند و بیخ از آن صاحب خود و با این نماز عصر کرد و با
شکر از فرات که شد وقت عصر تکلم شد ایرانیونین نماز دعا کرد و داشت کرد
افتاب بارگشت و باقی لشکر نماز عصر کردند و این قصه متواتر است در آنجا سینه
که بجهت شرفی گویند و از این جمل بجز آن است که در یک شهره مذکور است و فقط
و در آنجا علی بن ابی طالب مانند اقیاب عالم است و کسی که در او شایسته مانند
حقاقت که نور اقیاب را نمی توانست دید **نظم** نور چو شمشیر در جهان کاش است
آفت از صغیر چشم خفاش است و معلوم است که شرف آن حضرت بر دیگران مثل شرف
زین نجف است بر زمین اگر در عالم است چنانکه یکی از اهل عراق در محضر
شرافت زین نجف است و شرف جناب علی بن ابی طالب گفته است **نظم**

بر دل نجف شعیف ندارد و دست زین عرفان ندارد و شرفش بر او یقین هرگز
ایمان با شرف ندارد جز خاک نجف و در آنجا هر کس بر شرفش برین شرفش در آن
جای شرف خاک کعبه آن شرف نجف ندارد در خاک نجف علی بن ابی طالب
خاک و در این شرف ندارد این شرف نجف با بی بی است در آنجا هر جا صحبت ندارد
وصف علی نام قرآن ما آن ماسلف ندارد مانند علی سالیان از آن آدم است
و اما علی که شرفی در روز جزا زکات ندارد و خطابه با بر مکتوبات به تابع شرف است
این ابی طالب هستند و خطابه بیوت جناب رسول خاتم کشته هستند و خطابه
دوازده امام علیهم السلام است و بر اینست که ما نام زمان جناب رسول است
دان حضرت خدیجه و ظاهر آنست در وی عالم بر آن عمل دوا و خود هر که بخواهد
بر آن عمل و جویشده باشد و با بر باشند که اگر دنیا نماند باشد هر که در آن روز
تعالی در آن خواهد کرد تا تمام آن خود ظاهر شود و در وی زمین را بیدل با آید
نظم و جویشده باشد **نظم** در بیان معاد است با کمال آن و حضرت گویند
دوباره ارجح است که جسمانی بر یکدیگر بدانند چون آن را عالم روح و جسمانی
تعلق می کرد و از مردم ماور بوجدی آنچه حق تعالی در حق او معین و قرار دادی کند
و از اجمل مسی گویند یعنی عهد و نام برده شده که میان خدا و بندگش قرار داد
شده است که آن طاعت در عالم تکلیف باشد پس چون امتت عمر با است
باید ترک این قایل کند و تعالی شای تعلق کرد و از دنیا کوچ کند و با فرست منزل
و از وقتی که از این عالم جسمانی بقابل شای تعلق گرفت دوباره بقابل
این مدت را عالم بر روح گویند یعنی فاعله باید و است که چون آن را بخواست
از این قابل بقابل شای تعلق می کرد اما نفس در این قابل است و روح می

تا بسطی برود و در آن شب چون خلق با این قلب بیکدیگر از خواب بیدار شود
آن چون منت حشرش با آنها رسیده و نفس تمام شد روح از این قلب مغزقت میکند و بگوید
مثل خلق بیکدیگر دوباره رو بجا باین قلب حسامی نمی کند بسبب اینکه نفس در این
قلب نیست و حرکت در این بعضی ماند و بسبب عدم تقریف روح در قلب و باقی نشد
کلیه قلب از غنا و غلبه مرکب شده است که آن فاضله را بر خاک است و آن را بیاید
پس چون خلق غنای خودی است از قلب بیرون رفت و بعضی در قلب هم برسد از این
روح و دیده جان قلب خلق نمی کرد پس چون موعود تقوی شد مدت عمر با آنها رسید پس
از اهل سما است پس در شب و غمائی نامتناهی محقق شود و اگر از او کفر و مشاقت باشد
در جهنم برآید و ابی که شاری شود و تا پان احوال هر یک از مکلفان در حال شریع
روح جان دادن در احوال برزخ وصف محض و کوشش از هر طرف بر او حشر
و کرم شود ان شاء الله تعالی قال الله سبحانه و تعالی و جاتون سکره الموت
بل یحیی ذلک ما کنت منتمه یحیی یعنی بر سیکه کرات موت یعنی بر پیش
شدن در وقت جان دادن آسین است و خواهد آمد در آن وقت با آن شخص جان میدهد
که محض است می گویند ملائکه که این است آن مرگ که از او کساره بگری گفت گفت
فی عظامه من هذا فکشفنا عنک غطاءک فبصرک الیوم حله بل
برستی که تو فعل بودی از مردن و از این احوالی که در پیش رفتی و حالا آن پرده
غفلت از پیش چشم تو برداشتم چشم تو سپاری شده شده است خلاصه بایه
چون مدت عمر با آنها رسیده و آن در حال جان دادن محض شود تا گاه از غنا و غلبه
و از طرفه ان نیت بیرون رود و چیزی که هرگز نیجالت رسیده در آن حالت مشاهده
چنانکه حدیث دارد شده است که هر گاه کسی در دنیا کج خلق بوده است در وقت مرگ

درست

درست جان دادن سکهای که زنده جهنم که انما لعنتم که رسیده در نزد او اندر برین
اورا پاره پاره کند چنانکه همان ابن جلی از جناب رسول خدا مراد است که در است
که محض است بمن فرمود که ای مسأله مبارک خلق کنی بر اهل خانه خود و در بر مسکن خود
که کنی بچند و تا سوخته حلقه یک همچو یک از کج خلقی تو بر سر نه چشمش را نیت کلان
آهیل التناهی و هر که از کج خلقی باشی در وقت جان دادن سکهای محض ترا بپایند
خوانند که ای مسأله در قرآن خوانده قال انما شیطان للیفط ان یضربکم
انده حضرت فرمودند ان فتنه وی من انما شیطان یضربکم یعنی ای مسلمانان که جهت سخن
باشند عرض کردم ضای تو نوم پان فرما که جهت حضرت فرمودند که هم محض
آهیل التناهی یعنی ناشطت سکهای که زنده اهل جهنم از طاهر در حال جان دادن
هر کسی بکس سخن خورداش هر خواهد که در چون وقت جان دادن شود از سخن محض
پسند هر یک نزد او آید و با او گفتگو کند کی صورت مال دنیا که در تقریف او بوده و کی
صورت فرزندان او یکی صورت اعمال او پس چون شخصی محض فریب الموت شود
نمی نزدیک بمرگ شود تا که صورتی بر پند که نزد او آید و نزد او نشیند و از احوال
پرسد که ای شخصی احوال تو چگونه است آن محض گوید که ای شخصی تو کیستی که در چنین حال
به احوال پرستی من امری دعال کنی که من ترانه دهام و با تو شناسائی ندارم چه هست
گوید که من مال تو ام که مراد دنیا جمع کردی این شخص محض گوید که ای مال تو میدانی که من
سپهر برای جمع کردن کسیتی و کاشش کردم و برای جنط تو سپهری میداری که میدم در
برای جمع کردن تو در اطراف دیدم و ستموای دور دور از کرم خود را از تحت و تصریح
فایز کند هشتم ریش در روز عمر خود برای جمع کردن تو ضایع کردم و از دستانت خون
خود جدا می کردم بسبب معاملات دنیا که نفع عاید من شود و ترا جمع کردم که بجا برین پان

الحال را چون کبریا بخت و حاجت که فراموشی آنجا می توانی باری من کن صورت کبریا
که خلق می بیند کفایت کبری که از من خوراک از من پیش از من چیزی طلب نماند
آن حضرت ای کس که در گریه آه و دهنش از عرکان می که حرف تو کردم و ترا بختی که در چهره
وقت بکار می نماند پس صورت غیب زودان محقق از یاری او کردم زود که صورت
بهر نظر او دیدم و در نزد او نشیند و احوال او را بر سر آن محقق که می کردی که در چنین حالی
بهر حال بر سر کفایت که من هرگز نماند به ام و ترا نمی شناسم آنقدرت که می کن
صورت فرزند آن تمام آن محقق که می که ای فرزندان ما میدانند که من در دنیا چه دروغ
برای شما کشیدم و مال از ظلال درام جمع کردم و وضعی که در محضرت را بر خود در محضرت
شاید داشته ام برای خاطر ما سفر بر ما سفر صحرا کردم و در راه بر خود بر کزیم اکنون در راه
سختی بر بنید و اگر تو این امداد من کنده صورت کوی سستریه بستاند این حضرت بک
منی مازی بریم و در مجلس خبری که من دانم غیر از این کار هیچ کار دیگری آید آن محقق ای
کس که کوی به سوس که عمر غیبی حرف نما کردم غلط آن شخص محقق از صورت دوم نیز
مخردم بود صورت دوم نیز غیب بود بوزان صورت دیگر بجز محقق و آید پس آن
محقق از اهل طایفان و سعادت باشد صورت بسیار خوب جمیلی خوش خلقی ناز داد
دور بالین او نشیند بر اسلام که در احوال آن محقق را بر سر سید آن محقق از بوی عطر
و عطرش مطرب بود و دلش شوق بود و آن صورت از آن چهارم بر سر که احوال نماند
می بینی آن چهار کوی که عالم نیست که می بینی بوزان آن چهار از صورت بر سر که کوی
که در این وقت با احوال بر سر کفایت که من هرگز نماند به ام و ترا نمی شناسم ما از لفظ طایفه
تو شنیدم و ام و هرگز هیچ دوستی بهر با منی تو ندیده ام آن صورت کوی که من عکس لایحه
چنانستم از ناز روز و ملاقات و دعا و کایرا اعمال خبر که در دنیا کردی ملازم نامی

آورده

آورده ای خداوند و لیان از آن بختی که در صورتش مثل که دادند که نزد تو ایم
و منس قی بهشم و احوال ترا بر سر آن چهار کوی که من هرگز نماند به ام و ترا نمی شناسم
و ام و در حق تو بسیار کوی که می کردم آن صورت کوی که عکس لایحه که در حقایق
مرا از تو پسندیده و من منس تو خواهم بود و در حال جان دادن و حال طبع و حال
بقره عالم بر رخ در در قیامت تا آنکه ترا از هر طایفان با منی که در نزد تو خواهم
و هرگز از تو جدا نخواهم شد تا من تو در بهشت وارد تویم پس محقق از شکل محقق
وقت تو در باستانی جان دهد و اما اگر محقق به کار دانا علیان در سعادت
بسیار شستی و همی در پیشگی و کج خلقی نماند و در بالین او نشیند و دست بر
آن محقق نماند کوی ای بر بخت حال خود را در بنوفت بکنی بی سستی کوی که کوی
کیتی در دین وقت چرا با من چنین میکنی بی خیال که مستم ترا بر من بر من می آید
که با من چنین سلوک میکنی صورت کوی که ای بخت مرا نمی شناسی من عکس لایحه
بجای آورده ای از ناز روز و در سایه عبادت که مرا ضایع کردی و مصیبت کردی
مرا با این صورت مثل که آید تا با هم در ترا عذاب کنم و در آن تو عمارت سخن را
تا آنکه من تو بخدمت پروردگار خود بر سریم و با تو خواهم بود تا ترا در بهشت وارد کنم
باب حق قالی فرموده است که این که اعطاکم یعنی خدا ما را از غلبای شما
چرا سخنها هر که در منی هر علی که کرده آید در حال مردن ملاقات آن علی خواهد آمد و در
خواب بود علی تا ابد الابد خواهد بود بجهت رویه و خواه بر بهشت خلاص چون عمل آن
مردن لبیکل آن لبیکل بود و در نزد او آید و با او هم سخن تو در هر علی لبیکل مثل
نمود مانند آنکه در حقیقت وارد شده است که چون کسی در دنیا کج خلق باشد در در
آن کج خلق بصورت سکت در نماند تو در نزد او آید و در باره باره که خدا کوی

ملاذون جلی جنب نزل حلاه فرمود که ای نماز ساز که خلق کنی که هرگاه کج خلق باشی
در وقت مردن منم بر منی سسکای کزنده بهم نزل تر باره باره خوانند که ای ابرو
نورده مال شیطانت نشطای منی قسم کنی خداوندی که مشکلات ز خلق فرموده
عرض کرد که برای تو نام خوانده ام حضرت فرمود که آنفک زبی حال شیطانت
ایمید انکه مشکلات چه چیزند معاذ کوی که عرض کردم نمیدانم یا رسول الله حضرت فرمود
که هم خلقو لایحل حجیم یعنی مشکلات عفو راجل جهنم می باشند یعنی سکای کزنده
ای جنبه باشد که در وقت مردن بر نمای کج خلقا ترا باره باره خوانند که در وقت مردن
است که هرگاه کسی در دنیا کسی خوشی باشد داده باشد در وقت مردن نیشش عذوب
از عفو بجای جهنم در مردن آن شخص آید و او را ازیت رساند و او بگوید آن محقر کوی که
در جهنم بگریزی آن عذوب کوی که کن غلان چشم که در غلان وقت غلان کس وادی دخی
مرا این صورت منقول کرده ام فرمود که بایم در زمانه بر نتم وادیت برسانم و از حال
مخشزه دخی که مردم از حساب فارغ شوند ترا باین عذاب منوبت خواهم که ظاهر
دیگر داشته است که هر کس غنی کسی کرده باشد در وقت مردن آن وقت کرده
بصورت مرداری شود و در نزد آن محقر آید یعنی ملاک جسم مردار در نزد آن محقر
در نزد او که از آنه و تاز با نه عذاب بر او نرسند و کوی که این کوش مردار را بجز آن شخص
هر چه آنکس کند که از برای خدا مراعاف و اریه ایت در جواب کوی که این جهان
کس است که در دنیا چنان او کردی ظاهر علی لبکی نمنش خا بر شد در وقت مردن نظر
آن محقر خا بر آید چنانکه هرگاه عمل نیک باشد بصورت نیک خواهد آمد و هرگاه عمل
بد باشد بصورت بری خواهد آمد و در وقت مردن در وقت است که بایه تکلف اعتقاد کند بایه
صورت اعمال در وقت مردن نظر محقر خا بر آید و بلاکسنی خا بر گفت و اگر عمل نیک

باو بخت و ملاطفت خا بر کرد که در آن وقت خواهد کرد و ملاطفت
رسند و هر کس کشت آورد که بخت و در اوقات باب و این غرض است که در وقت
از قرآن و احادیث بسیار است از آنچه قرآن و باب بسیار است و این احادیث
نکطاً و از جمله احادیث است که در وقت مردن که کشت خا بر کشت خا بر
و وقت بشک مرداری شود ملاک ترا عذاب کند که کوش بود خا بر کوش بود
سپاست از آنکه کوی که این است که چون کسی خوابی می بندد و در خواب عمل نیک کند
الم لذت می برد و دیگران که نرسد او داشته اند و بعد از آن طلق می بیند و در وقت مردن
و هم چنین دردی که بر عفتوی از عفتای انسان عارض شود و آن است که بشود او کشت
که بسیار است اداده اند و نرسد او داشته اند مطلق از آن در دوام آگاه می شوند و در وقت
هر مؤمنی ایمان دارد بایه که در جواب بر این بر سر خلی الله علیه و آله سلم نه دل می رسد
و در خا بر آن جواب عرض میگردد است در جواب جبرائیل بایه بیست و سنی جبرائیل
می شنید است و جواب جبرائیل فرموده در جواب جبرائیل بیست و سه است آن
کس بر آن جواب پیوسته جبرائیل نرسد است صحیح آنکه جواب علی بن ابی طالب نیز جبرائیل
نرسد است پس بر این عمل معلوم شد که محکم است که در یک مجلس کسب چیزی را بر چند
و دیگران نرسند و آن شخص سخن گوید که این ان لغت بطریق کوی که نرسد که اگر در وقت
می شنید که نرسد و طافری می بینی و او در جواب بایه کوی که نرسد که نرسد و نرسد
جنب رسول خدا هم جواب بر این می رسد در سایر خلق که نرسد است حضرت حافزو در وقت
را می رسد و در آن محقر است جبرائیل سخن می گفت و جواب می شنید و طافران نرسد
رای شنید نرسد سخن بنمرد می شنید نرسد پس بایه تکلف اعتقاد کند بایه در حال
اعمال خود را شاره خواهد کرد که اگر نیک و اگر بد بود بایه کوی که نرسد و در حالی که نرسد

مخفی است که در کتب کلامیه و اخباری نقلی در او در بیان کلام و صاحب امتیاز طهرین
در این کتاب در آنست که در وصف زینب بنت محمد با نام پس خطاب آتی که گوش او رسد که یا
ایضا انکس الطینة یعنی ای کسی که دلت آرام گشت بحال خود آل محمد انجمنی
لائی در کتب اربعه صفتی است یعنی با نکت کن بوی پر در کت در حالتی که از
پر در کت خورشید و زوی در حالتی که خدا از تو نشودست که در جلی قی عبادتی
که جلی جلی پس را غنور در زنده کان من محمد آل محمد و در غنور در برشت من پس
انمون پس این خطاب شوق و در مشول امیر طهرین شود و در جواب اول تمام بخواب
المؤمنین که که با علی بن این مؤمن را دوست میدارم تو نیز اول دوست مبارک بود از آن
علی بن ابی طالب در کتب که در کتب ای جبرائیل من این مؤمن را دوست می دارم تو نیز
دوست مبارک بود از آن جبرائیل بر جبرائیل کند و گوید که ای عزیز این من این مؤمن را دوست
دارم تو نیز اول دوست مبارک بود از آن دوستستان آل محمد را دوست میدارم بود از آن
عزرائیل برز او آید و گوید که ای مؤمن آیا برات پزیری از جهنم و خطای امان از عذاب است
خداوند عالم که شی ان مؤمن گوید که من بیش از خدا اموال کرده ام که برات آزاد می
عطا فرمایند امید دارم که قبول کرده باشد بود از آن عزیزان قیض روح آن مؤمن کند
چونیکه مؤمن از میان رفتن کشیده شود بود از آن روح ان مؤمن را در بارچه و برقی چشم
و جبرئیل علی علیه السلام بر سر آن بود از آن حساب است از آن روح نوال کند که ای مؤمن
خود را صرف بکار کردی عرض کند که برود و کار او هر چه در ظرف طاعت میدید
تو فرج کردم خطاب دیگر رسد که خدا در جوارح خود را بچه کار کند که ای عرض کند که هر چه در کار
بهر عضوی از اعضای خود در تقوی مینویسی و طاعت ترا بجا آوردم و هم عضوی خود را
امانت تو دهنتم و هر جا که امر و مؤثر فرمودی بهما نجا فرج کردم و هر عضوی را نیتی از نعمت
تو دهنتم

تو دهنتم و بشکرا در هر نعمتی از نعمت ربوبیتی که امر فرمود و بودی وضع کردم و هر که خود را
مالک چیزی ندانسته و با فی نشدم و هر چه و متصرف من بود مال تو دهنتم از این
که امر فرموده بودی عمل کردم بعد از آن خطاب دیگر است که ای مؤمن من هر چه که بکار خدای
و بگونه عمل کردی جواب گوید که علم از مواضع شرعی اخذ کردم و از راه جهل عمل کردم
و مصلح نظرم در عمل کردن رفعا جوی تو بود نه دیگر ترس از عقوبت تو را امید تو دهنتم
دهنتم بلکه ترا این عبادت دهنتم و بندگی ترا از روی جهل کردم بعد از آن خطاب
رسد که ای مؤمن مال بکار خدای دیگر چه حرف فرج کردی جواب گوید که خداوند اول
حلال هم رسانیدم و در راه تو فرج کردم با من یعنی که اگر کارم خردم و بکسی دارم و اگر با
پوشیدم و لباس کسی دارم و اگر عیال کسی شستم و جا و مکان کسی دارم و اگر خصلت
وزن و فرزندم دارم و اگر حیاض کسی کردم همه محض رضای تو بود پس خطاب آتی
که در کتب کتب نبیه من پس بر سر او را در وادی استم بجهت جاب محمد و آل محمد
و از باکسهای و برده استرق بهت با او بیوش بند و از شراب کوشش نبوت بنداز
طعامهای بهت با او بخور بند با او نمایت اهلا و اقوام کند پس آن روح را در لب
مثالی جایی میدهند در صحای نجف در وادی استم بجهت امیر طهرین و وارثین
و جایی منزل خود را بپند و باز بر کرد و بجا نب تا لب خود مترجم بر تا لب خود کند
تا لب شمشل دهنده آن روح نیز بجهت آل اعدا کند چون آن نفس را کفن کنند آن
روح نیز با این مدو کند چون آن نفس بر سر بر خوراند و بجا نب قبرستان نیز
آن روح نیز با این مشایب آن نفس کند و در شب وارد شده است که روح مؤمن
کواز غایب نزع کند چون نفس او بر سر بر بوت که از آن کجا است قبرستان بر
رحمت از علوان بوت میروند و روح آن قلب نیز از بالای سدر لیل در بطریقی

تو شاستم که بر این کوی با تو خوام بود و در آنجا که من گفتم این حرث ساقی است
و در آنجا که من گفتم بر این کوی که کار خود را مشرف بر حرکت بند تا گاه بند که ملائکه
مظالم و مشرک و کفار و منافقین از آسمان در سر او زلزله انداخته و با بیت نام بر او ملائکه در
حالت حرث خرابی با هم درت همی با نهایت غضب در نوزاد او حاضر شود و از او پر کرد
شخصی که بر او از وی از عذاب خوار از خدا گرفته و در دنیا علی کرده که آن علی است
بجاست تو که بشد در این وقت چاره بکار تو کند استحقاق که من آنقدر مشغول دنیا
فکر عمارت که آن امر در دنیا بود که هرگز بنگران طغی آدم پس حضرت عزرا اهل قبض روح
او را بشد که اگر که سفند زنده است کند همان تر از طایف و اوان است و در آن
عضوی از اعضای شخص که جان بیرون رود از عذاب و شدة بر او ملائکه و ملائکه
نیز بر او طعن و لعن کنند و اعمالی که شایسته است که بصورت سگ در نزه و عقوبت کند
نیز از اذیت رسانند و چون روح او از آنجا بفرقت که روح نمی آید در جاده از آسمان
به پیچید و آب جوشیده جهنم در نوزاد آورند و با انزال او کند و از آن آب جوشیده
بر سر او فرویزند که آنچه در نمونه او بشد بگوشش آید و حق قالی در این باقی است
که چون تکلف و حضا رسد از حال بیرون رفت یا اگر از جمله فرقی است یا از آنجا
این است و اما از آنکه بین القضا این است پس با آن حرکت لطف قالی در نوزاد
الواقه بان فرموده است فاما ان كان من المضره بين فروح و دجنان
و جنة لعنهم یعنی هر گاه بیت از طایفه قربان باشد پس در وقت مردن برای
حاصل شود یعنی بر او فرستیم رسد کلماتی بهشت و او را در کنیم در بهشت بر نوبت
اقنا ان كان من اصحابنا لعنهم فلام لك من اصحابنا لعنهم
و اما هر گاه آن بهشت از اهل ایمان و سعادت باشد که از طایفه است راست است

بیاوردت

پس در وقت جان دادن که هرگز از او زنده نکند سزاوار خواهد بود که از او
از اهل ایمان فاما ان كان من المکره لعنهم یعنی
حسبهم و نصيبهم جحيم و اما هر گاه از طایفه باشد که عمارت خود را در
نوازش است و اعتقاد و با مات و زنده ایمان علی است بهشت است و از طایفه که
بهشت پس با انزال او در وقت جان دادن از آب جوشیده جهنم است و در وقت
در جهنم حاضر و طلب با یک حرکت در وقت مردن بقدر عرش مکافات خود هر چه در
تو بی بر کسی ستم نخواهد کرد مثلا به انکار او از حق بعد از مفارقت است تا بهشت
داخل در قالی خواهد شد مانند این که آب جسمانی که در دنیا دارند و آن را به لاشی
گویند و آن همان قالی است که در دنیا در عالم خواب روح ان در آن قالی تصرف
و کف و نشیند و آن در وقت داشت در فرشت یکند پس بعد از مفارقت از دنیا روح
همان قالی مثالی می رود در عالم برزخ با همان قالی که در دنیا یکند و در محشر
که دوباره بعد از دیدن صور از آن قالی همین قالی جسمانی دنیا بر میگردد و در آنجا
حرث وارد شده است که شمی خجرت خواب با نام جعفر صادق معروض کرد که در آن
که ارواح اهل ایمان بعد از مرگ در جملہ مرغی سبز بهشتی می باشند و در طرف
عرش طواف میکنند و در محشر که دوباره همین قالی جسمانی برگردد حضرت فرمود
که چنین است بر آنکه مؤمن نزد خدا که ای تر از این است که ارواح او را در جملہ مرغی
کنند و این روح ان بعد از مفارقت در این قالی جسمانی در قالی می رود که مانند
همین قالی است که در دنیا دارد و در روایت دیگر از حضرت مراد است که فرمودند که
مؤمن از قالی جسمانی دنیا مفارقت کند و در قالی می رود که مانند قالی دنیا می آید
پس با آن قالی در عالم برزخ خواهد ماند یکند و از طایفه است و آب می نوشند از نوزاد

عشق فیهله انداز احوال و شرح کرده اند پس است و در آنچه پیشتر بنویسید که کس در محبت
المشقیه التقیف نموده اند که است که انسان عاقل تر از همه مخلوقات است حتی آنکه
پسندیده فرزند بر او غایت پس همین آن که عاقل در یک آن و احوال
یکند که پیشتر بنویسید که در شش نشود در شش حرف زنده و پایش راه رود و در شش حرف
کنند و شش حرکت کند و در شش بوی بشود و سایر اعضایش هر یک در همان یک
و در شش بوی مشغول شود بجز اراده انسان که در عین تمام این اعضا جان خواست
او عمل میکند و تمام اراده ای از عمل می آید هرگز هرگز که خواسته تعلق چشم خویش
عقلان جابجایند و زبان طاقان کور بگوید در وقت طاقان جز برای بردارد و با طاقان
برود و در یک طرفه اراده او احوالی که مراد است عملی آورند پس تا آنکه این
مخلوقات را خلق کرده است عاقل تر از هر چیزی خواهد بود البته در وقت زنده
و در باب کرامت در بر باشند مردم بچکاره یک چشم هم زودن بلکه کرامت
فرزود است و ما امرنا انما علمنا لا کلیم البصر او هو اکثر طباق
عقلک کما یستغنی عن البصر بعد یک چشم هم زودن بلکه کرامت چشم هم
است برستی که در ای قوی که بر تو است **سلسله** بر ما که هر زنده هر از
وجود خلق عالم شرف حکمی که پس است آن ذره است در دنیا متوجه آن ذره
پس چون روح انسان از قلب مغزت که در آن ملک آن ذره همراه است پس
با ملک همراه است و اگر آن جسم ببرد و در آن وجود آن خاک شود و آن ملک همراه
آن خاک است و در هر جا آن ذره باشد آن ملک نیز در همان جا باشد و چون
قیامت دیدم نزد آن ملک که همراه ذرات می باشد آن ذرات را جمع می کند
و آن قلب آن دوباره هم جمع شود و بصورت دنیا فی مثل روح از آن ذره

باید

باین قلب متعلق می کرد و از این چیزها مانند کس که در خواب باشد و در خواب از نشد
و از جا برخیزد خلاصه چون عاقل تر باشد در صفت خوانند مشغول که خلق قوی در
بجد فرموده است **بسم الله الرحمن الرحیم** یعنی با خداوند سخن بنویسد هر چه
و **فقیهنا لولا یفقهنا یعنی چون قیامت بر ما نازل شود پس از آنکه ما را در قیامت**
قیامت می که بعین است و شکی در دفع آن نیست **خا یفقهنا لولا یفقهنا** در وقت
بعنی از شمس پس همان طنین جیمه فرو خوانند و در بعضی بعضی است
خوانند و در بعضی ای شمس است و در میان دو شمس آن که در وقت آن طنین
جیمه خوانند و در بعضی ای شمس است و در میان دو شمس آن که در وقت آن طنین
رست **و اذ حیث لا یقدر علی ان یزول من رزق و لیس**
الجنان یبنا و کوهها از هم پشیده و چون فکانش هبنا **میتنا** که باها از سر
مخشانند عاقل تر از هر چیزی که در دنیا است و در میان ای مکلفان حریف
خواهند شد در آن روز **فأخطاب الیهما ما أخطاب الیهما** در یک
باعت از آن تر صفت است و خواهند بود چه اصحاب است درستی که در وقت
این از همه پان پرورد است و **أخطاب الیهما ما أخطاب الیهما**
در یک صفت اصحاب است چه خواهند بود چه اصحاب درستی چه کسی که در وقت
از همه پان پرورد است و **أخطاب الیهما ما أخطاب الیهما** در یک صفت می کنند
کان است که پیشی که در دنیا در باب عمل ملک درضا جوی پروردگار
عالم در حرکت نیز پیشی خواهند کرد پیش از هر کس از هر طایفه خواهند که در وقت
بیت خواهند در **أخطاب الیهما ما أخطاب الیهما** در این باعث نزدیکیان درگاه حق
می باشند **فی جناتنا نعیم** که طایفه این بعد از حساب قیامت در دنیا

بر وقت نشانی از آن که در این زمانه در بعضی از بلاد
مرا علی الله صواب است که در وقت اول از این زمانه که در وقت
در کس که در هر قسم جنس است یا مؤخر یا موقت است همیشه کرده است
باید به اندک هر دو عین هر دو معنی اعملاً و مفهوماً باشد مانند هر دو معنی که معنی اصل
می باشد در قرآن مجید نیز می توان فرموده است حق مفضل است
اینچنانکه زمان سفید روی که نظر نامحرم کرده اند در صفتی است که در وقت
قدوم مؤمنان خودی باشد ملاحظه کنید حق می فرموده است و حق بر حق
کامثال اللق لقی المکون یعنی همانی که می باشد حق می باشد که در وقت
سفید روی که در چشم نمی سپارد وجه که با مراد می ند که در صدف پنهان بوده
و اجمال از صدف بیرون آمده اند حقاً بی شکاً قواً بجهلوت و این است
علمای اهل ایمان و تقوی است که عیوب در گناه خدایند لا یفهمون فهمها الحق
ولا نأبتهم و در وقت سخن مرز به شوند و در سخن گناه ده شده باشند لا
یفلتوا من الله و گناه است که در این زمانه لا یفهمون فهمها الحق
اینچنین و آن صفت که اصحاب است راستند چنانچه می باشد که در وقت
از حد بر حد است بی سلب و محذوف و در رسای در خان سر در وقت باشد
و کلیه مستصوف و در خان با دام بر وقت کنایه از آنکه در خان بر وقت بسیار
پسندیده نزد یک هم که گویا همه توده باور شده اند و در رسای
بسیار طاعتی که مرکز از زیر آن سایه بیرون نروند یعنی سایه در وقت طوبی و اول
مکتوب و ابی ریزنده که از اطراف بر وقت ریزد و ناکه که در وقت
سپار لا مطلق علیاً و لا مسمو علیاً هرگز آن میوه نام نمی شود هرگز کسی

بر وقت نشانی از آن که در این زمانه در بعضی از بلاد
مرا علی الله صواب است که در وقت اول از این زمانه که در وقت
در کس که در هر قسم جنس است یا مؤخر یا موقت است همیشه کرده است
باید به اندک هر دو عین هر دو معنی اعملاً و مفهوماً باشد مانند هر دو معنی که معنی اصل
می باشد در قرآن مجید نیز می توان فرموده است حق مفضل است
اینچنانکه زمان سفید روی که نظر نامحرم کرده اند در صفتی است که در وقت
قدوم مؤمنان خودی باشد ملاحظه کنید حق می فرموده است و حق بر حق
کامثال اللق لقی المکون یعنی همانی که می باشد حق می باشد که در وقت
سفید روی که در چشم نمی سپارد وجه که با مراد می ند که در صدف پنهان بوده
و اجمال از صدف بیرون آمده اند حقاً بی شکاً قواً بجهلوت و این است
علمای اهل ایمان و تقوی است که عیوب در گناه خدایند لا یفهمون فهمها الحق
ولا نأبتهم و در وقت سخن مرز به شوند و در سخن گناه ده شده باشند لا
یفلتوا من الله و گناه است که در این زمانه لا یفهمون فهمها الحق
اینچنین و آن صفت که اصحاب است راستند چنانچه می باشد که در وقت
از حد بر حد است بی سلب و محذوف و در رسای در خان سر در وقت باشد
و کلیه مستصوف و در خان با دام بر وقت کنایه از آنکه در خان بر وقت بسیار
پسندیده نزد یک هم که گویا همه توده باور شده اند و در رسای
بسیار طاعتی که مرکز از زیر آن سایه بیرون نروند یعنی سایه در وقت طوبی و اول
مکتوب و ابی ریزنده که از اطراف بر وقت ریزد و ناکه که در وقت
سپار لا مطلق علیاً و لا مسمو علیاً هرگز آن میوه نام نمی شود هرگز کسی

می گوید

بش را از خوردن آن بپوشد و فرستد و هر کس که در آن روزان سپید
بندد یا لا تا آنکه نشاءنا هفت روز است برستی که ما آن زمان را از لطف خود
افزاییم بجعلنا هفت ایام را همیشه آن ازین رخت کرمی بشند و هر که بپوشد
این تمام نمی شود و جودی که در هر آن ایام با این منقبت کند عرقها از او
در آن ماهه لوح سینه علف هم سال نمی که نوجوان و نازنین و خوش انام می باشد
لا اخطا بسا بجهنم و اینها هم برای اصحاب رست است پیاشته ننگه من الا
و لیت و ننگه من الا چون کردی از پشته یان خواهر بود کردی از ایندگان
خواهند بود و اخطا بسا ایتمال ما اخطا بسا ایتمال در اصحاب رست چه
اصحاب رست چه که در وقت حال این مکن ریت بی مسموم و چه هم در باره
کرم جیم دودای بر موت همایان کن بر یان و کتاب خواهد شد در میان آب شویند
جهنم غوطه خواهند خورد و طبل من مجسموم در میان سایه دود جهنم های خواهند کرفت
لا بارید و لا کنیم نه با دغلی بر این خواهر و در نظر طراش مل این نخواهد
ما هفتد کا فوا قبل ذلک من فایه ان کن پیش ازین در میان ناز و نیت
بودند و کا فوا بصرون علی الخیشا العظیم و اهرار بر رعیت کبره بگردند و کا
بصرون ایضا و کا فوا با و عظاما ما ایضا لم یجوزون و در دنیا
گفتند که ایما بر از آنکه بپریم در سخوان تویم ایما لا تجر زنده خواهد کرد او ابان و
الا و لون ایما پران مال زنده خواهند کرد قال اننا لا و لیت و الا و لیت
لم یجوزون طایفه هفت روز هم معالیم بگوی محمد سلی الله علیه و آله برستی
که که شکان دنیا دیندگان در دنیا همگی جمع خواهند شد در روز قیامت هم آنکم
ایضا القنا لوتن انکذون لوتن لکون من یحجر من و قنم بر

ای که را

ای که را آن کند پ کت که کابند هر این خواهد خورد از رخت تویم تمام لوتن
بشها الطولون بعد از آنکه سگمای خور از تویم جهنم بر کردی و نشاء لوتن
قلید من الحقیم پس خواهد رخت بد و از آب بر شسته جهنم از رخت
بندد رخت بدین رخت که از با بان بر سر آب برود یعنی از رخت سگلی مردم
بروی چشمه جوش نده جهنم میدوید و از آب جوش نده جهنم میبرد و شسته
که از با بان بی ابی بروی چشمه ابی شسته بند هلدان هلدان تویم ال بدین
دین با انداز این است در روز قیامت سخن حلقنا که فلو لا نصیب
فون پس و تصدق نمی کند أضربهم ما عنون ایچکوزی چشمه که
منی را در هر زمان خودی ریخته اند نم تخلفون له ام سخن اخطا لوتن
ای شاهی آفرینید آن نظرها و شکل آن نیکند یا ما آن نظرها آن
می کشم سخن فک و نا بیکم الموت و ما سخن بمیسو فین و ما و
کردم میان شامک را در هیچ کس نمی تواند رست چش رست مابدارد
علی ان سید لا اخطا لکم و منینکم ایها الساکلون در برابر آنکه
پهل کنیم مانند ما دشمنان بخوی خلق کنیم که نامی دایند و لقد علمت انشاء
الا و لیت فلو لا ان کتوتن و هر اینها میدانند اولی را که عالم روح
بوده است که از نما عهد چکان کرشم پس چو اید و می آضرا نیم ما عفر
لوتن ایچکوزی پسید سخن را که بر زمین مبارکند آنم من و عوند ام
سخن با ان اوعون ایستمان شم ز رخت می کند و محصول ازای بر روی
محصول ازای پروریم کونشاء بجعلنا خطا ما هرگاه نوجویم آن
محصول را از هم پشید و دنا بود میکنم فکلتم نقموتن اننا لعمر موتن بر

فمن كان منكم غيباً فليصله صلواتي...
پس مرا که غایب بود دست بیاورد از آفتاب بر شاخه نیده هبتم و در خصل شدن در هبتم این
صلوات را از حق البقیین بر سر سینه ای که بان کردم حق در حقین است و سستی در آن نیست
صلوات را بر سر سینه ای که بان کردم ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم روز بروز
بر کوه خور از حال حال محشر از این رسم بر آن نیست یا اگر سجون و معتزین
بشدند و از این صلوات ایمن اند یا اگر از اصحاب تمام میباشند و این برده و قبیله
کار بر داشته می شود که هیچ کس نمیتواند که در روز قیامت از این صلوات محذور نشود
در زمان آن مردان خوشنما را بخواند و در کوشش چشم در دست با تمام آنها بر آن نشسته
شمارت میدهند چنانکه حق قوی فرموده است و بگویم محشر اعداء الله لی انشاء
عقلم یؤذ عتوت یعنی روزی که محشر شود دشمنان خدا بوی هبتم بر سر آنرا بر سر
جمع کند یا صغیر محشر کند حق را تا ملائکها فیها شهید علیهم صلی الله علیه و آله
و بهم و جلوا ذمیر علیا کالوا بعلکون و وقتی که بر سینه بر سینه بر سینه بر سینه
و از کرده ای این است که شهادت دهند بر گردای رشتان این کوشش این در جبهه
دوست بر این این یعنی تمام اعضای این بر گردای رشتان این شهادت دهند و
مجلو بوی هم شهید هم علینا و این با اعضای خود کند که با تمام شهادت را بر
رشت ما در آید قالوا قطعنا الله الذی نطق کل شیء و هو خلقنا اول
تقریر قال لیلو فی حیوان این با این جواب گویند هجا جوارح که در زبان
آن خداوندی که بزبان او هر چیز بر ادال ای که آن خداوندی است که شمار از فریه
و هر دو را بوی او بر خواهد گشت در هزرت و ما کتم استی وقت آن که شهید
علیکم سمعکم و لا انصلا و کم و لا جلودکم و هر گاه شهادت نمی دادند

و جوارح نما بر بیای تا اوقات تا نیزی که بماند که اعمال همه خود را
و لیکن ظننتم ان الله یعلم کبیر بیننا قلوبکم و لیکن تم کان می
کردید که جناب باری قوی شد نمی دانست شمار می دانستید از اعمال شما را
ذالیکم ظننتکم الذی ظننتم بین یکم اول ذالیکم فاصبحتم صرنا صرنا
بیهوش و همین کان بلس که تا که در شمار از راه نگاه خدا در عالمیان سرده
کردانید دلی آبرو که دانستد شمار از زبان کار شد به فایده بصر و لسان
متوسلی کتم پس اگر بر کینه پس آتش هبتم جای این است و ان کتبتوا
فما هم الا من المعتبین و اگر عذر خواهی کند کسی عذر خواهی این را بر قبول
کنند و چون مردم در عرش محشر بر پا شوند هیچ رازی از این بر دیگران نماند
چنانکه حق قوی فرموده است که یومئذ لا یغفر صون لا یغفر صون لا یغفر صون
یعنی روز قیامت همه را بر عرض پروردگار عالم بر خواهد انداخت و هیچ رازی از این
شمار بر مردمان محشر نماند بخواند فاما من انذرت کتابة یهینیه
فیعول هان و هم افره کتابة پس هر کس که نه عرش است
او دهند پس از راه ذوق و شغف و سر فرازی گوید که ای مردم بیا بنده و ناله عمل
مرا بخوانید ان ظننت انی ملائک حسا بینه و من در دنیا یقین داشتم
که روز قیامت خواهد شد و من بیای حساب خواهم آمد از این بعب عمل شایسته
و عمل شایسته کردم ففوفی عیشة فی الاصله پس چنین کسی در رزنده کی
بپندیده است و خدا را در راضی است فی جنت فی عار بینه در بهشت بلند است
و ظنوا فیها ذاریة فی بهشتی که میوه های آن بهشت نزدیک است بدان این است
پس طلب از جانب پروردگار عالمیان این رسد کلا و انشر قیاما

جوارح

عَنْبَاءَنَا اسْتَلْقَمَ فِي لَأَلَامٍ نَقَا وَهَذَا الْخَالِيفَةُ لِي كَوْنِهِ دِيَا شَارِدَا
طعامی برشت و از شراب که در شب پیش فرستاده در زمان که نشسته بودین بر عیال
شدید که در دنیا بجا آورده مستوجب این منت و عزت شدیه و آنست که از وی کتابی
بیشتر از کتب عالم لا یکنفی کم از وقت کتب بیه و اما هر کس که نه علمش مستحب
دارد و در پس از نظر کند باعمال، شایسته خود پس از راه خوف و خجالت خلق خواهد
گراید و ای حال این کاشش را اعمال بر است من مزاده بودند لایکنها کاتبه
القضا صلیب ای کاشش بر کس من بر سید دی مردم که از این خجالت بخت می بینم
طاعتی جتنی ملاحظه در عذاب سزای که مال کن هلاکت جتنی سلطانیه
و استیلا کن من در دنیا در شتم از دست من رفت بود آن خطبائی رسد با کان منیم
که خلق عقاب جتنی برید او را پس نقل کند او را هم از حجیم صلوات بود
او را در حس من می کند هم از سیل سبوت در عذاب سبوت در عذاب سبوت
صدانان او را در زجر عذاب و در می کند که لا یؤمنون یا الله العظیم
چو که این بر بخت کسی بود که ایمان در دنیا در شتم بخردند بزرگوار و لا یخص علی
طعام ایسکابین و بخور من می کرد بر طعام و ادون بجا بکان یعنی کوشی بغضا
منی در شتم قلبس که البوم ههنا حبیبم پس او را در روز بیج دوستی است
و لا طعام لا لایمن عیالین و بیج طعامی برای او نیست که حرکت در می
زنا کاران که در دیکها ای جیم جوشیده است پناه بریم بخدا از شر عذاب خدا حافظه
میج مکلفان هتفا و کند و یقین داشته باشند که قیامت حق است و حساب دوزخ
و عراط و بنت و بنیم هر منی است و بیا به هتفا و کند که هر کس که در عالم روح منی و بخت
بوده است در عالم آخرت نیز منی بر بخت خواهد بود و هر کس که در عالم روح منید و بخت
بخت

بخت بوده است در عالم آخرت نیز منید و بخت خواهد بود و هر کس که در عالم روح منید و بخت
که ذلک بوم یجوع که الناس و ذلک بوم یجوع که الناس و ذلک بوم یجوع که الناس و ذلک بوم یجوع که الناس
کو جمع کرده بودند در آن روز مردمان و اینست مدنی که کو اخی داده بود و اعمال مردمان
و عا نو یجوع الا لاجل معد و دما یزنی کم آن روز را که برای منی
و ار داد که درم بوقت مابیت لا تکلموا فی الله لعلکم ترحموا و در روزی خواهد
که هیچ کس سخن نگوید در آن روز که مردمان خدا میفهمند شیعی و سبک منی
بعضی از مردمان در آن روز بر بخت و در عاقبت نژده و بعضی بخت و بخت
نژده قاتلین شغوا فی النار پس آن کن که بر بخت شدند
خوایند ماند ابدال اباد و کلمه هتفا و هتفا و شغوا فی النار برای ایشان زجر و عذاب
جنت است خالی بخت هتفا ما ذمیرنا التمرات و الا فی ما رای که اسباب
وزین بر باشد الا ما شاء ذلک کو آنچه برورد و خواهد کرد و انما الذین
سئلوا فی الحقیقه و اما کنی که سزا دهند ذلک بخت باشند پس ایشان در وقت
عظایم عتس یجوع و عطل است که تمام شدن ندارد خلاصه حال بخشد و اعراض هر
بطرفی که ذکر شد هر منی است و بیا به مکلفان بیج اینها هتفا و کند و هر کس که یکی از اینها
کند که از بخت و حساب حدیث در زمان جبهه فرود است که و ان التا عله الاستلا لا
ذبت هتفا و ان الله یجوع من فی القیوم و بیا به بر بختی که قیامت است
در بیج منی در آن نیست و در بختی که خدا بخشد بر می ایگزاه اول قبر را و در جای دیگر در بخت
ذم الذین کفرنا ان کن یجوعوا منی کان ی کند که قرآن که بخورد مسبوت
خوایند شد فل بلی و کذب لستعانت هم لفتنون بیا عملیم و ذلک
علی القیوم یعنی بگوای حمد صلی الله علیه و آله و سلم قسم بر پروردگار که اگر نبیند

خدا در عشره بر این که در دنیا کرده این کار بر خاستن است
در اهل ایمان استعداد بجا جسمانی داشته باشند و در لیل نقل آنچه از احوال و احوال
خداوند است باین معنی که در لیل عقل نیز تفکر کند و اگر صاحبانی باشد مکان است
نیک است و در راه نوره مستم بر حال نخلوان خواهد شد پس باین محشر بر با نوره قوی
در بر داده شود و هم حال کسی شود چنانکه حق تعالی فرموده است که و نضع الموازین
العدل لیلوم القهقهة فلا یظلمه نفس شیئا یعنی ترازی عدالت را در روز است
بر پا خواهد کرد پس هیچ کس را مستحق نخواهد شد هیچ باب و آن کان و یثقل الکلیف
یعنی حق قوی آید تا باینکه اگر عمل نیک و اگر عمل بد بر بقدر سبکی یکدانه از خود بوده باشد
که از این حساب خواهیم آورد و کفی بیایا بیایا پس برای حساب کردن با کفی
میست و اکتایم از همه اعمال داخل هر دینمان و باز فرموده است بسم الله الرحمن الرحیم
ما ذلک لیثنا لآذرننا لیسرنا لیسرنا یعنی چون زمین بزمه در آید در مشر و آنچه
الآرض آفتابها در زمین آنچه از زمین صادم مردم و کجای که در خود نهان
پروان خواهد آورد و قال لا یثقلان ما لیسرنا و ما لیسرنا آن در آن است
زمین را چه شد و یثقلان ما لیسرنا آن در زمین جز خواهد آمد و مردم
خود را باین و لیسرنا که با این سب که بر در کار تو می یکد بوی زمین که
جز دره بر مردمان از آنچه بروی تو در دنیا واقع شده است و یثقلان ما لیسرنا
آفتابها بزمه و آفتابها هم آن روزی هر ژنده مردمان و با حساب آینه کرده
پراکنده تا بر چند مکان است اعمال خود و یثقلان ما لیسرنا چه بر این
بقدر سبکی سوره که چکی از یکی عمل کرده باشد مکان است از خواهد دید و و یثقلان ما لیسرنا
و یثقلان ما لیسرنا و هر کس بقدر سبکی سوره از بوی عمل کرده باشد مکان است از خواهد
خود

غلام با در دنیا بقدر خیرت بشی و در جوانی بقدر بیری بشی و در احوال بقدر محبت بشی
و در روز بقدر شکر بشی و در دنیا لبان بقدر مسلمان بشی باین معنی که در این نوبت هر چه
فزان روز کار خوبش و در این مرز و دنیا هم سعادت بکاری و یثقلان ما لیسرنا
که کام دل با آینه نهال دشمنی بر کن که رخ بی نماید شب محبت نیست و آن که در
روز کارها بسجی که در شکر کردن بسجی سبیل و نارا آیه ای و یثقلان ما لیسرنا
در با بان هوا و هر چه که در دام این غزلان با بان غفلت گرفتاری در چند در دام
حرص شوت بتلاقی دستی جبر چشم خود با بان در پنجه غفلت از کوشش خود برون آورد
بستان سزای پیش و عشرت برون فرام در لبان برای شمس ابری مستم شود
ما کو هر طرف جولانی کنی و در دین و مردم بر همی با فی و آنچه مانند جوع از کردی
یعنی آفتاب تا نیت عالم را سغلی و با هنارسازی این رشته لپا بار یک با نیک هیچ
و با کسب می شود در این جا و یثقلان ما لیسرنا با نیک غباری نیک و با کسب می شود
و با کسب می شود در این جا و یثقلان ما لیسرنا در آن است و محبت سلیمان جان با فی بر
فنا در میان هوا حیران است و یثقلان ما لیسرنا که در خاک در و در خاک با
چون چنین است مفا هر چه بود با با و یثقلان ما لیسرنا چون سلیمان نمی از دارناروش بر و ن
تا بپودر کشته او رفته بیاورد و یثقلان ما لیسرنا در چه خردت از ملک جهان تا کنی و یثقلان ما لیسرنا
چون فراد که بر ملک جهان چند کنی ای و یثقلان ما لیسرنا مرغ زبیرک تو غفلت بکن
طولی از باغ و با هیچ کلی شوان چیده و یثقلان ما لیسرنا غنچه خنده کنه خلق در بندش بر باد نکلان
غافل از عاقبت کارهای تو و یثقلان ما لیسرنا این هفتاد بار تا چه در کاشش سم و زرد مانند
که کشان از دینالشش و قهر شتا با فی و تا کی مانند عبدلیب در جستان بی و فانی
و دنیا ایل کلماتی از عرفانی این جاستان از فانی است و این منزل را با ایست کنی

برای منزل جاودانی اوقرت کن و غور زده بل غفور و مغفرت کن **نظم** کرب براف
است و کفر و زور و غرور در مشر بر دولت ده رزوه از غیر فلک هیچ کسی جان نبرد امروز سب
سخت و فرا کوزه طلا صد یک از پان تفریز مقدمات و تا قیرن از اهل نکات و پان
در تو اید و معارف و محامل و دعا تر چس شده است هر را با بد نظرها فل و وقت فکر و غم
کنند تا شب به از هر حسنی نسبی بر باغ این برسد و از هر شبستانی در پای هر شعی
خط کما مبابی علم و حکم نسبی سبب ن معلوم نماید تا شب نسبی از شمال شرق آید بر طرف
جانان چه زود این چند کلمه بسپارید که در عطف مکتوب شده تا برادران ایمانی و خداه

روحانی این بضاعت طلب سرشس یاد کند و **فصل**

و صلوات علی محمد و آله و صحبه اجمعین

و لعنت الله علی من علی علیهم السلام

الذین یبغون النکاح بغیر الملائکة

علی بیل حقیق علی الله عزوجل

و کلمه محمد باقر الموسوی

عفو الله و لواله و آله

۱۲۳



